

در گذرگاه زمان

1. پی ریزی ساختار نظام آخوندیسم در ایران
2. سخنرانی شاه در اوپک
3. پیش درآمد انقلاب
4. زنگ ها به صدا در میآیند
5. روز یکشنبه در هاید پارک
6. طوفان فرا میرسد
7. نفرانس گوآدلوپ
8. آیا نظام آخوندیسم پیامد کودتای 28 مرداد نمیباشد؟

.....

پی ریزی ساختار نظام آخوندیسم در ایران

فرمانروایانی که به علت خودکامگی و نادیده گرفتن حقوق اولیه شهروندان ازملت خود بریده باشند و اختیار کارهای کشور را بدون توجه به خواست و منافع شهروندانی که صاحبان اصلی زادگاه و ارثیه نیاکان خود میباشند به کسانی واگذار کنند که ظاهراً خادمان دیکتاتور هستند، اما آنان مزدورانی بیش نمیباشند که در شرایط حساس تغییرات بین المللی منافع ملی کشور و دیکتاتور را که رفاه و منصب خود را از او دارند فدای منافع اربابان بین المللی خود میکنند.

سرنوشت رضا پهلوی و فرزند او محمدرضا پهلوی که هر دو بدون توجه به حقوق شهروندان هم میهن، به خودحق میدادند نمایندگان مجلس و مسئولین را بدون توجه به خواست مردم منصوب نمایند، برنامه های خرد و کلان کشور را تدوین کنند و به زبانی ساده تر قیم و صاحب اختیار مطلق کشور و مردم شوند. و همانگونه که شاهدان آن بودیم، بدون توجه به اینکه آیا با تبعید آنها موافق هستند یا نه؟ هر زمان منافع برگزیدگان آنان درمخاطره قرار میگرفت آنها را عزل و از کشور تبعید میکردند.

نوشتار زیر واقعتی را نشان میدهد که زمان زیادی از آن نگذشته است.

ویرایش نوشتاری از دکتر جمشید آموزگار (در ره آورد)

بدون تردید سال 1349 (1970) در تاریخ نفت ایران و جهان، سال تحولی بنیادین میباشد، زیرا در ماههای پایانی این سال پس از گذشت 29 سال از ملی شدن صنایع نفت در ایران برای نخستین بار ایران با همکاری سایر کشورهای صادر کننده نفت (اوپک) به گونه ای قاطع در برابر تراسست های نفتی ایستادگی و راه را برای مطرح کردن افزایش بهای نفت توسط تولید کنندگان، نه خریداران نفت را فراهم ساختند.

تراست های نفتی که خود را صاحبان اصلی نفت می پنداشتند، علیرغم تورم و افت ارزش پول های بین المللی به خود این اجازه میدادند که هرگاه اراده کنند، بدون توجه به نظر تولید

کنندگان، بهای نفت را کاهش دهند. بدین ترتیب انگیزه تشکیل سازمان متحدی را ازتولید کنندگان نفت در برابر تراست های نفتی در سال 1960 میلادی فراهم ساختند.

اما سالیان بس دراز پس از تشکیل اوپک، با توجه به بی توجهی تراست های نفتی و نادیده انگاشتن موجودیت سازمان اوپک در دسامبر سال 1970 در بیست و یکمین کنفرانس کشور های اوپک در ونرثلا مقرر گردید که کشورهای تولید کننده نفت درحوزه خلیج فارس را برای مذاکره درباره افزایش بهای نفت از تراستهای نفتی دعوت کنند که در آن کنفرانس شرکت نمایند و چنانچه با این درخواست موافقت نگردد، اوپک خود در آن باره اتخاذ تصمیم خواهد نمود.

این تهدید مورد توجه تراستای نفتی قرار میگیرد و پس از مذاکرات طولانی در ژانویه 1971 (دی ماه 1349) کنفرانس درتهران تشکیل میگردد. روند کنفرانس و سخنان نمایندگان تراست های نفتی مؤید آن بوده است که همه تراست ها نظرات خود را از قبل با هماهنگی یکدیگر تهیه و آماده ساخته بودند.

در نخستین جلسه کنفرانس اوپک در تهران به پیشنهاد سیدون حمادی نماینده عراق دکتر آموزگار وزیر دارایی ایران به ریاست و سخنگویی اوپک تعیین میگردد. پیشرفت مذاکرات به گونه ای از سوی تراستهای نفتی جریان می یابد که نشانه بی توجهی به خواسته های کشورهای تولید کننده نفت را مؤید میسازد. در پایان نمایندگان تراست ها ظاهرا بعد از مشورت با دولت ها و مسئولین تراست ها بدون رسیدن به نتیجه تهران را ترک میکنند.

براساس گفته آقای آموزگار او به عنوان وزیر دارایی و رئیس اوپک همه روزه گزارش مذاکرات را به عرض شاه میرسانید. شاه از شکست مذاکرات ناراحت میشوند و میفرمایند "این شرکت های نفتی خیال میکنند به ما صدقه میدهند و چنین میفرمایند که این مطلب را من نمیتوانم عنوان کنم ولی شما آنرا بگویید و ضمنا خواسته های ما را هم به تفصیل درمصاحبه با روزنامه نگاران تشریح کنید." فردای آنروز روزنامه های اصلی تهران مصاحبه مرا در صفحه اول خود منتشر میسازند.

شب هنگام که به منزل آمدم، پیامی از چند سناتور داشتم با این مضمون که "زیاده از حد با شرکت های نفتی در نیفتید. زیرا بیشترین و بزرگترین سهام کنسرسیوم ایران متعلق به بی. پی (بریتش پترولیوم) انگلیسی میباشد و مخالفت با انگلیسی ها عاقبت خوشی ندارد"، لحظه ای به فکر فرو رفتم، تداعی معانی شد. گفته سید ضیاء الدین طباطبایی به خاطرمد که به آشنایی گفته بود "دوستی با انگلیس ها باعث دردسر و مخالفت با آنها مرگ است"

آن روز ندانستم و هنوز نیز نمیدانم که این باور ریشه دار و گسترده، حاصل شگرد سیاست خاور میانه ای دولت انگلیس است و یا ابتکار سر سپردگان و دلباختگان آن دولت در ایران. اما دیری نباید که نمایندگان بلند پایه شرکت ها برای از سر گرفتن گفتگو ها به تهران باز میگردند. این بار رفتار آنها ملایم تر و منطقی تر بود. درباره همه درخواست های ما روی خوش نشان دادند، جز درمورد افزایش بهای نفت. و چون وزیران اوپک اختیار اتخاذ تصمیم را به من واگذار کرده بودند، بی آنکه با کسی مشورت کنم از توافق خودداری کردم. سپس جلسه به عنوان تنفس تعطیل گردید.

ساعتی از این ماجرا نمیگذرد که زنگ تلفن به صدا درمیآید. شاهنشاه می فرمایند شنیده ام شما از مشورت با همکارانتان خودداری کرده اید؟ بی درنگ دانستم که از ما بهتران خبرچین سعایت کرده اند. گفته سناتورهای دیرینه سال بخاطرمد آمد. عرض کردم "اگر اجازه فرمایید،

درباره افزایش بهای نفت بدون مشورت با دیگران پافشاری میکنم. شاه بعد از سکوتی که به یقین با تردید و اکراه بود به گفت و شنود پایان داد.

شب هنگام وقتی به منزل آمدم آقای علم وزیر دربار با تلفن از من دعوت کرد برای صرف صبحانه به دیدار او بروم. به ایشان گفتم "من معمولاً صبحانه نمی خورم، به علاوه صبح زود هم باید به وزارتخانه بروم تا آماده برای دنبال کردن مذاکرات باشم" گفتند ساعت هفت صبح تشریف بیاورید، یک فنجان چای میل کنید و هر وقت خواستید بروید" با بی میلی دعوت ایشان را می پذیرم.

روز بعد ساعت هفت صبح به منزل ایشان رفتم. درون باغ در سایه درختان بساط صبحانه را گسترده بود که انواع مربا، شیرینی و میوه ها در ظروف بلورین و نقره ای قرار داشتند. پس از سلام و تعارفات معمولی آقای علم شروع به سخن کرد و گفت: "ما نباید زیاده از حد در افزایش بهای نفت پافشاری کنیم، زیرا به سود ما نیست. و چون شما از طرف نمایندگان اوپک اجازه تصمیم گیری دارید بهتر است که زیاد پافشاری نکنید. حیرت زده از این گفتار، گفتم: "جناب علم! "خواسته های ما همه متکی به ارقام و حساب با دلایل انکار ناپذیر میباشند، چرا باید از حقوق حقه خود پاسداری نکنیم؟ به علاوه من که یاعی نیستم. اگر شاهنشاه مایل نیستند که بیش از این پافشاری نکنم، امر بفرمایند همین امروز پیشنهاد شرکت ها را می پذیرم."

ایشان گفتند: "شاهنشاه به خاطر علاقه زیادی که به پیشرفت سریع مملکت دارند، طبیعتاً مایل هستند درآمد نفت هرچه زودتر بیشتر شود، ولی شما که امروز مشاور ایشان هستید باید به عرض برسانید که پافشاری زیاد به سود ما نیست."

گیج و مبهم از این ملاقات باغ را ترک وبه وزارتخانه میروم. اما در درون دل خسته ام، غوغایی بر پا میشود. نمی دانستم سیاست شاه گرفتار چه مشکلی شده است که وزیر دربار همراهز برخلاف میل او به من پند و اندرز میدهد. چاره ای نداشتم، جز اینکه ماجرا را به عرض ایشان برسانم "شاه پس از شنیدن سخنان فرمودند: " شما میدانید آن گفته از کجا آب میخورد؟ به حرف او گوش نکنید و خود کار خود را انجام دهید."

گفتار شاه چون ابری که در بیابان خشکی ببارد، جانی تازه به قلب خسته ام می بخشد. اشک در دیدگانم انباشته میشوند. در این هنگام سایر نمایندگان اوپک نیز به نشانه هماهنگی و همبستگی به تهران باز میگردند و به اتفاق هشدار دادند که اگر خواسته های اوپک پذیرفته نشوند، خود یک جانبه تصمیم خواهند گرفت.

شاهنشاه آگاه از این کشمکش ها اراده کردند که در جلسه مشترک دو مجلس با حضور وزیران اوپک سخنانی ایراد کنند. متن سخنرانی را من تهیه کردم که در جلسه ای با حضور نخست وزیر، دکتر اقبال و علم با اصلاحاتی مورد قبول قرار گرفت.

سخنرانی شاه در اوپک

در سال 1954 به دعوت شاه ایران کشورهای تولید کننده نفت در اجلاسی در تهران در مورد افزایش بهای نفت بنوافق رسیدند. با توجه به افزایش بهای کالاهای اولیه مورد نیازکشور های تولیدکننده نفت، افزایش بهای نفت میباید پاسخی منطقی وقابل توجیه درسطح بین

المللی بوده باشد، اما کشورهای مصرف کننده نفت و صادرکننده مواد مورد نیاز کشورهای عقب نگه داشته شده ناگاه با شوکی مواجه شدند که انتظار آنرا نداشتند.

متن سخنرانی شاه، که به نوشته آموزگار، او تهیه کننده آن بوده است:

ما در موضوع نفت با شرکت های عامل، یعنی کنسرسیوم نفتی که در ایران کار میکند، چون پنج یا شش شرکت دیگر هست که با ما کار میکنند. البته آنها در یک محدوده بسیار کوچک تر هستند. مدتی است که ما با کنسرسیوم مشغول مذاکره هستیم، مذاکرات نه قطع شده است و نه بجایی رسیده است. این است که امروز بدون ورود در جزئیات خطوط کلی آن را باید برای شما بگویم.

موقعی که در سال 1954 ما قرارداد نفت را امضا کردیم شاید در آن روز بیشتر از این هم نمی توانستیم بدست آوریم. یکی از مواد قرار این بود که شرکتهای عامل منافع ایران را به بهترین وجهی تأمین خواهند کرد، ما دلایل کافی داریم که این کار نشده است.

در قرارداد سال 1954 سه دوره تمدید پنج ساله در نظر گرفته شده است. ضمناً ثبت شده که اگر منافع ایران حفظ نشود ما دلایلی داریم که مطابق همان قرارداد 1954 منافع ملی ما در نظر گرفته نشده است. بر اساس این موارد ما قرار داد خود را با کنسرسیوم در سال 1979 یعنی 6 سال دیگر به هیچوجه تمدید نخواهیم کرد.

حقوق حاکمیت هر مملکتی به او اجازه میدهد که بر ثروت طبیعی خود نظارت کامل داشته باشد و ضمناً اصول منشور ملل متحد و قطعنامه های بخصوصی در این مورد تأکید دارند که نه فقط ثروت زیر زمینی و روی زمینی هر مملکتی مال او است ولی حتی قرارداد هایی که با کمپانی های خارجی برای بهره برداری و استخراج بسته میشوند، نمیتوانند بدون صلاحدید مملکت صاحب ثروت مورد بهره برداری قرار گیرد، یعنی هیچ کمپانی نمیتواند بگوید که من میخواهم مثلاً از نفت سالیانه این قدر نفت استخراج کنم. فقط محض یاد آوری ذکر می کنم. یک رقمی که یک میلیون بشکه نسبت به ذخایر معقولانه باشد بگوییم دویست هزار بشکه بیشتر برمی داریم یا بر عکس بگوید یک میلیون کمتر برمی داریم. این حق در قرارداد ما به او داده نشده است.

نفت صنعت پیچیده ای است. یک چاهی را اگر بیش از مقدار معین استخراج بکنند، در واقع شما این چاه را می کشید. اگر بازیافت مجدد، چون حرف فنی است، اگر گاز هایی که لازم است مجدداً به چاه برگردانند، به قول اصطلاح فنی به چاه اینجکشن (تزریق) بکنند، این حفظ منافع ملی است. این کارها در مملکت ما نشده است. راهی که برای ما میماند فقط دو راه است.

چون مردمانی هستیم که به امضای خود پای بند میباشیم میگوییم: یک امکان این است که تا سال 79 یعنی 6 سال دیگر کمپانی های موجود بکار خود ادامه بدهند، به شرط اینکه درآمد هر بشکه نفتی که به ما میرسد از درآمد ممالک هم حوزه ما کمتر نباشد و به شرط اینکه قدرت صادراتی ایران به 8 میلیون بشکه در روز برسد و اگر فاصله ای که حالا هست تا آن رقم پر نشود، خودمان خواهیم کرد و خود ما می دانیم که با آن نفتی که داریم چه باید بکنیم. در سال 1979 قرارداد خاتمه پیدا خواهد کرد و شرکت های فعلی در آن صف بلندی که بعد ها خواهیم داشت و مشتری های نفت ایران خواهند بود بدون هیچ مزیتی با شرکتهای دیگر باید بیایند صف بکشند یا اینکه از موقع امضای قرارداد جدید تمام مسئولیت ها و هرچه که امروز در دست ما نیست تمام برگردد به ایران و شرکت های عامل فعلی

مشتری طویل المدت ما باشند و ما نفت را به مدت طولانی به قیمت خوب با تخفیفی که هر کسی به مشتری خوب خواهد پرداخت، بدانها می فروشیم. تنها راه این است که او بداند تا هر موقع قرارداد طول بکشد 20 یا 25 سال نفت به او میرسد. در صورتی که در آن مرحله دیگری را که من آن قدر مطمئن نیستم که این نفت ها به همین سادگی از هر مملکتی به خارج صادر شود. باید این مطلب روشن شود. شرط اول مطلب ادامه کار تا 79 یا مشتری شدن و مطمئن بودن به اینکه نفت برای مدت طولانی با شرایط مناسب در اختیار خواهد بود.

ولی برای اینکه شرط دوم را ما بتوانیم انجام بدهیم لازم است به خصوص اینکه صنعت نفت ما توسعه پیدا می کند. بهترین متخصصین خارجی را به صورت دسته جمعی و متشکل یا بطور انفرادی در استخدام خود در بیاوریم برای ما کار بکنند و در ضمن در نگهداری، تفحص و تجسس بیش از گذشته دقت نمایند و بیش از همیشه برای اینکه یک صنعت درجه یک در مقیاس بین المللی ایجاد بکنیم خواهیم کوشید و برای اینکه از فردا حتی باید مطالعه کنیم که سازمان شرکت ملی نفت ایران چگونه خود را برای یک زمان فوری و لو برای سال 1979 آماده و مهیا کند.

ما خودمان بهتر از هرکسی نقایص خود را میدانیم. بهتر از دیگران میدانیم عمده نقص ما این است که کادر های فنی به اندازه کافی نداریم. مدارس حرفه ای به اندازه کافی نداریم و متأسفانه موقعی که مدرسه حرفه ای درست می کنیم بعد از چند سالی به تقاضای این و آن به مدرسه حرفه ای که باید دیپلمه حرفه ای بدهد فوراً می خواهند یک برچسب دانشکده ای به سر خود بزنند و یک ورقه لیسانس بدهند و آقا میرود پشت میز بنشیند. کارگر فرستادیم به آلمان فدرال برای یاد گرفتن و مهارت پیدا کردن در حرفه خود، وقتی برمیگردد به ایران عده ای میگویند ما دیگر به پست پیشین نمیرویم، این عیب است. هرچند، چند نفر از آنها فوراً برمیگردند سر کار اولیه خود. آن کارگرانی که یا زن ها یا خواهر شما در کارخانه مثل شما کار میکنند مگر عیبی دارند؟

در گذرگاه زمان پیش درآمد انقلاب

خاطرات یک تکنوکرات

ساعت چهار بامداد است. هنوز تک تک ستاره ها در آسمان بدون ابر تهران به سحر خیزان و شب زنده داران چشمک میزنند، پنجره رو به شمال را می گشایم، نسیم خنک بامدادی به صورتم میخورد، استنشاق بوی خوش شکوفه های سیب که هنوز روی شاخه های درخت روبروی پنجره قرار دارند، همراه با عطر گل های درخت یاس، باز مانده خوابی را که هنوز در چشمانم است فرار میدهند.

مدتی است منتظر صدای زنگ در هستم تا راننده بیاید و مرا به فرودگاه ببرد. با آنکه سعی داشتم کسی را از خواب بیدار نکنم، اما صدای تراوش آب حمام و سپس ماشین ریش تراش همسرم را بیدار میکند. اوبه آشپزخانه میرود تا لیوانی آب میوه برای من بگیرد یا فنجان شیر آماده کند، اما صدای زنگ درخانه این فرصت را باو نمیدهد. برایم آرزوی سفری خوش، همراه با موفقیت میکند، خدا حافظی کرده از خانه بیرون میآیم.

راننده خواب آلوده است، انتظار ندارد به مجرد زنگ زدن از خانه بیرون بیایم، شاید امید داشت در محلی آرام، دور از جنجال ترافیک سپیده دم، زمانی هر چند کوتاه در ماشین بخواهد. اما سلام من چرت او را به هم میزند، برای گرفتن چمدان از ماشین بیرون می آید. کنارش می نشینم و حرکت میکنیم. نشستن من در کنار او، برایش غیر عادی به نظر میرسد، زیرا معمولاً بیشتر همکاران من در شرکت که با آژانس آنها تردد می کنند در صندلی عقب می نشینند و کمتر با راننده حرف میزنند.

وقتی من سر صحبت را باز میکنم، زبانش باز میشود. ازمسافران آخر شب سخن می گوید، از حرفها، اشارات و قول و قرارهایی که رد و بدل میشوند. از لودگی ها و مست بازیهای خانمها و آقایانی که بعد از بازگشت از کاباره ها برای خوردن غذای نیمه شب به کله پزی ها و قهوه خانه های جنوب شهر میروند.

خیابان ها شلوغ است. ماشین ها با سرعت های زیاد از یک سو به سوی دیگر در رفت و آمد هستند. تازه به دوران رسیده ها سرمست ازدلارهای نفتی الگوی زندگی خود را از تازانجاری های فیلمهای مبتذل هالیوودی الگو برداری میکنند، قهقهه های آنها همراه صدای موزیک تند پاپ از درون ماشین ها توجه عابرین و رانندگان دیگر را جلب میکند.

تهران آماده شروع کار و فعالیت روزانه شده است، ترافیک میدان شهیاد فشرده است. چهره های عابرین با آنچه در شمال تهران دیده میشوند تفاوت بسیار دارند آنها کسانی هستند که رهسپار کار در کارخانه های جاده کرج و ساوه میباشند، یا روستا ثیانی هستند که به امید بدست آوردن کاری در تهران یا اتوبوس به تهران آمده اند. آنها در حاشیه میدان سرگردان هستند. در چهره های آنها دنیایی از سؤال پنهان است. صدای بوق ماشینها، لباس پوشیدن عابرین، ساختمان ها و حتی تکه سنگ های روی آسفالت خیابان برای آنها نا آشنا و سؤال برانگیز میباشد.

نزدیک در ورودی فرودگاه مهرآباد از ماشین پیاده می شوم، از راننده خدا حافظی کرده به سالن فرودگاه میروم. سالن شلوغ است، بوی عطر و اودکلن های گوناگون درهم آمیخته، صفوف گمرک فرودگاه شلوغ است، مأمورین گمرک خواب آلود و عصبانی به نظر می رسند، چمدان بیشتر مسافرین را باز و بازرسی میکنند. برای عبور از گمرک در صف مسافرین قرار میگیرم، مدتی طول میکشد تا به مأمور بازرسی میرسم. نفر جلو تر از من آقای غیر ایرانی است که قیافه انگلیسی دارد، با نگرانی به مأمور گمرک نگاه میکند، شاید اولین باری است که به ایران مسافرت کرده است، منتظر است نوبت او برسد تا چمدان او را نیز مشابه سایر مسافرین بازکنند، چمدانهای همه مسافرین را کنترل میکنند. همه محتویات آنرا بیرون ریخته یکی، یکی لمس میکنند! دنبال چه هستند؟ معلوم نیست. بستگی به سلیقه خود او دارد. آقای انگلیسی بالاخره رو در روی مأمور گمرک قرار میگیرد. چهره مأمور گمرک با دیدن مسافر غیر ایرانی تغییر میکند، با لبخندی با او روبرو میشود. از قیافه آقای مسافر انگلیسی چنین استنباط می شود که فکر میکند چشم های او اشتباه می بینند، چطور میشود چهره مأمور ناگهانی تغییر کرده باشد؟

مسافر میخواهد چمدان خود را باز کند، اما مأمور گمرک دست روی چمدان گذاشته با لبخند به مسافر میگوید «نو مستر! نو» آقای خارجی نفسی به راحت می کشد و از مأمور تشکر میکند. لبخندی به من میزند و بعد از اینکه روی چمدان او علامت «ایکس» گذاشته میشود با مأمور گمرک خدا حافظی کرده جلو میرود.

نوبت به من میرسد، با خوشحالی به مأمور گمرک صبح به خیر میگویم. بدون اینکه پاسخ مرا بدهد میگوید «بازش کن» یکه میخورم، آیا هیچ هنرپیشه تأثر یا سینما میتواند اینطور سریع نقش عوض کند. در این فکر بودم که مجدداً شنیدم «زود بجنب» شروع به باز کردن چمدان میکنم، اما در فکر هستم. در کیف دستی من مدارک و نقشه های قراردادی وجود دارد که که می بایست زیر بنای تکنولوژی نوی برای میهن ما شود.

چند ساعت دیگر به لندن خواهیم رسید، من و دوستان همراهم باید با آرامش خیال با طرف دیگر مذاکره کنیم. تکنوکرات هایی هستم که بیشتر فکرما باید دراطراف نکات فنی ای باشد که باید در مذاکره مطرح کنیم، هرچند همه ما دوره های مدیریت صنایع را طی کرده ایم، اما باید با فکری راحت به مأموریت برویم. هر کدام چمدان کوچکی داریم که وسایل مورد نیاز چند روز اقامت در لندن را با خود همراه داریم. مدارک و نقشه های فنی هم درداخل کیف دستی ما است از اینرو همه حساسیت ما روی آنها میباشد.

همراهان من کسانی هستند که بیشتر شرکت های نفتی و پتروشیمی حاضر هستند با حقوق های خیلی زیاد آنها را استخدام کنند، اما ما میهن خود را دوست داریم ازاین رو تلاش میکنیم چرخهای صنایع مدرن را در کشور خود به حرکت در آوریم. بنابراین از هم میهنان خود انتظار داریم همچون انسان با ما رفتار کنند.

میهن ما سالیان دراز از تکنولوژی و تغییرات صنایع جهان عقب نگاه داشته شده است در اواخر قرن بیستم هنوز در دوران کشاورزی و ارباب رعیتی هستیم. در فردای نا مشخصی زندگی میکنیم، از این رو سعی ما در این باید باشد که بتوانیم قسمتی از عقب ماندگی های زادگاه خود را جبران کنیم. در شرایطی که جهان درآرامش نسبی قرارداد خوشبختانه با وجود جوانان متخصص و کاردان که برخورداراز عرق ملی میباشند میتوانیم با درآمدهای نفتی و تلاش شبانه روزی شکاف بین خود و کشور های صنعتی را کاهش دهیم. اما وقتی با چنین برخورد هایی مواجه میشویم، روحیه و اشتیاق ما ضربه پذیر میگردند.

همکارانی که همراه من هستند متخصصین جوانی می باشند که دربهترین دانشگاه های فنی امریکا و انگلیس تحصیل کرده اند، عاملی که انگیزه آن ها به آمدن به ایران بودعشق و علاقه آنها به میهن بود، چنین برخورد هایی در روحیه آنها اثر خواهند گذارد دلار های نفتی همیشه نخواهند بود. کشور های دیگر مخصوصاً کشور های خاور میانه مشابه عربستان با سرعت میزان استخراج نفت و گازخود را افزایش میدهند، هرچند با توجه به افزایش جمعیت و گشایش صنایعی که به انرژی نیازدارند، میتوانیم مدت نسبتاً زیادی از وروددرآمد های نفتی به خزانه کشور اطمینان داشته باشیم، اما نمی توانیم اطمینان داشته باشیم که بتوانیم از خدمات تکنوکرات ها به اندازه کافی برخوردار گردیم.

از سوی دیگر با بهره برداری زیاد از منابع کانی جهان، بگونه ای باید هیدرو کربورهای نفتی را جایگزین آنها بنماییم. اما با چنین برخورد هایی امکان آن هست که نتوانیم آرزو های خود را برآورده سازیم.

رشته افکارم را مأمور گمرک ازهم می گسلد. بلیت را نشان بده و زود زحمت را کم کن». تحمل من به پایان میرسد، چون نگران هستم که او چنین رفتاری را با همکاران جوان ترم نیز بنماید و آنها را آزوده خاطر کند. فریادی میکشم که توجه مسافرین و کارکنان دیگر گمرک را جلب میکند. "مسافرین که برده های تو یا سازمان متبوع تو نیستند. تو حقوق بگیر و خدمت گذار همین مردم هستی و باید با احترام و مؤدبانه وظیفه خود را انجام دهی».

با اعتراض من کارمند گمرک به عنوان اعتراض دست از کار می کشد. پس از چند دقیقه سر پرست ارزیاب میآید و جریان را از من می پرسد. وقتی از رفتار کارمند با مسافر خارجی و خود را برای او شرح میدهم و خود و همراهان خود را معرفی میکنم از من پوزش میخواهد از یکی از کارگران گمرک میخواهد چمدانهای من و همکاران را تا کانتر شرکت هوایی ببرد. از او تشکر میکنم و از گمرک خارج میشویم.

کارکنان شرکت هواپیمایی که شاهد جریان بودند و کرارا در سفرهای پیش مرا دیده بودند و از منش من نسبت به همکاران خود آگاهی داشتند شروع باظهار همدردی میکنند و از اینکه مأمور گمرک چنین رفتاری با مسافرین آنها دارند گله میکنند. کارت سوار شدن به هواپیما را گرفته و به سالن ترانزیت وارد می شویم.

از ازدحام بیرون خبری نیست، تعداد نسبتاً زیادی مسافر غیر ایرانی در سالن ترانزیت هستند. به تدریج به تعداد مسافرین افزوده میشود. همکاران من نیز در کنارم میباشند آنها که شاهد مکالمات من و مأمور گمرک بودند ناراحت و عصبانی هستند، اگر برای خوشگذرانی و تفریح میرفتیم، ممکن بود برخورد مأمور گمرک برای ما قابل توجیه باشد، از شش ساعت دیگر تا روزی که باز گردیم باید مدام چانه بزنیم و مواظب باشیم کلاه سر ما نرود و از مال مردم یک دینار به آنها اضافه ندهیم. از اینرو باید همه فکر و هم خود را به کار گیریم که مأموریت خود را هر چه بهتر انجام دهیم، اینکار باید در آرامش فکری باشد که بتوانیم از حقوق مردم ایران دفاع کنیم، زیرا وجدان ما به نمایندگی از هم میهنان، همیشه ناظر کارهای ما هستند.

با او صحبت میکنم. هدف از مسافرت را برای او توضیح میدهم. خوشبختانه به تدریج آرامش خود را بدست میآورد و لبخندی در چهره اش پدیدار میشود. با آشنایی به روحیه او حتم دارم بخاطر من او وانمود می کند که موضوع را فراموش کرده است. به طرف بوفه میرویم، پس از نوشیدن فنجان قهوه و دیدن چهره های خندان مسافرین به تدریج همه رخداد ها فراموش میشوند.

ما ایرانی ها چقدر باگذشت هستیم؟ و چقدر زود ناملایمات را فراموش می کنیم؟ اگر دارای چنین روحیه ای نبودیم امروز وضع ما چگونه بود؟ اگر گذشت ما باین اندازه نبود، خطا ها و جنایاتی که طی تاریخ با آنها مواجه بوده ایم را نمیتوانستیم تحمل و فراموش کنیم، آیا تاریخ و سرنوشت مردم ما به گونه ای دیگر نبود؟ این طرز تفکر هر چند نشانه تمدن درخشان و انسان دوستانه نیاکان ما پیش از یورش تازیان به میهن ما بود که هنوز برای ما عزیز و دوست داشتنی میباشد. اما این مسأله برای من مطرح است، با این روابط اجتماعی چگونه خواهیم توانست جامعه و تفکر روستایی ایران را به جامعه ای با اقتصاد سرمایه داری و صنعتی غالب و تکنولوژی پیشرفته تبدیل سازیم و برنامه هایی را که در راستای پیشرفت و صنعتی شدن داریم به اجرا درآوریم؟

اجتماع ما با انحطاط اخلاقی و فساد که قشر بالای جامعه بدان دچار شده اند و با بی اعتمادی و بی تفاوتی حاکم بر آن در حالیکه با رخداد های دنیا و مبارزه همگانی قطب های صنعتی که برای دستیابی به تکنولوژی بهتر و جدیدتر تلاش میکنند، ما به سوی چه آینده ای خواهیم رفت؟

آیا اختلاف طبقاتی حاکم بر کشور و عدم وجود آزادی های اجتماعی و فردی بالاخره روزی فاجعه ای به بار نخواهند آورد؟ اگر جرقه وحشتناکی بدرخشد با توجه به اینکه اکثریت مردم ایران بدلیل آزاد نبودن تفکر و نبود آزادی احزاب و روزنامه ها، دارای هیچ شم سیاسی نمیشاند و از روند اتفاقات کشور خود بیگانه و بی خبر هستند، و سازمان های سیاسی و

ملی گرایی وجود ندارند که آن ها را به سوی اهداف میهنی راهبری کنند، در یک انقلاب اجتماعی غیر ملی، دچار چه فاجعه ای خواهیم شد؟

از مسافرتین پرواز 733 ایران ایر به مقصد لندن خواهش میکنیم جهت سوار شدن به هواپیما به در خروجی شماره 6 سالن ترنزیت مراجعه نمایند.

ساعت 6:30 بامداد است. هواپیما آماده پرواز میشود. در کنار صندلی من در قسمت درجه یک جمبوجت 747 آقای انگلیسی که قبلا او را در گمرک فرودگاه دیده بودم نشسته است. در صندلی آن طرف یک ژاپنی است. آقای انگلیسی با خونسردی به چراع های بالای سر خود که علامت نکشیدن سیگار و بستن کمربندها را نشان میدهد خیره شده است، مسافر ژاپنی با لبخندی به من نگاه میکند. صبح به خیر! مثل اینکه حدود شش ساعت باید با هم همسفر باشیم؟

تشکر میکنم و آماده برخاستن هواپیما میشویم. دقایقی بعد هواپیما از زمین بلند می شود و بعد از یک دور زدن از سمت غرب از آسمان تهران خارج می گردد. هوا آرام و بدون ابر است. هواپیما بدون تکان و تلاطم به آرامی اوج میگیرد و به ارتفاع تعیین شده میرسد. میهمانداران به سوی مسافرتین آمده به آنها خوشامد میگویند و میپرسند « آیا پیش از صبحانه نوشیدنی میخواهند یا نه؟»

مسافر انگلیسی درخواست لیوانی ویسکی میکند، مسافر ژاپنی و من تشکر میکنیم. سر میهماندار خانم ایرانی زیبایی است و با لهجه کاملاً انگلیسی خوش آمد گفته اعلام میدارد که صبحانه خیلی زود سرو خواهد شد. چند دقیقه بعد سینی های صبحانه در روی میز روبروی ما قرار می گیرند. آقای انگلیسی هنوز با لیوان ویسکی سرگرم است و به سینی صبحانه و سایر مسافرتین بی اعتنا میباشد. حدود 5 ساعت دیگر در ساعت 8:30 بامداد به وقت محلی به فرودگاه هیت رو لندن خواهیم رسید. معمولاً برای انتقال ما بدفتر مرکزی آی. سی. آی شرکت راننده ای به فرودگاه خواهد فرستاد. در ساعت 9:30 با مدیر عامل و کارکنان فنی و مالی شرکت مذاکره خواهیم داشت. احتمالاً پیش از آن صبحانه خواهیم داشت، سپس جلسه تشکیل خواهد شد. پس از صرف صبحانه و پیش از شروع جلسه مروری به پرونده های همراه مینماییم. سایر همکاران، مخصوصاً همکار حقوقدان نیز چنین خواهد کرد تا با آمادگی کافی در جلسه شرکت کنیم.

آقای انگلیسی که تا لحظه ای پیش ساکت و بی اعتنا سرگرم نوشیدن ویسکی بود، وقتی پرونده را مطالعه میکردم، متوجه شدم او زیر چشمی به آن می نگرد، توجهی به آن نمیکنم زیرا مسأله ای فنی است، و احتمالاً متنی است که او از کم و کیف آن اطلاع ندارد. پس از چند دقیقه لیوان ویسکی را کنار گذاشته و با لبخندی به من می نگرد.

روز قشنگی است، و تهران نیز شهر قشنگی است.

احساس کردم می خواهد سر صحبت را با من باز کند، من هم بی میل نبودم که این کار را بکند، تا متوجه شوم چه کاره است و چرا بعد از خواندن چند سطر از متن قرار داد میخواهد سر صحبت را باز کند. برای من هم خوب است بدانم چرا به ایران سفر کرده است؟ چون در چنان وضع و حالتی نیست که برای گردش به ایران آمده باشد. با لبخندی حرف های او را تأیید میکنم.

برای گردش به ایران آمده اید؟ ای، اما نه کاملاً !

شما زیاد به بریتانیای کبیر مسافرت میکنید؟

بعضی اوقات برای کار های اداری، یا بهتر بگویم فنی و تجارتي به اروپا و امريکا و ژاپن سفر میکنم. اما مدت اقامتم معمولا زياد نيست جز مواردی که با خانواده ام برای تفریح می آيم.

این بار برای چه کاری ميرويد؟

نمي توانم به این سؤال شما پاسخ دهم، زیرا ممکن است جایی که ميروم رقيب شما باشد. از اينرو اجازه بدهيد نگويم برای چه کاری به انگليس ميروم. ولی من مي توانم حدس بزنم شما برای چه کاری به ايران آمده ايد؟ زیرا وقت سوار شدن به هواپيما بی اعتنا به اطراف بوديد، اما به مجرد نگاه به يادداشت ها و سرکاذهایی که يادداشت ها در آن بود حدس زديد ممکن است برای چه کاری به انگليس ميروم، از اينرو سر صحبت را با من باز کرديد. هرچند ما ایرانی ها مردمان ساده ای هستيم، اما حوادث گذشته به ما آموخته است تا کمی از کنجکاوی و زیرکی شما غربی ها بهره گیريم. مثلا من می توانم حدس بزنم شما یک آدم تجاری و صنعتی هستيد.

آقای ژاپنی نیز که گفتگوی ما را می شنود، هر سه نفر شروع به خندیدن می کنیم. درست حدس زده ايد. من مدير بازرگانی یک شرکت دارویی هستم و برای مذاکره در مورد یک همکاری مشترک با شرکت های دارویی ايران به دعوت وزير بازرگانی به ايران سفر کرده ام.

بايد بگويم شما کشور زیبایی داريد و مردمان خوب، مهربان و ميهمان نوازی هستيد. از شیراز و اصفهان هم ديدين کرده ام. اميدوارم هر چه زودتر به توافقی برسيم و هم کاری مشترک را شروع کنیم.

من یکی از کارکنان فنی یک شرکت وابسته به دولت هستم و با این اعتقاد که هيدرور کربور های نفتی نبايد منحصرأ جهت توليد انرژی ارزان مصرف شوند طرح های زیادی در مورد پایه ریزی سرمايه گذاری صنايع وابسته به آنرا داريم و یکی از شرکت هایی که مشابه آي. سي. آي هرچند به ظاهر یک شرکت انگلیسی میباشد نمیتواند منحصرأ به سرمايه داران یا دولت انگليس تعلق داشته باشد. زیرا در نظام سرمايه داری فعلی جهان مخصوصا بعد از جنگ دوم جهانی و احیای صنايع متلاشی شده اروپا از طریق «طرح مارشال» شرکت های تک ملیتی وجود ندارند و در پشت سر هیأت مدیره شرکتها، سيمای حاکميت شرکت های چند ملیتی پنهان میباشند.

بدون تعارف بايد بدانيد هر چند ما در اندیشه ایجاد صنايع نوي در کشور خود هستيم ولی به این حقيقت واقف میباشيم که سرمايه داری جهانی شانس زیادی به ما برای ورود به بازار های جهانی نخواهد داد، مگر اینکه در جهت و در راستای منافع آنها گام برداريم.

همسفر انگلیسی که هنگام صحبت های من آرام و خونسرد فقط گوش میداد از زیر عینک با دیدگاهی معترضانه به من خيره ميشود، با این طرز تفکر چگونه سعی داريد روابط تجارتي و صنعتی با کشور های دیگر برقرار کنید و برای بستن قرارداد و همکاری به انگليس سفر می کنید؟ آیا نظری که شما داريد عقیده حاکم بر جامعه ايران است یا نظرات گروه خاصی از مردم است؟

دوست عزيز، به علل مختلف، از آن جمله روابط گرج و میشی که در چند قرن گذشته بين کشور شما و دولت روسيه از یک طرف و کشور من از سوی دیگر برقرار بود کشور ما در یک

عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی نگهداشته شده است. به نظر شما که در کشور دموکراتی زندگی میکنید، شاید این مسأله تعجب آور باشد و از خود سؤال کنید مگر ممکن است ملتی را برخلاف میل آنها در بی خبری از اوضاع داخلی و بین المللی نگه داشت؟

اما من صمیمانه و صادقانه می گویم که مردم کشور ما عمدا در بی خبری و بی تفاوتی نگه داشته داشته شده اند و تأسف بار است اگر بگویم حتی روشنفکران و تحصیل کرده های ما نیز از این مسأله فارغ نیستند. هر چند بحث در این باره و علل تاریخی آن در فرصت کمی که داریم امکان ندارد و برای شما غیر قابل قبول است، اما من به عنوان نه فقط یک ایرانی، بلکه به عنوان انسانی از انسان های این دنیا به شما می گویم که عوامل عقب نگه داشته شدن مردم و کشور ما از خارج مرز های جغرافیایی به ما تحمیل شده است و اکثریت مردم ما متأسفانه نسبت به آینده خود و کشور خود بی اعتنا شده اند و اگر گروه کوچکی با توجه به بینش آگاهانه خود یا به سبب مسافرت به خارج از کشور و مقایسه خود با مردم آن کشور ها از عقب ماندگی خود مطلع می شدند و در مورد علل آن صحبت میکردند به عناوین گوناگون به وسیله دولتهایی که ادامه حکومت خود را در بی خبری مردم می دانند، خاموش میشدند. پایان کار آنها اعدام یا زندان با اعمال شاقه و شکنجه های غیر انسانی بود. ما امروز میخواهیم از درآمد نفت خود بهره گیریم و در راه ساخت یک اقتصاد پویا که بتواند جایی برای ما در دنیای سرمایه داری باز کند تلاش میکنیم، اما هزاران مانع در سر راه ما وجود دارند و ما همه آنها را میدانیم.

تأسیسات زیر بنایی سرمایه گذاری های صنعتی در کشورهای پیشرفته مثل بریتانیا در قرون گذشته پایه گذاری شده است و شما بر روی آنها میتوانید هر زمان لازم باشد صنایع خود را باز سازی کرده گامی به جلو بردارید، اما مشکل ما تنها مشکل ایجاد یک کارخانه یا خریدن یا بکار گرفتن یک تکنولوژی جدید نیست. محرومیت ما بی شمار هستند، کشور ما با دارا بودن خاکی به وسعت تقریبی هفده میلیون کیلومتر مربع کمتر از یک درصدها آهن کشور انگلستان را دارد. راه های کشور ما فوق العاده کم، دانش و کارآیی مردم کشور ما نیز به اندازه کافی نمی باشد، اما بیشتر دانشجویان ایرانی که به انگلیس میآیند یا به امریکا و سایر کشور ها میروند، همواره در سطح بالایی از شعور و دانش برخوردار میگردند و در بیشتر موارد آنها رتبه های ممتازی را بین دانشجویان دیگر بدست میآورند.

ده ها استاد ممتاز ایرانی در دانشگاه های انگلیس و امریکا تدریس میکنند، اما آن ها درصد کوچکی از جمعیت ایران هستند. به علاوه حتما میدانید که از فعالیت اولین دانشگاه بسیک جدید کمتر از 50 سال میگذرد، هر چند در ایران اولین دانشگاه تقریباً 2000 سال قبل به نام جندی شاهپور تشکیل شده است و فکر ایجاد دانشگاه برای تدریس علوم جدید تقریباً 150 سال پیش توسط صدر اعظم ایران میرزا تقی خان امیر کبیر تأسیس شد. اما با قتل آن مرد بزرگ به دستور شاه وقت و سعایت انگلیسی ها تا سال 1339 همه چیز را کد ماند. در این سال نخستین گروه فارغ التحصیلان ایران که توسط رضا شاه برای تحصیل به خارج از کشور که بیشتر در فرانسه بود به ایران بازگشتند، دگرگونی قابل ملاحظه در تدریس دانشجویان به وجود آمد.

اکنون میلیون ها دانش آموز و دانشجو در سرتاسر ایران به تحصیل مشغول میباشند. به نظر من این جوانان بزرگترین سرمایه آینده کشور ما هستند که به اعتقاد من صد ها برابر ارزش نفت را دارند. با وجود این، مسائلی وجود دارند که همه ما ایرانی ها حتی شما از آن با خبر میباشید.

مقصود از این جمله شما چیست؟ من متوجه نشدم منظور شما از جمله «حتی شما هم از آن با خبر میباشید» منظور چه میباشد؟

دوست عزیز من خوشحالم که لطف کرده، سر صحبت را باز کردید. کنجکاوی و سؤالات شما در این مورد نشان از فرهیختگی و آگاهی ها شما است. ما در جهانی زندگی می کنیم که هر کشور باید در اندیشه منافع مردم و کشور خود باشد. چرچیل در یک جمله قابل تقدیر حقیقتی را بیان داشته که در مورد کشور ما تقریباً از پانصد سال پیش واقعیت داشته است. «ما باید در فکر منافع خود باشیم، وسیله رسیدن به این هدف ملت عقب مانده (بهتر بود میگفت عقب نکه داشته شده) و رجال خائن هستند.

دوست عزیز امیدوار هستم از سخنان من ناراحت نشوید. شوربختانه این دو عامل از 600 سال پیش، سیاست مداران انگلیسی عوامل پی ریزی این تفکر را در ایران فراهم ساختند. که ما هنوز کفاره آن را می پردازیم، اما مرتفع کردن آن نیاز به زمان و تغییر شرایط جهان و ایران دارد. از اینرو است که متفکرین و تکنوکراتهای ایران مثل بند بازان حرفه ای در زیر و بم نوسانات جهانی سرمایه داری در اندیشه جلو بردن کشور و هم میهنان خود هستند. تا چه اندازه در این اندیشه موفق شویم بستگی به وضع جهان و بحران های منطقه ای که کشور ما در آن قرار دارد میباشد.

ما میدانیم در کمین ما غول هایی هستند که نه میهنی دارند، نه برای سودجویی خود حد و مرزی قابل هستند. آنها عمده ترین عامل عملکرد سرمایه انحصاری جهانی و مهمترین عامل سلطه امپریالیستی میباشند. این شرکت ها نتیجه مستقیم تراکم و تمرکز سرمایه در مقیاس بین المللی و بیانگر تقسیم کار جدید جهانی و الگوی نوین سرمایه داری است.

سرمایه گذاری مستقیم و یا مشترک این شرکتها در کشور های توسعه نیافته اثرات عمیقی بر اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی این کشور ها بخصوص بر روند و نحوه صنعتی شدن، ساختار دولت ها و طبقات اجتماعی خواهند داشت. از این جهت ما کوشش داریم با سرمایه گذاری های حساب شده مشترک با آنها اثرات منفی این همکاری ها را به حداقل برسانیم.

شاید در کشور ما عده زیادی باشند که از دام های گوناگون شرکت های چند ملیتی و اثرات آنها در ادامه وجود یا نفی حاکمیت نظام کشورهایی که در معرض رقابت این شرکت ها قرار می گیرند آگاه نباشند، اما گروهی نیز از دولتمردان ایران هستند که از ماهیت شرکت های چند ملیتی و نحوه کار آنها آگاهی کامل دارند، از اینرو کوشش می کنند راهی پیدا کنند تا ضمن محفوظ ماندن حداقل منافع شرکت های چند ملیتی، رفاه آینده ملت ایران را نیز تأمین نمایند. ما نمی توانیم بدون تحرک فقط مصرف کننده درآمد نفت خود باشیم، تا روزی که منابع نفتی کشور تمام شوند. بعد دچار فقر و در ماندگی شویم. هر چند منابع طبیعی کشور ما خوشبختانه آن اندازه است که ملت ما بتواند سالیان دراز در رفاه زندگی کند، اما نمیخواهیم همیشه صادر کننده نفت و مواد کانی باشیم و بطور انگلی زندگی کند، اما ما بالا بردن دانش عمومی مردم و قرار گرفتن در کنار دولت های صنعتی است، بطوری که آن ها اطمینان کنند منافع ملی آنها در جهان با منافع ملت ما در تنگاتنگ یکدیگر قرار دارند و دنیای سرمایه داری قانع شود که وجود ایرانی ضعیف، عقب نگه داشته شده و طفیلی مغایر منافع آنها و ادامه بدون دردسر گردش سرمایه در آسیای غربی میباشد.

خانم میهماندار برای سفارش گرفتن به نزد ما میآید. من قهوه میخواهم، همسفران زاپنی و انگلیسی ویسکی با سودا خواستند، هر چند علاقمندم پیش از رسیدن به فرودگاه هیت رو مروری به نوشته های خود بکنم تا برای جلسه ساعت یازده بامداد آماده شوم، اما همسفر انگلیسی با اشتیاق به صحبت ادامه میدهد و آنقدر وسواس دارد که من فکر می کنم او یک سیاستمدار است تا یک تکنوکرات.

آیا فکر میکنید شرکت های انگلیسی نیز چنین هدفهایی را در کشور شما دنبال میکنند؟

مثل اینکه در این باره صحبت کرده ایم؟ خواهش میکنم به این مسأله توجه کن وقتی درمورد شرکت های انگلیسی صحبت میکنم، آنرا با مردم عادی انگلیس مخلوط نکن، من دوستانی در انگلیس دارم که صمیمی ترین دوستان من هستند، وقتی در مورد انگلیس یا آلمان صحبت میکنم سخن در مورد شرکتهای چند ملیتی میباشد. اعتقاد من این نیست که شرکت های انگلیسی یا آلمانی مجزا از سایر شرکتهای بین المللی توانایی ادامه فعالیت در بازار جهانی را داشته باشند، هرچند روابط شرکتهای مشترک با شرکتهایی که شما آنها را شرکت های انگلیسی میگویند، روابط آنها با کشورهای مشابه ایران فرق دارد.

اما چگونه و چرا تصور می کنید که مثلاً هوخست آلمان یا الاید کمیکال امریکا در کنار آی. سی. آی انگلیس قرار نداشته باشند؟ چون شرکت های چند ملیتی معمولاً به صورت "اولیگو پولی" عمل میکنند. یعنی کوشش دارند در رشته های مختلف و کشورهای متفاوت شعبه داشته باشند. زیرا آنها علاقه به وجود رقیب تجاری در جهان را ندارند، از رقابت متنفر هستند. از اینرو یا از راه خریدن بخشی یا کل سهام یک شرکت زمینه فعالیتهای مشترک را با شرکت های چند ملیتی مشابه فراهم میسازند، تا بازار های تولید و فروش را در اختیار داشته باشند و عملیات میزان تولید و مصرف بازار را کنترل کنند.

این شرکت ها از توسعه نهضت های اصیل ملی گرایي در کشورهای میزبان ممانعت به عمل میآورند، بدین ترتیب که برای جلوگیری از رشد ملی گرایي دموکراتیک عوامل نفوذی خود را در آن فعال می سازند تا روند دموکراسی خواهی را به انحراف کشانند. پایه های انشعاب و جدایی را پی ریزی میکنند، در این روند تا مرحله ای پیش خواهند رفت که با ساختار جریان های عوام فریبانه از رشد نهضت های ملی گرای دموکراتیک که در لایه های مختلف همه شهروندان قرار دارند، روند آزادی خواهی ملی گرایانه نتوانند در برابر تفکر های واپسگرا که شوربختانه به علت نظامهای خودکامه میتوانند اکثریت جامعه را به واپسگرایی متمایل نمایند تا نظامی شکل گیرد که روند پیشرفت جامعه را متوقف سازد، و کشوری را با دارا بودن امکانات مالی، برخوردار از جامعه تکنوکرات فنی و مدیریتی که میتوانستند در یک نظام دموکراتیک مانعی برای نفوذ کامل شرکت های چند ملیتی در کشور باشند، خنثی گردد.

با این روش آنها خواهند توانست در مدتی دراز منافع خود را استمرار بخشند. این امر ممکن است در همان کشور ها باشند و یا با از بین بردن عوامل پیشرفت و صنعتی شدن آن کشور ها منافع خود را در ناحیه دیگری توسعه دهند.

راه دیگری که این شرکتها برای ممانعت از صنعتی شدن طبیعی کشورهای عقب نگه داشته شده جهان سوم درپیش میگیرند از راه مشاورت در مدیریت تولید و فروش، مانع از فراگیری و شکل گیری صنایع زیر بنایی میشوند تا تولید را بگونه ای کنترل کنند که نهایتاً منجر به از بین رفتن سرمایه اولیه شود، یا قیمت های تولید را به اندازه ای بالا ببرند، یا کیفیت کالا را بقدری کاهش دهند که امکان رقابت در بازار بین المللی را برای کالاهای تولید شده حتی در سطح ملی نیز نداشته باشند.

با توجه به شرایط جغرافیایی و منطقه ای ایران و اینکه در نقطه ای قرار دارد که در اطراف آن بازار های عمده مصرف وجود دارند، شرکت های چند ملیتی در پاره ای از موارد تمایل دارند از ایران به عنوان سکوی صادراتی استفاده کنند، این سکوی صادراتی هرگز مشابه سنگاپور، تایوان و یا شیلی نخواهد بود، زیرا به اندازه کافی مواد اولیه، سرمایه و نیروی کار، آموزش دیده و مدیریت در ایران وجود دارند که آنها نتوانند نظریات خود را به طور دربست به کشور ما تحمیل کنند. نقص و کمبود عمده درکشور ما نبودن امکانات زیر بنایی منطبق با رشد سرمایه گذاری میباشد که اطمینان دارم روزی موفق به رفع این کمبود ها خواهیم شد.

اما مشکل دیگر ما که سبب نگرانی اکثر تکنوکرات های واقع گرا می باشد، رشد واپسگرایی به سبب حاکمیت نظام خودکامه می باشد که یکی از بزرگترین دل نگرانی های من در منطقه خاور میانه می باشد که زنگ خطری برای ما و هدیه ای الهی برای شرکت های فرصت طلب بین المللی است که اکثریت مدیران این شرکت ها مزدوران آنان و مجری نظریات آنها در این راستا می باشند.

میدانم که مقصود از مسافرت شما به ایران بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و تضمین سرمایه گذاری شرکتی که در آن کار میکنید، است. بگذار بیشتر در این باره صحبت کنیم تا با دیدی باز تر به مسأله نگاه شود.

اکثریت مردم ایران هنوز دارای احساسات ملی گرایی هستند، البته نه نژاد پرستی، بنابراین اگر تکنوکراتها و کارکنانی که در یک واحد صنعتی وابسته به شرکت های چند ملیتی شاغل باشند، در مواقعی که پای منافع ملی مطرح باشد حاضر نخواهند شد کل منافع ملی خود را در برابر منافع شخصی خود فراموش کنند. نمونه بارز این رخداد حمایت شدید کارکنان صنعت نفت ایران از ملی شدن صنایع نفت و خلع ید از شرکت انگلیس در سال 1950 است، علیرغم اینکه منافع آنها بمخاطره میافتاد و حتی در مواقعی حقوق آنها با تأخیر پرداخت میشد صمیمانه از نهضت ملی شدن نفت پشتیبانی میکردند و خود را برای دفاع از تأسیسات نفتی در برابر هجوم احتمالی نیروی های نظامی انگلیس آماده می ساختند.

شاید به یاد داشته باشید وقتی دولت آلنده در شیلی در سال 1972 تصمیم به خرید و ملی کردن مجتمع پترو داو میگردد، همه کارکنان آن مجتمع به پشتیبانی از شرکت خارجی علیه دولت خود اعتصاب میکنند و تا سقوط دولت آلنده در اعتصاب باقی میمانند، از این حوادث در کشور ما خبری نیست و تنها یک فاجعه غیر منتظره و غیر مشخص میتواند مسیر ما را تغییر دهد و برنامه های پیشرفت و توسعه ما را به بن بست کشاند.

با توجه به تجربیات گذشته امیدوار هستم دولتمردان ما با روشن بینی و واقع گرایی از بروز چنین فاجعه غافل نباشند و همواره از زیر و بم های سیاست های جهانی با اطلاع بمانند.

متأسفانه شرکت های چند ملیتی با سرمایه های کلان و عواملی که در کشور های میزبان دارند، توانایی انجام هر کار، حتی تغییر رژیم را نیز دارا هستند. اما من فکر می کنم شگرد های آنها نتواند در کشور ما کارآیی داشته باشد، مگر اینکه توسعه اختلافات طبقاتی که منجر به نارضایتی و عصیان فرودستان جامعه میگردد، همراه با نبودن آزادی های سیاسی و اجتماعی در کشور، روشنفکران نیز نا امید از کاهش فشار های سیاسی، در کنار طبقات فرودست جامعه قرار گیرند. اما در حال حاضر احتمال چنین تحولی چندان قوی نمیباشد.

حتما آگاهی دارید، در سال 1960 یک شرکت هندی متعلق به دولت موفق شد بدون کمک شرکت های خارجی، بالبرینگ بسازد و به صورت تولید انبوه به بازار های هند و آسیا عرضه نماید. همان زمان گروهی از سرمایه داران هندی در شرکت «تاتا» از طریق مشارکت با یک شرکت چند ملیتی که در آلمان به ثبت رسیده بود بال برینگ هایی ساخت که با مارک اس. کا. ای. وارد بازار های هند و آسیا گردید، و چون اولاً مردم دنبال نام خارجی بودند و قیمت بالبرینگ های ساخت آلمان با بهای ارزان تری در بازار هند و آسیا ارابه می گردید، منجر به کاهش مشتری شرکت دولتی هند شد و به طرف ورشکستگی گرایید. ناچار شرکتی که با تکنولوژی هندی بال برینگ تولید میکرد برای نجات از ورشکستگی 20% از سهام خود را به شرکت های چند ملتی واگذار میکند، یعنی باج میدهد، تا بتواند در کشور خود در بازار حضور داشته باشد.

اما ما تلاش مینماییم تا حدی که امکان داشته باشد در مخمصه ای قرار نگیریم که ناچار به پرداخت باج به شرکت های چند ملیتی شویم. ما معمولا کالا هایی را که با کمک تکنولوژی خارجی میسازیم، معمولا حق رویالیتی میپردازیم، اما با نام ایرانی به بازار عرضه می نماییم و دولت ایران نیز از صنایع داخلی به شدت حمایت میکند. از اینرو ما در رشته های مختلف به دنبال رسیدن به تکنولوژی ملی منطبق با شرایط خود می باشیم و در این راه پژوهشگران ما در دانشگاه ها و شرکت های تحقیقاتی تلاشهای مشترکی دارند.

با این شواهد و حقایق مشخص هنوز فکر نمی کنید که آی. سی. آی انگلیسی برای اینکه امکان رقابت در بازار های جهانی را داشته باشد با شرکت های چند ملیتی بظاهر امریکایی و یا «بایر» آلمانی شریک نباشد؟ چه دلیلی برای این کار وجود دارد؟ و اساسا شرکت های انگلیسی چه انگیزه ای برای این کار دارند؟

بحث جالبی است. من یک سؤال از شما می کنم. عقیده شما در مورد استاندارد زندگی عمومی در انگلیس، با امریکا و یا آلمان چه میباشد؟

استاندارد زندگی در انگلیس در مقایسه با دو کشوری که نام برده اید پایین تر است.

یعنی مزد کارگر انگلیسی از کارگر امریکایی و آلمانی کمتر است؟

اینطور، مزد کارگر انگلیسی در مقایسه با آن دو کشور 35% کمتر است.

آیا راندمان، یا بازده کارگر انگلیسی از آن دو کشور کمتر میباشد یا مساوی است؟

نه! فکر نمیکنم. زیرا اغلب صنایع انگلیسی نوسازی شده اند و اختلافی در بازده آنها وجود ندارد. زیرا کارگر انگلیسی مجبور است کار خود را با استاندارد جهانی هماهنگ سازد.

مثل اینکه باید درمورد این نا هماهنگی حقوق و تسهیلات کارگر انگلیسی با کارگر امریکایی و آلمانی بیشتر بحث کنیم.

- با در نظر گرفتن این مسأله که شرکت های چند ملیتی به سبب ماهیت و نحوه سرمایه گذاری به منافع ملی چندان فکر نمیکنند، در واقع نمیتوانند بآن فکر کنند، زیرا سرمایه متعلق به ملیت های مختلف است، و میدانیم که یکی از اقلام عمده هزینه تولید با وجود اتومیشن تولید در مزد کار است، بنابراین علیرغم این که سرمایه گذار انگلیسی، امریکایی، آلمانی، فرانسوی یا..... اختلاف عقیده یا سلیقه داشته باشند، به سبب اینکه ارزش اضافی بدست آمده از یک کالای معین که توسط کارگر انگلیسی تولید میشود بیشتر است، هم شرکت امریکایی و هم شرکت آلمانی ترجیح میدهند قسمتی از این ارزش اضافه را بدست آورند، بنابراین در شرکت آی. سی. آی سرمایه گذاری میکنند. و شرکت انگلیسی هم چون تمایلی به رقیب نیرومند تر از خود را ندارد، به علاوه میخواهد سرمایه آزاد برای سرمایه گذاری در جای دیگری را داشته باشد، سرمایه خود را با هر شرکتی که بتواند این منظور را تأمین کند یک کاسه میکند و ظاهرا هویت ملی خود را نیز حفظ کرده است.

متأسفانه من در این مورد هنوز فکر نکرده بودم.

اما من اطمینان دارم با توجه به کار و پستی که شما دارید، کاملا از زیر و بم این واقعیات آگاه هستید، منتهی کم لطفی میفرمایید.

نه! درست میگویم، با وجودی که من مدیر بازرگانی یک شرکت دارویی بزرگ هستم خیلی کمتر از اطلاعات وسیع شما را دارا میباشم.

شاید به این علت که کشور ما درحال توسعه است و ما برای اینکه بتوانیم در جنگل سرمایه داری جهان منافع کشور خود را حفظ کنیم ناچار باید از روابط جدید حاکم بر اقتصاد جهان آگاه باشیم. بنظر شما وقتی یک شرکت بزرگ انگلیسی با سابقه و تجربه طولانی در بازار جهانی نمیتواند منافع ملی خود را حفظ کند و در بعضی موارد نیز برای اینکه بتواند روی پای خود بایستد ناچار باید آوانسهای به غولها بدهد کشوری مثل ایران چگونه میتواند از این بازی یک طرفه از منافع ملی خود دفاع کند؟

این کاملاً درست است، اما توجه داشته باشید ما امروز روزانه حدودشش میلیون بشکه نفت خام تولید میکنیم که 80% از این مقدار را صادر می نماییم. با توجه به بهای نفت درآمد دولت ما از صادرات نفت رقم بزرگی است که اگر بکار سرمایه گذاری زیر بنایی نرسد الزاما باید صرف واردات کالاهای مصرفی شود. درآن صورت جامعه ما بیک جامعه انگلی و صرفاً مصرفی تبدیل خواهد شد. و روزی که منابع نفتی ما به پایان برسد مردم ما روزگار سختی خواهند داشت. از این رو مجبور هستیم قسمت عمده ای از درآمد منابع انرژی خود را در راه سرمایه گذاری های صنعتی بکار اندازیم.

برخلاف کشور های جهان سوم یا واضح تر بگویم. کشور های توسعه نیافته، سرمایه گذاری های کلان درکشور ما منحصرأ توسط دولت انجام میگردد، و چون منافع شخصی مطرح نیست و بازدهی سرمایه بخزانة دولت باز میگردد. اثرات منفی سرمایه گذاریهای مشترک در کشور های توسعه نیافته که بیشتر توسط بخش های خصوصی و شرکت های چند ملیتی، آن نیز با گرفتن وام انجام میشود، در کشور ما به حداقل میرسد. و چون دولت از درآمد نفت و منابع کانی دیگر مشابه مس، آلومینیوم و مقدار قابل ملاحظه ای سوبسید برای کالا های ضروری می پردازد و حقوق کار گران نیز در بیشتر بخشهای کارگری مورد حمایت دولت است، وجود شرکتهای چند ملیتی مشابه بیشتر کشورهای جهان سوم منجر به قطعی شدن سریع جامعه یا کانالیزه شدن آن نمیشود و اکثریت افراد جامعه از حداقل رفاه برخوردار میباشند. و چون بیشتر سرمایه گذاری ها توسط دولت تأمین میگردد، شرکت هایی انتخاب میشوند که حاضر باشند در صنایع سرمایه بر، مشارکت کنند.

به این نکته نیز باید توجه داشته باشیم که گاهی تصمیم گیرندگان و دست اندرکاران سرمایه گذاریهای کشور ما متأسفانه برای منافع فردی در مورد پاره ای از شرکای بین المللی عمداً با تکنوکراتهای سرمایه گذاریها مشاوره نمی نمایند، یا مرتکب بند و بست هایی برخلاف منافع کشور میشوند که خوشبختانه شمار آنها زیاد نخواهند بود.

صنایع مصرفی درکشور ما تا اندازه ای رشد کرده اند و چون دولت از راه دادن وامهای کم بهره به سرمایه گذاران خصوصی، قیمت ها را نیز کنترل میکند، شرکتهای چند ملیتی رغبتی در سرمایه گذاری در این بخش را ندارند، و چون فقط یک راه باز است که سرمایه گذاری در صنایع سنگین و تولید انبوه است که ما را همراه آنها وارد بازار بین المللی خواهد کرد.

ما این روز ها مجبور به خرید تکنولوژی های پیشرفته هستیم و برای آن ها مجبوراً باید بهای گزافی را بپردازیم. اما با توجه به رشد آموزش در ایران، در آینده ای نه چندان دور خواهیم توانست تکنولوژی مستقل داشته باشیم. اما واقعیات را نباید از نظر دور بداریم که شرکتهای چند ملیتی دارای آن چنان توانایی هایی هستند که بتوانند برای حفظ منافع سرشار خود مشکلاتی، حتی تا جابجایی نظام های حاکم اقدام نمایند. بنابراین ناچار هستیم همکاری

خود را با شرکت های چند ملیتی برای حفظ منافع آنها در منطقه بنماییم تا حساسیت آنها برانگیخته نگردند.

هر چند شاید سیاستمداران ما مخصوصا شاه در این اندیشه باشد که برای داشتن دستی قوی در بازار به تدریج سهام شرکت های بین المللی را خریداری نماییم. اما من شخصا اعتقادی به این بازی ندارم و آن را خطرناک میدانم.

نظر کلی من این است که به نحوی باید منافع مردم ایران را با منافع شرکتهای بین المللی گره زده شود، هر چند اگر توانایی آنها داشته باشیم که بیشتر صناعی را که با آنها شریک هستیم خود کنترل و سرپرستی نماییم. از اینرو اگر من در موقعیتی بودم که میتوانستم تصمیم بگیرم بجای خرید سهام شرکت های موجود و پرداخت عدم النفع به آنها، منابع ارزی خود را در رشته های دیگر بکار می گرفتم تا کمبودهای تسهیلات زیر بنایی را از بین می بردیم.

من معتقد هستم باید زنجیرهای منافع مشترک با غولها را محکم تر کنیم تا آنها با احساس امنیت کامل از توطئه چینی علیه روند پیشرفت و ترقی کشور پرهیز کنند.

بنابراین نظر شما این است که وابستگی و همکاری با کشورهایی که شرکت های چند ملیتی در آن کشورها حرف اول را میزنند، می توانند کشور شما را از تندبادهای سیاسی احتمالی در آینده محافظت نمایند. به عبارت دیگر برای اینکه ایران کشوری صنعتی شود و مردم در رفاه زندگی کنند شما حاضرید به یک کشور نیمه مستعمره تبدیل شوید؟

نه! من این را نمیگویم. اساسا استعمار و استقلال در دوران جهانی شدن سرمایه، آن مبنای کلاسیک قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را ندارد. اگر ما با سرمایه گذارهای مشترک با شرکت های چند ملیتی بازار داخل را از تولیدات خودی بی نیاز کنیم و ارزش افزوده آن کالا را نیز در داخل کشور مصرف کنیم و اضافه تولید را به بازارهای مشترک عرضه نماییم، در مقیاس و معیارهای امروز جهانی، کشور مستعمره نخواهیم بود، زیرا ما نیز میتوانیم از طریق خرید سهام در شرکت های چند ملیتی، که خود نیز در آنها منافع داریم با آنها شریک شویم، همانطور که در اروپا آلمان اینکار را کرده ایم. زمانی باین ارتباط دوگانه استعمارگرفته میشود که دست برنده همیشه در اختیار یک طرف باشد وقتی ما سرمایه داریم، امکانات زیر بنایی داریم، تخصص نسبی داریم در مدیریت شریک هستیم مشارکت نمیتواند رابطه استعماری باشد. اما چون در شرایط موجود تکنولوژی نداریم باید بابت آن پول بپردازیم. به نظر من این پرداخت باج نیست و ما با این پرداخت مستعمره نخواهیم شد.

من با عقیده شما موافق نیستم.

بگذارید این موضوع را از زاویه دیگری بررسی کنیم. آیا شما در طول سال همراه فامیل خود به مسافرت های تفریحی میروید؟

بله! معمولا در سال یکبار کنار دریا میرویم و یا از دیدنی های کشور های همسایه دیدن می کنیم.

با چه وسیله ای مسافرت می کنید و در چه هتل هایی اقامت می گزینید؟

در داخل کشور با ماشین و در خارج با هواپیما یا کشتی.

آیا در درجه یک هواپیما جای میگیرید؟

- نه! معمولا با اکونومی پرواز میکنیم

- هتل چطور؟

معمولا در هتل، یا هتل های توریستی و در بعضی اوقات هم در پلاژ ها.

- در تهران در چه هتلی بودید؟

هیلتون!

عالی، بگذارید موضوع را تجزیه و تحلیل کنیم. شرکتی که شما را به مأموریت می فرستد چه در داخل و چه در خارج، به علت نیازی که به تخصص شما دارد وسیله مسافرت شما را بهترین انتخاب میکند، هواپیما درجه یک، محل اقامت هیلتون، این فقط به این دلیل است که به تخصص شما نیاز دارد، از اینرو وسیله مسافرت شما را بهترین انتخاب میکند. به همین دلیل ما نیز التزام داریم به تخصص شرکت هایی که با آنها معامله می کنیم بها دهیم، اما متوجه هستیم که رابطه ما با آنها، رابطه گرگ و میش نباشد، بلکه کاملا یک ارتباط متقابل و منطقی بین دو شریک باشد، و اینرا ما در تمام صنایع رعایت میکنیم.

امروز سرمایه گذاری در کشور ما به علت دوری راه و کمبود تسهیلات زیر بنایی ضریبی معادل 5/1 برابر میباشد. یعنی اگر یک طرح در انگلیس نیاز به یک میلیارد دلار سرمایه باشد، در کشور ما همان طرح نیاز به یک و نیم میلیارد دلار دارد، طبیعی است این اضافه سرمایه را ما باید بپردازیم و بنظر من این استثمار نیست. بلکه پیامد استثمار گذشته است که امروز ایران باید بپردازد تا نسل آینده بتواند راحت زندگی کند.

- آیا نظر دولت شما نیز اینطور است؟

- متأسفانه در حال حاضر جوی حاکم میباشد که سلاح منطق را کند کرده است و رژیم حاضر به علت شرایط خاصی که داردگاهی به جای اینکه موقعیت را با منطق و واقع بینی درک کند و تصمیمی مناسب با شرایط بگیرد ناخودآگاه به دنبال اعتقاداتی میرود که در خیابان و افواه افراد معترض و نا آگاه وجود دارد، که بنظر من خطر آفرین است اما تکنوکرات ها فارغ از جار و جنجال های سیاسی تا جایی که باشد، راهی را که منافع کلی کشور و مردم را تأمین کند می پیماید. هر چند با شرایطی که در خیابان های تهران و شهرستان ها وجود دارد، نمیتوان فردا را پیش بینی کرد.

زنگ ها به صدا در میآیند

جمبوجت 747 شرکت هواپیمایی ملی ایران در ساعت 9:30 بوقت گرینویچ در فرودگاه هیت رو به زمین می نشیند و در برابر دالان ورودی به اداره مهاجرت فرودگاه توقف میکند.

طی سفر، بعلت بحث طولانی با همسفر انگلیسی و مرور یادداشت ها فرصتی پیش نیامد تا با همکاران صحبتی داشته باشم. دو نفر از آنها برای نخستین بار به مأموریت میآمدند، از اینرو لازم بود قبلا به آنها تذکراتی درمورد مأموریت ونحوه برخورد با مسئولین انگلیسی طرف صحبت میدادم.

- دوستان سفر چطور بود، راحت بودید؟

بد نبود، صحبت میکردیم، زمان خیلی زود گذشت.

اتفاقا من هم گرفتار بحث با یک انگلیسی سمج شده بودم و در تمام راه با هم کلنجار می کردیم. واقعا به قول معروف سرم سوت کشید.

ضمن رفتن به سوی کانتترهای اداره مهاجرت از فرصت استفاده کرده با دو همکارم صحبت را شروع کردم. مأموری که پشت کانتتر اداره مهاجرت بود، یک هندی بود که به مجرد دیدن پاسپورت‌های ما مهر ورود و اقامت سه ماهه بروی پاسپورت‌های ما میزند و با لبخند و گفتن «ول کام» از ما استقبال و خدا حافظی میکند. به طرف سالن گمرک میرویم و با همکاران صحبت را ادامه میدهیم.

نمایندگان روابط عمومی آی. سی. آی در فرودگاه منتظر ما هستند. بعد از خروج از فرودگاه به اداره مرکزی شرکت خواهیم رفت و طبق روش همیشگی برای صرف صبحانه همراه چند نفر از مدیران به رستوران شرکت میرویم. سرمیز صبحانه نمایندگان شرکت ضمن حرف زدن با ما سعی دارند ما را ارزیابی کنند. طبق معمول مشروب نیز تعارف میکنند. بر اساس صحبت های بین راه که در جلسات رسمی نباید مشروب بنوشیم، تشکر میکنم و همکاران نیز همین را تکرار میکنند.

جلسه امروز بدون حضور مدیرعامل یا معاون اوبیشتر تشریفاتی برای ارزیابی کردن ما میباشد. با وجود این که بیشتر آنها در چند جلسه که من را آزمایش کرده بودند، مجددا بر اساس روتین کار امروز نیز همین روش را تکرار میکنند. احتمالا امشب نیز از طرف مدیر عامل یا یکی از معاونین او ما را برای صرف شام دعوت خواهند کرد.

در میهمانی علاوه بر مدیران و خانم‌های آنها ممکن است چند نفر از منشی‌های مدیران نیز در میهمانی باشند. احتمالا آنها اظهار تمایل میکنند بعد از ظهر فردا به هتل محل اقامت ما بیایند تا چنانچه بخواهیم خرید بکنیم ما را همراهی نمایند. باید ضمن تشکر از آنها به گونه ای عاقلانه آنها را به فرصت‌های دیگری موکول کنیم، یا بگوییم خریدی نخواهیم کرد. به دوستان گفته ام وقتی با انگلیسی‌ها هستید در نوشیدن مشروب باید احتیاط رارعبایت کنید. در ملاقات با مسئولین شرکت مواقعی که مذاکرات رسمی نداریم صحبت‌ها باید بیشتر در مورد خوبی هوای لندن، زیبایی‌های موزه‌ها و تأثیرها و دعوت آن‌ها به تهران باشد. و این که همکاری مشترک ما برای هر دو طرف مفید خواهند بود.

از بحث‌های سیاسی، برنامه‌ها و طرح‌های آینده شرکت و صحبت حتی درباره قرار دادی که باید تنظیم کنیم به هر طریق ممکن طفره برویم. در جلسات رسمی یا غیر رسمی قبل از مشورت با هم نباید اظهار عقیده ای بنماییم و در گفتارهای خود باید نهایت احتیاط را بکنیم.

بعد از گرفتن چمدانها به سوی در خروجی فرودگاه میرویم. مدیر روابط عمومی به اتفاق یک نفر از همکاران منتظر ما هستند. او از قبل با من آشنای دارد، با لبخند همیشگی به طرف ما می‌آید و خوش آمد می‌گوید. همراهان را معرفی میکنم. یکی از کارکنان آی. سی. آی چرخ دستی را که چمدانها روی آن است میگیرد و مزد باربر را به او میپردازد. در پارکینگ مخصوص دیپلمات‌ها دو ماشین برای انتقال ما به شهر آماده هستند. مدیر روابط عمومی، من و یکی از همکاران در یک ماشین، کارمند روابط عمومی و دو نفر از همکاران در ماشین دوم می‌نشینند. بعد از 45 دقیقه به اداره مرکزی میرسیم. جلسه‌آشنایی اولیه انجام میشود.

بر اساس سنت همیشگی، شب در میهمانی مدیر عامل و همسر او شرکت می‌کنیم. مدیران و همسران آنها و پنج نفر از منشی‌ها در جلسه میهمانی شرکت دارند. همکاران با احساس مسئولیت در میهمانی حضور می‌یابند. صحبت‌ها بیشتر در مورد چگونگی سفر و

اینکه هوای لندن خوب است یا نه میباشد. جلسه رسمی و مذاکرات در مورد قرارداد و بررسی متن قرارداد که قبلا با توافق دوطرف تنظیم شده است روز بعد از میهمانی در سالن بزرگ شرکت با حضور کارشناسان، مدیر بازرگانی و یکی از مدیران و همکاران فنی او تشکیل میگردد.

نمایندگان ایران که پنج نفر میباشیم در یک طرف میز و مدیران و کارکنان مسؤل شرکت که آگاهی کامل از متن توافقنامه و پروژه دارند در طرف دیگر میز روبروی ما قرار دارند. جلسه با مقدمه مدیر بازرگانی شرکت که نخستین پیشنهاد کننده شرکت مشترک می باشد و در جلسات پیش که در تهران و لندن تشکیل شده بود حضور داشت و با من نیز دوست است آغاز میگردد. پس از مقدمه ای مختصر از من می خواهد برنامه کاری را توضیح دهم تا همه همکاران او که چند نفر از آنها برای نخستین بار در جلسه شرکت میکنند از روند کار آگاهی یابند.

من بعد از سپاسگزاری از پذیرایی دوستانه اولیه و از اینکه در این جلسه با همکاری دیدار میکنم که تاکنون آنها را ندیده بودم اظهار خوشحالی مینمایم و آرزو میکنم که بتوانیم در موارد مختلف قرارداد در این سفر به توافق نهایی بر اصولی که قبلا مورد توافق قرار گرفته بودند و در مراحل نهایی می باشند برسیم. ضمنا از همکاری که مسؤل اجرای عملیات زیر بنایی پروژه میباشد درخواست میکنم که نکات اصلی را به اطلاع خانم ها و آقایان شرکت کننده برساند و درباره نکاتی که همکاران شرکت آی. سی. آی برای کامل و بهتر نمودن کارهای انجام شده دارند ما را آگاه نمایند.

مهندس "س" که هماهنگ کننده اجرای تأسیسات زیر بنایی میباشد میگوید: همان طور که میدانید در آخرین سفری که آقایان مدیر بازرگانی و مدیر فنی پروژه های هیدرو کربوری آی. سی. آی. همراه چند نفر از کارشناسان از تهران و سایت پروژه درخوزستان بازدید کرده بودند مذاکراتی انجام شده و توافقنامه اولیه به امضای مسؤلین دو طرف رسیده است. امروز می خواهیم دنباله بررسی ها و گزارشها در مورد کارهایی که انجام شده و آنهایی که باید انجام شوند را به آگاهی شما برسانیم. ضمنا در این مذاکرات باید توافق نهایی در مورد ترکیب مشترک مدیریت، چگونگی و زمان بهره برداری، حق لیسانس، در صد سرمایه گذاری طرفین که هنوز مورد توافق کامل قرار نگرفته است و با توجه به جلسه پیش همه آنها آماده و مورد توافق مدیریت شرکت، پرداخت اعتبارات برای خرید تجهیزات یدکی که احتمالا در آینده باید در انبار نگهداری شوند، مشورت های لازم به عمل آید.

ضمنا براساس توافق اولیه بیوگرافی، تحصیلات، سابقه کارومیزان مسؤلیت هریک از همکاران آینده را بطور مختصر شرح داده و مدارک آنها را تقدیم میداریم وانتظار داریم که همین موارد را در مورد همکاران آی. سی. آی. برای ارایه به هیأت مدیره شرکت به ما داده شوند.

آنها مرا می شناسند و از تحصیلات و سوابق کاری من اطلاعات کافی دارند.

مشاور بازرگانی همراه، دکترای مدیریت از هاروارد، و مشاور حقوقی نیز دکترای حقوق از هاروارد را دارند. دو نفر همکار دیگر فوق لیسانس مکانیک و شیمی از دانشکده فنی دانشگاه تهران و برکلی میباشند.

این نخستین باری است که من به عنوان سرپرست گروه جهت مذاکره انتخاب شده ام. در مأموریت های گذشته که چهار بار بود، بیشتر به عنوان یکی از اعضا و مشاور، گروه ها را همراهی میکردم. از اینرو موفقیت و ره آورد این سفر برای من بسیار حائز اهمیت میباشد و باید همه کوشش خود را برای موفقیت آن بکار گیرم.

مذاکرات از چگونگی رسانیدن خوراک اولیه به کارخانه آغاز می شود. اطلاعات لازم در مورد کیفیت و کمیت گاز مورد نیاز به کارخانه داده میشود. اطلاعات و تجزیه گاز مورد مصرف که ده بار آزمایش شده بود چاپ شده در اختیار همه قرارمیگیرد، و دلایل آن تجزیه و تحلیل میگردند. مساحت واحد، محل، مشخصات جغرافیایی، درجات حرارت فصول مختلف سال، مسیرگردش باد و رطوبت بر اساس توافق های قبلی.

ضمنا به آگاهی همکاران انگلیسی رسانیده ام که لوله کشی و طرح گاز رسانی آماده شده و طبق موافقت های قبلی کنترات آن با شرکتهایی که صلاحیت آنها مورد تأیید دو طرف قرار گرفته بود بسته شده و تقریبا شصت درصد مقدمات کار آماده شده اند. پیمانکاران از اول ماه آینده شروع بکارخواهند کرد. همانطور که دو ماه پیش مدیر فنی آی. سی. آی بعد از بازدید خود از محل و جلساتی که با پیمانکاران داشتیم رضایت خود را رسماً و با امضای مدیر کل شرکت شما برای مدیر عامل ما فرستاده شده است. همه مراحل ساختمانی بر اساس زمان بندی تنظیم شده به پایان خواهند رسید و هر دو طرف امیدوار هستیم که بعداز دو سال درهمین روز با حضور مدیران عامل دو شرکت، بهره برداری آزمایشی از واحد های تولید جدا، جدا و کلی انجام شود. این کار سه ماه پیش از شروع نهایی کار واحد انجام خواهد شد، چون چنین آزمایشی در تمام واحدهای هیدرو کربوری انجام میگردند، برای رفع اشکالات احتمالی در سه ماه آینده باید با انجام آزمایش واحد های آماده به کار اصلاح گردند. با این آزمایش اولیه، انتظار آن است که با شروع کار تمام مشکلات حل شده باشند.

یکی از نمایندگان آی. سی. آی. بطور غیر منتظره اعتراض میکند.

ما باید لیسانس خودمان را در مورد تصفیه اولیه گاز بکار گیریم. زیرا اگر ما در چگونگی آماده سازی گاز کنترل نداشته باشیم نمیتوانیم کارایی پروسس پیشنهادی خود را تضمین کنیم.

مهندس شیمی گروه اظهارداشت شما کیفیت و آنالیز گازی را که مورد نیاز است به ما داده اید و ما بر مبنای نیاز پروژه، گاز مورد نیاز را در ترمینال پروژه تحویل خواهیم داد.

همکار حقوقی ما میگوید: اینکه اظهارداشتید پروسس گاز باید براساس لیسانس مورد توافی با آی. سی. آی باشد چیست؟ آیا در مورد کیفیت گاز اعتراض دارید؟ یا اینکه منظور از طرح این مسأله رویالیتی است که میخواهید درخواست کنید؟

البته فقط رویالیتی نیست. بلکه داشتن خوراک مناسب برای کارخانه میباشد. ما به شهرت و موقعیت بین المللی خود علاقه داریم و مایل نیستیم به سبب اشکالاتی که ممکن است خارج از اختیار ما باشد لطمه ای به اعتبار ما وارد شود.

صحبث او را قطع میکنم. اولاً مذاکره در مورد خوراک گاز مورد نیاز مسأله ای است که در مورد آن قبلاً مذاکره و توافق شده است و جای هیچ گونه چانه زدن نیست و این جلسه نمیتواند درمورد آن تصمیم بگیرد. علاوه برآن حتما میدانید که قسمت اعظم این سرمایه گذاری توسط دولت ایران انجام می شود. اگر سهام شرکت در قرارداد «پنجاه/پنجاه» نوشته شده است، قسمتی از سهام شما بابت فروش حق لیسانس میباشد که از طرف دولت ایران به شرکت شما پرداخت شده است. به علاوه بخش کوچکی از سهام که آی. سی. آی. پرداخته است، توسط بانک مرکزی ایران تضمین گردیده، یعنی در واقع در صورت شکست پروژه شرکت آی. سی. آی چیزی از دست نخواهد داد. بنا براین جای هیچ نگرانی وجود ندارد.

علاوه بر آن ما پنج نفر که در پشت این میز نشسته ایم در برابر دولت و ملت ایران مسؤولیت سنگینی را به عهده داریم. من خواهش میکنم پیش از اینکه دوباره در این موارد مذاکره کنیم، شما خود جلسه جداگانه ای داشته باشید و با مدیریت خود نیز همه مذاکرات لازم را

انجام دهید تا بتوانیم در جلسه آینده که بعد از ظهر امروز یا فردا تشکیل خواهد شد تمام مسایل روشن شده باشد. مابا پوزش ازمدیرمحترم بازرگانی که درجلسات مکرردرتهران و لندن افتخار همکاری با ایشان را داشته ام، با مسایلی که مطرح شده است نمیتوانیم کاررا ادامه دهیم.

علاوه بر آن جناب مدیر بازرگانی آگاه می باشد گروهی که من افتخار همکاری با آنها را دارم دارای این اختیارهستند تا درصورتی که این جلسه بخواهدکوچکترین درخواست یا نکته ای به آنچه که درجلسه گذشته در تهران، مدیران عامل دوشرکت برآن توافق نموده اند اضافه یا کم کنند، ناچار برخلاف خواست خود مجبور هستیم جلسه را ترک و به تهران باز گردیم.

در اینجا لازم است که به آگاهی آقایان که جز جناب آقای مدیر بازرگانی که در جلسات مکرر درحضور ایشان بوده ایم و ازهمه جزئیات آگاه میباشند، برسانم که بودجه پروژه های سرمایه گذاری اعم از شرکت های ایرانی یا غیر ایرانی باید به تصویب کمیسیون های مالی مجالس شورای ملی و سنا برسند، و این گروهی که آخرین گروه مسؤل این پروژه میباشند باید پاسخگو باشند. علاوه بر آن بعد از تصویب کمیسیون مالی دو مجلس، سازمان برنامه و بودجه که از کارشناسان دقیق و آگاه تشکیل شده اند، جزء به جزء توافق نامه را بررسی کرده، بودجه آن را در اختیار مجریان طرح خواهند گذارد. و آخرین مرحله شرکت ملی نفت ایران است که از حقوق دانان و کارشناسانی که نه فقط در مسایل نفت مربوط به ایران صاحب نظر و کاردان می باشند، بلکه اکثر آن ها کار شناسانی هستند که در برنامه ریزی های اوپک دارای صلاحیت و مورد اعتنار کشور های اوپک نیز میباشند. نهایتا آخرین نظر از طرف آنها خواهد بود.

ما پنج نفر که درخدمت شما آقایان هستیم در برابرتمام عواملی که به آگاهی شما رسانیده شده است مسؤل بوده و باید پاسخگو باشیم.

برای راحتی خیال آقایان باید بگویم ترکیب گازی که به ترمینال کارخانه وارد میشود کاملا مشخص است و هر تکنیسن پالایشگاه یا یک کارخانه تصفیه گاز هیدروکربوری میتواند درباره مطابقت یا عدم مطابقت آن با آنچه مورد نیاز کارخانه است اظهارنظر کند. بنابراین واقعا باعث تعجب من و دوستانم است که چرا اساسا این مسائل امروز مطرح میشوند. من از سوء تفاهمی که پیش آمده متعجب و متأثر میباشم، زیرا درسفرهای اطلاعاتی که به سرپرستی جرج و دو دوست همراه ایشان که در این جلسه نیزحضوردارند به ایران داشتند به بخشهای جنوبی ایران که مراکز صنایع نفت میباشند ازچند کارخانه تصفیه گاز و حتی چگونگی انتقال یک سیستم گاز ترش درمسجد سلیمان بازدید کرده ایم که هیأت شما ازاطلاعات و دقت زیاد کارکنان ایرانی در این رشته متعجب شده بودند. جرج این موضوع را کرارا به من گفته است حالا شما میگویید ما باید از کیفیت گاز اطلاع داشته باشیم.

من فکر میکنم نیازی به بحث کردن در این باره نمی باشد، زیرا تصفیه گاز و انتقال آن تا ترمینال کارخانه طبق قرارداد مربوط بهعهده ما است. ضمن اینکه علاقه دارم همه مسائل در این سفر حل شود و پیش نویس قرارداد نهایی برای امضای مدیران عامل دو شرکت آماده گردد، باید بااطلاع آقایان برسانم فرآیندی که شما برای این طرح پیشنهادکرده اید منحصربه فرد نمیباشد. علاقمندی ما به اجرای آن به همکاری با شرکت آی. سی. آی، به این دلیل نیست که لیسانس شما از بهترین ها است. بلکه دولت ایران تمایل دارد که از لیسانس ملیت های مختلف استفاده کنیم، علاوه برآن وجود جرج درمقام مدیریت بازرگانی و تسهیلاتی که ایشان برای این همکاری ارایه داده است همکاران ما توانسته اند اعضای هیأت مدیره را برای انتخاب شرکت شما ترغیب نمایند. آنچه که متأسفانه ما با آن برخورد کرده ایم باید بگویم که باعث تأسف من و همه همکاران ما میباشد.

هرچند سیاست گذار در این مورد دولت ایران است که به ما دیکته میکند و ما مجری آن هستیم. از اینرو اگر مشکلات زیادی در این همکاری وجود داشته باشد ما اجباراً آن را به مقامات دولتی منعکس خواهیم کرد و متأسف خواهیم بود که پس از ده ماه مذاکره و سفر های دو طرف ناچار به قطع همکاری شویم. معذراً اگر دلایلی وجود دارد که همکاری مزبور را به مرحله ای که امروز در برابر ما روی میز گذاشته شده است خواهشمند است گفته شود، بدون اینکه بهانه مشکلات فنی اعلام گردد.

باید به آگاهی برسانم که مدیرعامل شرکت ما درایمورد بی اندازه جدی، سخت گیر و پای بنداصول است. باید به فرق اساسی بین ایران وپاره ای ازکشورها که آی. سی آی. با آنها همکاری دارد توجه فرمایید. بعضی از کشور های طرف قرار داد با شرکت شما حتی ازجمل و نقل کارکنان عاجزمیباشند و شما مجبور هستید برای آنها برنامه ریزی کنید، درحالیکه طبق موافقت های قبلی اجرای چگونگی طرح به عهده خود ما خواهد بود. مدیریت بهره برداری با خود ما است. آموزش کارکنان، ار کارگران ساده تا مدیر و رؤسای قسمت ها با ما است. برای اطلاع باید بگویم هم اکنون کارکنان مورد نیاز در واحد های صنعتی از ذوب آهن تا کار خانجات ماشین سازی و پالایشگاه ها و درچند دانشکده و دانشگاه با هزینه سازمان برنامه که دولت ایران هزینه ها را تأمین میکند مشغول کارآموری و تخصص یابی میباشند.

مدیریت بهره برداری طبق توافق با خود ما است. فقط دردوره ساختمانی و راه اندازی از نظر تسریع کار و تجربه مدیر پروژه از آی. سی. آی میباشد.

ما در اجرای طرح های سرمایه گذاری در پروژه های مشترک علاوه بر صنعتی شدن کشور بالا بردن سطح آموزش واشتغال افراد ایرانی را نیزدرنظر داریم. ازاینرو درتفاهم نامه اولیه دو طرف در این مورد کاملاً به توافق رسیده ایم و امضای مدیران مسؤول دو شرکت در زیر آن قرار دارد.

بدون دلیل نیست که سرمایه گذاری های شرکت های دو طرف قرارداد با ایران توسط بانک مرکزی ایران تضمین میشود و مکان هرگونه ریسک را ازطرف های خارجی قرار داد از بین میبرد تا آنها با اطمینان خاطر با ایران همکاری نمایند. سرپرست گروه انگلیسی از تمام نظریات و تعهدات ما درمورد چگونگی اجرای پروژه آگاهی دارد و زیر تمام صفحات تفاهم نامه اولیه را امضا کرده است.

برای آگاهی و شناختی که از توافقنامه و قرارداد دارم برای من تعجب انگیزاست چرا امروز مسائلی عنوان میشود که جزو اولین قسمت های همکاری بوده است. اگر فکرمیکنید دوباره باید تفاهم نامه اولیه را مرور کنیم، اساس آن برنامه کار را تدوین و دستور جلسه را تغییر دهیم. هر چه زودتر این کار را انجام دهیم بهتر خواهد بود.

مدیر بازرگانی که با من دوستی عمیقی دارد در پاسخ میگوید تفاهم نامه اولیه فقط نظرات کلی دو طرف قرارداد میباشد و مضمون آنرا نباید به عنوان انجیل غیرقابل تغییر تصور کنیم و مصر باشیم در چهار چوب آن شرایط همکاری نماییم. تفاهم نامه در شرایطی نوشته شده بود که با شرایط امروز تفاوت فاحش دارد، بنابراین شاید نیاز داشته باشد تغییراتی در آن داده شوند.

ممکن است توضیح دهید کدام شرایط تغییر کرده است که لزوم تغییرات کلی در توافقنامه را ایجاب کرده است؟

متأسفانه توضیح تغییرات برای من امکان ندارد، آنرا بطور کلی گفته ام. اما هیأت مدیره شرکت با توجه به جمیع جهات به من مأموریت داده است به آگاهی شما برسانم اجرای

پروژه و امضای قراردادهایی همکاری نیاز به بررسی مجدد دارد و باید فرصت بیشتری داشته باشیم تا تصمیم نهایی خود را بگیریم. من از این لحظات واقعا متاثر و متأسف هستم. صادقانه میگویم، با توجه به دوستی صادقانه ای که بین مسئولین شرکت ما با شما، مخصوصا با تو دوست عزیز که دوستی با تو برای من افتخاری محسوب میشود، بیان این سخنان برای من آزار دهنده و زجر آور است. نه فقط برای من بلکه برای همه مدیرانی که در این پروژه با شما همکاری داشته اند.

من به گفته های تو دوست عزیز باوردارم که احتمالا مشکل یا موانع عمده ای در این پروژه بوجود آمده اما چرا هیأت مدیره شرکت شما حق دارد نظرات خود را داشته باشد، اما فکر نمیکنید نادیده گرفتن تفاهم نامه ای که مدت نوزده ماه در روی آن کار و هزینه شده است، به شهرت و اعتبار شرکت شما چه لطمه غیر قابل جبرانی را متوجه خواهد کرد؟

علاوه بر آن این مسأله ممکن است در کل روند روابط سیاسی و بازرگانی دو کشور اثرات منفی داشته باشد. آیا نظریات هیأت مدیره شرکت در راستای نظریات دولت بریتانیا میباشد یا جدا از آن است؟

تمام این مسائل که امروز در اینجا گفته شده را من نیز میدانم. بعلاوه تو خود بهتری میدانی که من شخصا برای این همکاری چه اندازه اهمیت قابل هستم. من واقعا از همه شما دوستان که در اینجا هستید پوزش می طلبم. مخصوصا از تو که علاوه بر همکاری اداری، یکی از دوستان خوب من هستی. نهایت آرزوی من این است که در این راستا دوستی تو را از دست ندهم.

جرج، آیا فکر نمیکنی به عنوان یک طرف قرارداد ما باید حق داشته باشیم، بدانیم چه شرایطی باعث شده که آی. سی. آی تمایل همکاری خود را با ما از دست داده است؟ آیا نظر این است که قرار داد بکلی منتفی شود یا این که شرایط جدیدی را میخواهید به ما دیکته کنید؟ من و همکارانم هنوز نمیدانیم عکس العمل هیأت مدیره ما در این مورد چه خواهد بود، اما جرج خود میدانی که ما متحمل هزینه های زیادی شده ایم، و چون سرمایه گذار واقعی دولت و سازمان برنامه ما میباشد، ما یعنی پتروشیمی با شرایط بفرنجی مواجه خواهیم شد. احتمالا این امکان وجود دارد که دولت ایران مسأله را حتی به دادگاه های بریتانیا ارجاع نماید.

ضمنا میدانم که جرج علاوه بر مدیریت بازرگانی، عضو هیأت مدیره و معاون مدیر عامل نیز میباشد، از اینرو باید از کم و کیف کار آگاهی کامل داشته باشد، اما نمیدانم بچه علت نمیخواهد نظر کلی شرکت را اعلام دارد؟

من از وضعی که به وجود آمده و خارج از اختیار ما میباشد متأسف هستم. و خود نمیدانم چگونه از شما دوستان عزیز پوزش بطلبم؟

مشاور حقوقی میگوید برخلاف آنچه شما گفته اید که تفاهم نامه یک بایبل نیست شرایط و مقرراتی در آن وجود دارد که طرفین را ملزم به اجرای آن میکند. طبق ماده 105 توافقنامه که امضای شما نیز زیر آن میباشد صریحا اعلام شده است که هیچ یک از طرفین قرارداد نمیتوانند یک جانبه آنرا منتفی اعلام دارند و در صورتی که هریک از طرفین بخواهند از اجرای توافق نامه کوتاهی کنند، باید کل هزینه هایی را که طرف مقابل پرداخته به اضافه سود یا هزینه بانکی آنرا به طرفی که اجرای طرح را به تعویق یا تعطیل نماید به طرف مقابل بپردازد.

در شرایط موجود ما نمیخواهیم توافقنامه و یا حتی یک بند از آن را تغییر یا لغو کنیم، بلکه درخواست داریم اجرای پروژه را شش ماه به تأخیر اندازیم و چنانچه استدلالهای ما برای به

تأخیر انداختن پروژه برای شما قانع کننده نباشد، ما بر اساس بند 105 قرارداد خسارت شما را خواهیم پرداخت.

من فکر نمیکنم که شش ماه فرصت میخواهید که تغییراتی در قرارداد بدهید، اگر چنین بود صراحتاً دلیل آنرا می گفتید. به عللی که نمیخواهید آنرا ابراز دارید هدف از تأخیر شش ماهه لغو قرارداد میباشد، زیرا اگر تأخیر شش ماهه بود دلیل یا دلایل آن راصراحتاً ابراز میکردید. از اینرو اطمینان دارم که آی. سی. آی تمایل خود را برای اجرای پروژه از دست داده و منتظر فرصتی برای اعلام آن است.

این طور فکر نکنید، خواهش میکنم کمی حسن نیت و اعتماد نسبت به ما داشته باشید.

ما درحالی که آمده بودیم براساس قرارداد، متن نهایی را تنظیم و برای امضای مدیران عامل آماده کنیم، چنانچه شرکت آی. سی. آی به هر علت که مربوط به خود آنها می باشد آماده اجرای پروژه دروقت تعیین شده نیست بایدصراحتاً اعلام و دلایل آنرا بگوید. درآن صورت ما آنرا بررسی میکنیم و نظریات خود را دریک فرصت ده روزه به آگاهی مدیران شرکت شما خواهیم رسانید. در غیر اینصورت ما نمیتوانیم با تعویق پروژه موافقت کنیم. همان طور که میدانید و نمایندگان شما مرتباً از پیشرفت کار بر اساس زمان بندی موردتوافق بازدید نموده اید، شرکت شما نیزدر برابرما باید احساس مسئولیت کند، زیرا همانطور که قبلاً نیز گفته ام، مدیر عامل ما در برابر دولت مسؤل است و باید دلایل کافی برای تعویق شش ماهه پروژه به مقامهای دولتی ارایه نماید. زیرا اگر پروژه در وقت تعیین شده به پایان نرسد و ما نتوانیم کار برای کارکنانی که هم اکنون استخدام شده اند را فراهم سازیم، مشکلاتی کلی در سطح کشور به وجود خواهند آمد که سبب نارسایی و ناامنی هایی برای دولت خواهد بود که مسؤل واقعی آنها ما به حساب خواهیم آمد.

من جز اظهار تأسف نمیتوانم چیزی بگویم.

بدین قرار درحال حاضر چاره ای نداریم، جز اینکه گزارش مسأله را به تهران بدهیم و منتظر رسیدن دستور باشیم. زیرا هیأت مدیره شرکت باید در این مورد با سازمان برنامه، وزیر اقتصاد و کمیسیون نفت مجلس شورای ملی مشورت کنند. حداقل یک هفته باید منتظر باشیم، مگر اینکه به تهران فرا خوانده شویم.

من امیدوارم اینطور نباشد وبه ترتیبی که رضایت هر دو طرف جلب شود مصالحه صورت گیرد.

من نیز امیدوارم اینطور باشد. بنابراین جلسه ما موقتاً تعطیل میشود تا دستورات لازم از تهران برای شما از تهران برسد.

جلسه تعطیل میشود. جورج به طرف من میآید، دستها را بطرف من دراز میکند. صورت او برافروخته است ناراحتی در چهره او موج میزند، به چشمان من خیره می شود، احساس میکنم میخواهد حرف بزند، اما مردد است. دستهایم را میفشارد و برخلاف نزاکت انگلیسی سریع از سالن کنفرانس خارج میشود. به دنبال او همکاران او نیز از سالن خارج میشوند. حرکات آنها برای ما غیر عادی به نظر میرسد، زیرا ما میهمانان آنها هستیم و باید صبر میکردند تا ما اول از سالن خارج می شویم.

سه سال است من جورج را می شناسم، آدمی خونگرم، با احساس و مبادی آداب است. به من علاقه مند میباشد، من نیز به او خیلی علاقمند هستم و او اینرا خوب میداند. پروژه به ابتکار وپیشنهاد او ومن درشرکت مطرح شده است. سه سال پیش در سفری که به ژاپن داشتم با او همسفر و در صندلی کنار من نشسته بود، ضمن سفر سر صحبت را با من باز

کرد. او از لندن آمده بود. هواپیمای ژاپنی که از لندن آمده بود، در تهران دو ساعت توقف داشت، من در تهران سوار شدم. راهی نسبتاً طولانی تا توکیو بود. طولانی بودن سفر تهران - توکیو سبب شده بود که فرصت زیادی برای صحبت کردن داشته باشیم. او در آن وقت معاون مدیر شرکت آی. سی. آی بود. من نیز سرپرست یکی از طرح‌هایی که با سرمایه‌گذاری مشترک با شرکت ژاپنی میتسوبیشی که در مرحله ساختمانی است بودم.

ضمن صحبت متوجه شدم که آی. سی. آی نیز در طرحی که در میتسوبیشی در حال اجرا است، لیسانس آن به آی. سی. آی تعلق دارد. طرح نسبتاً جالبی بود، ایلفی که تهیه میکرد با ایلف مصنوعی که سالها بود کارکرد داشت تفاوت عمده‌ای دارد که توجهم را جلب میکند، از اینرو بعد از متوجه شدن به اهمیت آن در آینده گفتم اگر مانعی نداشته باشد در مورد آن جزئیات بیشتری را برایم توضیح دهد زیرا به آن علاقه مند شده‌ام و ممکن است اگر اطلاع کافی از آن داشته باشم آنرا به مدیریت شرکت خود معرفی کنم.

جورج با حوصله و کارشناسانه اطلاعات فوق العاده جالبی را برایم توضیح داد، بطوری که فکر کردم او یکی از مهندسين یا مدیران با تجربه شرکت خود میباشد، زیرا جزئیاتی را که بیان میداشت خیلی کارشناسانه و آموزنده بود، از اینرو فکر کردم چه خوب خواهد بود اگر بشود آن طرح را در ایران اجرا کنیم، زیرا احساس میکردم که در آینده باید بازار خوبی داشته باشد.

چون هر دو برای گفتگو با شرکت میتسوبیشی آمده بودیم، معمولاً در هتل مشترک هم خواهیم بود. اتفاقاً پیش بینی من درست بود و هر دو در هتل شرایتون جا رزرو کرده بودند. و این فرصت خوبی است که بتوانم اطلاعات کاملی بدست آورم.

- فکر نمیکنم اولین سفر به توکیو باشد؟

تقریباً بیش از ده بار است که به به توکیو می‌آیم. منتهی در سفرهای پیش دوستی مثل تو نداشته‌ام. واقعا از همسفری با تو لذت بردم و خاطره آن همواره بیادم خواهد ماند.

جورج خنده‌ای میکند و با دستهای بلند خود، دستهایم را میگیرد و آنرا می‌فشارد. می‌خندد و می‌گوید من نیز هم سفر خوبی داشته‌ام، من هم می‌خندم. تاکنون یک انگلیسی به خونگرمی او ندیده بودم. در مرحله اول فکر میکردم دوستی او با من شاید به این دلیل باشد که به دنبال یک پروژه در ایران است، اما خیلی زود به اشتباه خود پی بردم. او علیرغم شغل مهمی که دارد با بیشتر کارکنان و میهمانان هتل خیلی زود طرح دوستی میریزد. به خدمتکاران انعام میدهد. با میهمان‌هایی که در رستوران و بار هتل ملاقات میکند زود طرح دوستی میریزد. اطلاعات زیادی در مورد دنیا و کشور های مختلف دارد. چند بار از تخت جمشید و آرامگاه کوروش دیدار کرده است. آگاهی او در مورد ایران شاید بیش از من باشد. دیدگاه او نسبت به ایران و فرهنگ گذشته و حال ایران واقعا برای من غرور آفرین بود. در مورد نفت و شرکت نفت انگلیس و اینکه درملی شدن نفت که به علت تغییرات جهانی ایرانی‌ها نتوانستند به آرزوی دیرینه خود که رهایی از سلطه شرکت نفت بود برسند اظهار تأسف میکند.

در یک هفته که در ژاپن بودیم ضمن اینکه بیشتر وقت هر دو نفر در محل کار می‌گذشت این سفر یکی از بهترین سفرهای من به ژاپن بود. جرج آدمی با انرژی، خستگی ناپذیر و فعال است. بیشتر شب‌ها به اتفاق از مراکز مختلف توکیو دیدن میکردیم. مدام مزاح میکند و می‌خندد، از زندگی خود نهایت رضایت را دارد. شیفته اخلاق خوب او شده‌ام. سفر من کوتاه‌تر از او است. روزی که می‌خواستیم از او خدا حافظی کنم، احساس میکنم به او علاقمند شده‌ام. درست مثل دوستانی که با بعضی از آنها از دبستان همکلاس بوده‌ام.

جرج هفته خوبی را با تو داشته ام.

من هم اینطور احساس میکنم. تو مثل بیشتر ایرانی هایی را که تاکنون دیده ام خونگرم و مهربان هستی، امیدوارم دوستی ما پایدار بماند. کارت شخصی خود را که آدرس من در آن نوشته است به تو میدهم تا اگر به بریتانیا آمدی خوشحالم میکنی اگر یکدیگر را به بینیم.

دست های او را می فشارم، و مثل دو دوست شرقی یکدیگر را بغل میکنیم. مدتی به همان حالت می مانیم، سپس با لیخنه خدا حافظی میکنیم.

دو هفته بعد از بازگشت به تهران پاکتی از جرج دریافت میدارم که حاوی توضیحات کاملی از از الیاف های جدید میباشد. طرح را بررسی میکنم و چون مدیر فنی شرکت نیز آنرا جالب تشخیص میدهد، طرح را به هیأت مدیره شرکت گزارش میدهم. مکاتبات لازم با شرکت آی. سی. آی از طریق جورج انجام میگردد. از آنها دعوت میکنیم یک هیأت فنی برای مذاکره و توضیحات بیشتر به تهران بفرستند. که دعوت ما را می پذیرند رفت و آمد و مذاکره تقریباً ده ماه طول میکشد.

در این مدت جورج دو بار با همسر خود به ایران مسافرت میکنند و به عنوان میهمان در خانه ما اقامت مینمایند. در سفری که برای بازدید از تأسیسات وابسته به نفت در آبادان، بندر ماه شهر، شیراز و خارک داشتیم، با کسب اجازه از مدیر عامل همسر جورج و همسر من نیز همراه ما بودند. ضمن مذاکرات ما با مدیر عامل و مسئولین در مورد سهمی که شیمیایی خارک باید در پروژه داشته باشد، همسران در معیت راه نمایی در خارک، از مناطق مختلف توریستی و شهر بندری خارک دیدن کردند.

بعد از بازدید از خارک، همسران جورج و من برای دیدار از اصفهان و شیراز میروند تا در آنجا ما به آنها پیوندیم. همسر جورج در رشته باستان شناسی و همسر من نقاش هنرمندی است. آنها مشابه دو دوستی که سالیان دراز همدیگر را می شناسند با یکدیگر انس پیدا میکنند. در بازدید از ویرانه های پرس پولیس، همسر من از گذشته کاخ شاهان هخامنشی و به آتش کشیده شدن آن بوسیله معشوقه اسکندر میگوید. همسر جورج در برابر سرستون های کاخ خشایار شاه چند دقیقه ای با احترام سکوت میکند، سپس همچون دختر بچه کوچکی شادمانه فریاد میزند "اصلاً نمیتوانستم فکر کنم روزی میتوانم این عظمت را با دیدگان خود به بینم. زیبا و خارق العاده است" با هیچ زبانی نمیتوانم ریزه کاری های این کاخ را علیرغم اینکه سالیان دراز از به آتش کشیدن آن میگذرد توصیف کنم، هنوز زیبا و بیاد ماندنی می باشند. ملتی با چنین اندوخته های غنی و گرانبها حق آن را دارد که در قرن بیستم نیرومند و خوشبخت زندگی کند.

یکبار نیز من به اتفاق همسر که به دعوت آنها به انگلیس سفر کرده بودیم در خانه آنها اقامت گزیدیم. روابط دوستانه ای بین ما برقرار میشود. آنها تشویق میکنند که فرزندان خود را برای تحصیل دانشگاهی به انگلستان بفرستیم و چون آنها بچه ندارند از فرزندان ما مثل خود ما از آنها نگهداری خواهند کرد.

روز شنبه است، در لابی هتل ساووی لندن نشسته ام، همکاران برای خرید بیرون رفته اند. از دیروز عصر که از دفتر اصلی شرکت آی. سی. آی بیرون آمده ایم، همه اعصابم درهم فرو رفته است. هزاران فکر و هزاران حدس در مغزم خانه کرده اند. هر چند دورنمای قطع شدن برنامه ای که مدت ده ماه درباره آن فکر کرده ایم، میلیونها دلار هزینه به مردم ایران تحمیل شده است، اما ناگاه چون ابری که در گرمای تابستان ذوب و ناپدید میشوند، همه چیز فرو میریزد. این افکار یک سوی داستان درد آور میباشد، اما هروقت پیش بینی هایی میکنم و

تفسیرهایی درباره رخدادهای غیر عادی برای همسرم بیان میدارم، مواجه با یک فراز می شوم که همیشه تکرار میکند « تو دیگر روزنامه نگارو مفسر نیستی، حالا یک تکنوکرات هستی، این حرفها را به مفسرین و روزنامه نگاران واگذار کن». اما متأسفانه حالا نمیتوانم. از خود سؤال میکنم چه اتفاقی رخ داده یا در شرف رخ دادن است که یکباره چنین فاجعه ای را سبب شده است؟

دیروز بعد از پایان جلسه از دفتر شرکت به دکتر گزارش داده ام و اکنون منتظر دریافت پاسخ و راهنمایی از تهران هستم. علاوه بر آن نکات اصلی مذاکرات را به تهران گزارش داده ام تا بهتر بتوانند آنرا تجزیه، تحلیل کرده دستوری منطقی ارسال کنند که چه باید بکنیم، چون تصمیم در این مورد با مدیر عامل و هیأت مدیره شرکت میباشد.

احساس خوبی ندارم فکر میکنم هیأتی که همراه من آمده اند اشتباهی نداشته اند. مسأله باید در جایی باشد که من نمیتوانم ذره ای خوشبینی در آن به بینم. معما باید در جای دیگر باشد، که حاضر نیستم خود را قانع کنم که آن چه موضوعی است. بلندگوی هتل اعلام میدارد «آقای.....، لطفا اولین تلفن نزدیک بخود را بردارید، میخواهند با شما صحبت کنند.»

روی میز مقابل من تلفن است، آنرا برمیدارم. فکر میکنم که باید از تهران باشد. اما در آن طرف خط جورج بود.

- سلام جورج، صبح به خیر.

- چرا در هتل نشسته ای؟ همکارانت نیز در هتل هستند؟

- نه! آنها رفته اند خرید کنند.

جرج اصرار میکند ناهار را با او صرف کنم.

- من میخواهم کمی با هم صحبت کنیم.

- من منتظر تلفنی از تهران هستم

- مطمئن هستی که امروز از تهران تلفن خواهی داشت؟

کاملاً نمیدانم. اما نمیتوانم هتل را ترک کنم، زیرا ممکن است تلفن داشته باشم، تابانم بعد از مباحثات دیروز چه باید بکنم.

پس من تا یک ساعت دیگر آنجا هستم. میخواهم کمی با هم صحبت کنیم. لطفا این فرصت را به من بده که کمی با تو، دو نفری صحبت داشته باشیم.

یک ساعت بعد جورج برای دیدن من به هتل میآید. در لابی هتل می نشینیم. طبق روال همیشگی او اول پیپ خود را روشن میکند. بعد دستور آجو میدهد.

- مثل اینکه از تهران خبری نگرفته ای؟

نه! هنوز خبری ندارم. شاید تا آخر وقت امروز از تهران خبری بگیرم.

میدانی خود من چه اندازه به اجرای این پروژه علاقه مند هستم، اما مسایلی وجود دارد که اجرای پروژه را زیرسؤال برده است. این مسایل را تو فقط گوش کن و بعد هم آنها را فراموش

کن. بگذار بالایی ها در این مورد تصمیم بگیرند، هرچند تو ومن جزیی از هیأت مدیره هستیم، اما بالاتر از آن ما دو دوست هستیم. قبلا صراحتا میگویم اگر روزی بخواهی خارج از ایران کار کنی و یا مجبور شوی در خارج از ایران اقامت کنی آی، سی، آی با نهایت میل حاضر است تو را با شرایط خوب ومناسب استخدام کند. تجزیه و تحلیل های دقیق و ماهرانه تو در مورد مسایل اقتصادی و طرح و تسلط به مسایل فنی این نظر را در هیأت مدیره ما بوجود آورده است.

- جرج تو میخواهی چه چیزی را بمن بگویی؟ از سخنان تو من بوهای چندان خوشی استشمام نمیکم. فکر نمی کنم بخواهی این را بگویی که چون پروژه دی. ام.تی اجرا نمیشود، من کار خود را در شرکت از دست خواهم داد و یا ممکن است مجبور باشم میهنم را ترک کنم.

نه، من اینطور فکر نمیکنم و میدانم دولت ایران چه اندازه برای تکنوکرات های ایران احترام قائل است. در حرفهای من هیچ منظور پنهانی وجود ندارد، حرف من فقط یک پیشنهاد بود. میدانی من مدیربازرگانی هستم، به تو به عنوان یک کالا نگاه نمیکم، اما بمن حق بده برای تقویت کادر فنی شرکت بخواهم کوشش کنم. و طبیعی است که بخواهم بهترین ها را انتخاب کنم.

جرج، من تو را خوب می شناسم. حتم دارم توی مغزت حرفهایی است که از گفتن آن به من ناراحت هستی.

جرج طبق معمول خنده بلندی میکند، اما من نمیتوانم بخندم. بعد از روشن کردن مجدد توتون پیپ، یک محکم و طولانی ای به آن میزند و لیوان آبجوی خود را تا ته سر میکشد و برخلاف انتظار و روش همیشگی خود در ساعت 10:30 صبح سفارش ویسکی دوبل میدهد و پس از اینکه گارسون بار آنرا میآورد عینک آفتابی خود را روی چشم میگذارد. به چشمان او خیره میشوم. نمیتوانم افکارش را بخوانم، اما مطمئن هستم که خیلی زود شروع به حرف زدن خواهد کرد. برای اینکه بتوانم با او همکاری کرده باشم و احتمالا بتوانم یک شوک نامنتظره ای را تحمل کنم، من نیز سفارش ویسکی با یخ را میدهم.

جرج ویسکی را یکباره سر میکشد، مکثی میکند و به من خیره میگردد.

میدانی، مهمترین انگیزه ما برای سرمایه گذاری مشترک در ایران وجود امنیت کاری و مواجه نشدن با اعتصابات و نارضایتی های کارگری است. ما در همه سرمایه گذاری های مشترک به این نکته حساس توجه داریم. در بررسی های اولیه برای سرمایه گذاری در ایران ما به این موضوع توجه کامل داشته ایم. به خوبی آگاهی داشتیم که کارگران ایرانی چه آنها که برای دولت یا شرکتهای خصوصی کار میکنند، علاوه بر اضافات شایستگی سالیانه و سود سهام، بر مبنای شاخص تورم هر دو سال یکبار اضافه حقوق دریافت میدارند، از تعطیلات هفتگی و سالیانه استفاده میکنند، بیمه بیکاری و از کار افتادگی و بازنشستگی دارند، بنابراین در بررسیهای اقتصادی طرح مسأله ای به نام اعتصابات و شورش های کارگری فکر نمیکردیم.

ما کارارا با یکدیگر صحبت کرده ایم واز نظرات تو درمورد شرکت های چند ملیتی آگاهی داریم، با بیشتر نظرات تو موافق هستم، زیرا تو دراین مورد اطلاعات دست اولی داری که قابل تقدیر است. اما شرکت آی. سی. آی نه یک گول مثل "اگزان، داو کمیکال و دوپونت است، نه بایر و هوخست".

هیأت مدیره ما طبق سنت انگلیسی ها محافظه کار هستند و آرام، آرام کام بر میدارند و از ریسک کردن پرهیز دارند. در اینمورد خاص اولاً دولت انگلستان به ما هشدار داده است، ثانياً همانطور که تو معتقد هستی هرچند محافظه کار باشیم و یا در بعضی از موارد از سیاست غولها پیروی میکنیم به این جهت است که نمیتوانیم از کل جریان و سیاست های غولها خود را بدور نگاه داریم. درست نمیدانم و نمیتوانم این را قاطعانه بگویم که شاید ایران آبستن حوادثی غیر منتظره باشد که دولت انگلستان به ما هشدار داده است. زیرا غولها درخروش و خشم قرار دارند. شاید آنها به علت «استقلال طلبی های غیراصولی مدیر عامل» (مقصود جورج در این گفتار شخص شاه میباشد) هستند و میخواهند او را تنبیه کنند.

- جرج از کجا و با توجه به کدام شواهد فکر میکنی ایران آبستن حوادث غیر منتظره میباشد؟ دولت ایران با اقتدار در خاور میانه حکومت میکند، هیچ یک از همسایگان جرأت اینکه فکر تعرض یا مخالفت با ایران را بنمایند ندارند. مدیر عامل بقول شما مثل سد سکندر سر جایش نشسته است. مردم به کار و کوشش مشغول هستند و تا جایی که من میدانم تنها حادثه غیر منتظره بلوای چند روزه عده ای بی خانمان در جنوب تهران بود که با مذاکره و توافق با دولت و واگذاری زمین برای خانه سازی به آنها قضیه خاتمه یافته است.

میزان تورم در کشور ما فوق العاده کم میباشد، بیکاری اصلاً وجود ندارد و ما اجباراً کارگر ساده وارد می کنیم. آیا تعویض هویدا با آموزگار به نظر تو آنقدر اهمیت دارد که تو آنرا به عنوان یک شوک برای آینده ایران تصور میکنی؟

- خودت را گول زن! متأسفانه شما تکنوکراتها فقط دور و بر کارهای خودتان هستید وچندان اطلاعاتی از وضع کشور خود ندارید. وقتی درمورد اقتصاد جهانی صحبت میکنی کاملاً مسلط و آگاهانه حرف میزنی، اما راجع به کشور خود هیچ. حتی مدیر عامل با همه آگاهی و تسلط در سیاست های بین المللی و مسایل اقتصادی جهانی از آنچه در کشورش میگذرد بی اطلاع است.

آگاهی خود تو در مورد اوضاع و موقعیت کشور خودتان همان اندازه است که به قول خودت غول ها میخواهند بدانید.

جورج خیلی تند میروی، اینطور که ادعا میکنی نیست.

متأسفانه اینطور است. حتی تو با همه منطقی بودن و آگاهی هایت حاضر نیستی حقایق را حتی به قول خودت از نزدیک ترین دوست خود بشنوی. متأسفانه این طرز تفکر حاکم بر افکار همه مردم ایران است. از مدیر عامل تا پایین ترین اقشار جامعه ایران، همه اینطور فکر میکنند و این گردابی است که کشور و خودتان را درخود فرو میبرد، اما هیچیک از شما حاضر نیستید چشم ها و گوش های خود را جز بدانچه که میخواهید به بینید و بشنوید باز کنید.

لطفاً عجله نداشته باش، به حرفهای من گوش بده، اگر یکبار هم شده از جلد ایرانی بودن بیرون بیا و حقیقت طلب باش. مدیر عامل و دولتمردان ایران فکر میکنند واقعاً برای مردم ایران بهشت میسازند و اگر احیاناً در برابر مخالفت خوانی ها قرار گیرند به نظر آنها مردم نمک شناس نیستند و قدر نعمت های واگذاری و ارزش وجودی آنها را درک میکنند.

مدیرعامل در رأس این هرم چشم وگوش بسته ها قرار دارد. او خود را بالاتر از همه میداند، به جای همه فکر میکند و خود طرح میدهد. دنیای امروز با زمان شاهنشاهان باستانی فرق دارد و مردم ایران هم با گذشته متفاوت هستند، آنها بدون ویزا با دلار های نفتی به بیشتر نقاط جهان سفر میکنند و با مردم دنیا تماس میگیرند و از چگونگی زندگی و برخورد مردم با دولت ها

و قوانین آنها آگاه میشوند و وقتی به کشور خود باز میگردند می بینند در یک قفس بلورین گرفتار شده اند، که حتی نمیتوانند کلمه ای جز آنچه رژیم میخواهد به زبان آورند.

من ترا بخوبی می شناسم و افکار و روحیه تو را درک میکنم که از آینده کشور و هم میهنانت چقدر زجر می کشی. شرکت ما با ملیت های دیگر نیز ارتباط دارد، کارکنان آنها مثل تو که هر وقت کارت تمام میشود با ما خداحافظی میکنی و با پرداخت تفاوت پول بلیت هواپیما از جیب خودت پروازت را عوض میکنی و برمیگردی به ایران. شاید یادت است دومین بار که این کار را کردی من چون از خودت یاد گرفته بودم از تو پرسیدم چرا چند روز نمی مانی که خستگی های سر و کله زدن با ما از تنت بیرون شود و تفریحی هم داشته باشی؟ یادم میآید به من گفتی «جورج من روزی خستگیم رفع میشود که هم میهنان خودم را خوشحال بینم. زودتر میروم تا شاید وظیفه ام را بتوانم بهتر انجام دهم. تفریح من همان است که در راه خدمت به آنها کار کنم. از اینرو حتم دارم تو خود بهتر از من به مشکلات و ناراحتی های مردم ایران واقف هستی، من اینرا گاهی که با هم تنها هستیم هر وقت در مورد میهن صحبت میکنی، من سرخی چشمانت را کاملاً می بینم و احساس میکنم که در مغزت چه میگذرد. من آن را ستایش میکنم. واقعا از اینکه با یک میهن پرست منطقی دوست هستم افتخار میکنم.

در سفر پیش که در خانه تو بودم در یکی از شب هایی که میهمان داشتی با آقای بنام امیر صحبت میکردم، او از همکاران تو بود، بیشتر فلسفه های دنیا را میدانست و با تسلط درمورد مارکسیسم صحبت میکرد، اگر اطمینان نداشتم که درخانه تو هستم فکرمیکردم با یکی از نظریه پردازان اروپای شرقی حرف میزنم. وقتی از او پرسیدم نظر مردم شیعه مذهب ایران در مورد تو چه میباشد؟ پاسخ داد مردم شعور درک این نظریات را ندارند، آنها نمی فهمند!

- آیا این افکار و نظرات را فقط بعنوان یک نظر فلسفی مورد مطالعه قرار میدهی؟ نه! به هیچوجه، باید این نظرات یک روز در ایران پیاده شود. با توجه به مرحله اقتصادی که ایران بدان رسیده است، مناسب ترین کشور برای ایجاد یک رژیم سوسیالیستی واقعی، نه وابسته به شوروی است.

هرچند اطمینان داشتم افرادی را که تودعوت کرده ای ممکن نیست از مأمورین ساواک باشند، اما از او دور شدم و با افراد دیگر به صحبت پرداختم. به نظر من عجیب و باور نکردنی بود چگونه در کشوری که هنوز تعصبات مذهبی در اندیشه اکثر مردم حاکم است و حتی مدیر عامل علیرغم تجدد طلبی و درحالی که هر ساله مدرن ترین هنرمندانی که نمایش علنی و عمومی آنها حتی در انگلستان محدودیت هایی دارند به جشن هنرشیراز دعوت میکند تا با پرداخت مزدهای کلان برنامه اجرا کنند. درحالی که مدیر عامل در روزهای عزاداری مذهبی در مراسم عزاداری شرکت میکند.

یک تکنوکرات روشنفکر که باید با حساب و ارقام واقعی سر و کار داشته باشد چگونه نمیتواند شرایط عینی جامعه خود را درک کند؟ و ادعا میکند که رژیم سوسیالیستی در ایران پایه گذاری خواهد شد؟

جورج من با حرفهای تو کاملاً موافق هستم و بخوبی میدانم که روشنفکران ما چون اجازه ندارند از آزادیهایی که در جوامع سرمایه داری وجود دارند برخوردار شوند ناچار در افکار خود کاخهایی میسازند که کمی از فشار درونی خود بکاهند از اینرو آنها به نظر میرسد جمع اعداد باشند. من به این باور هستم که همه این ندانم کاری ها و فکر های بلند پروازانه در راستای منافع غولهای بین المللی است. اما تا وقتی که پا روی دم غولها گذاشته نشود آنها

با تبلیغات شدید و عوامل پنهانی خود مصر هستند چنین تفکرات غیر منطقی را پا برجای نگه دارند.

با این نظر تو کاملاً موافق هستم. نظامهای دیکتاتوری امریکای جنوبی و مرکزی نیز تا اندازه ای از همین قماش میباشند، مدیر عامل درحالی که با توجه به بی اطلاعی خودش و گزارشات نادرستی که چشمها و گوشهایش باو میدهند نمیداند و نمیخواهد بداند که پاهایش در داخل کشور روی کف صابون قرار دارد، از این رو بدون توجه به شرایط کلی جهان خودش را با غولها در میاندارد و مثل بچه های ناخلف و شیطان سر و صدا میکند و هنوز قرارداد های مشترک میلیاردی با غولها به پایان نرسیده، سهام آنها را میخرد و برای آن ها شاخ و شانه میکشد که بزودی بازار های خاور میانه را از دست آن ها خارج خواهد کرد و منافع آن ها را قطع میکند. او فکر نمیکند با توسل به کدام قدرت داخلی این حرفها را میزند؟

مدیرعامل نیز مثل امیر میهمان آن شب تو، شرایط عینی بر بازارهای دنیا را درک نمیکند و فکر میکنند به مجردی که از دودکش کارخانه هایش دود بیرون آمد، او میتواند بدون همکاری با غولها در بازارهای جهان عرضی و اندام کند. این اشتباهات کشور شما را به سرانسیب دره ای عمیق رسانیده است، اما متأسفانه خودتان آن را نمی بینید.

- دوست عزیز من! حالا چه فکر میکنی؟ آیا باز اعتقاد داری آی. سی. آی مقصر است که نمیخواهد طرحی را که همه چیز آن آماده است اجرا کند؟ بچه کسی باید لعنت بفرستی؟ به دولتمردان ایران یا به غولها؟ مسئله بررسی مجدد و یا تأخیر شش ماهه نیست، من نمیتوانستم آنرا در جلسه عمومی بگویم. به اعتمادی که به تو دارم اینها را گفته ام، به این ترتیب شیشه عمر وزندگی خود را به دست تو سپرده ام. تو میتوانی هرجا میخواهی آنرا عنوان کنی، چاره ای برای درمان درد وجود ندارد، حالت احتضار است، فقط اظهارات تو میتواند زندگی مرا بباد دهد.

سخنان جورج هرچند برای من ناگوار است، اما دیدگان بسته مرا که مثل کبک زیربرف پنهان شده بود باز میکنند. او حقایق کشورم را بهتر از خودم میداند، از اینرو احساس شرم و خجالت میکنم.

درخود فرو میروم، به بچه های خود و بچه های میهم که در آینده به دنیا میآیند میاندمش. با چه امیدهایی در فرودگاه مهرآباد سوار هواپیما شدم و اکنون با چه روحیه ای سوار هواپیما خواهم شد؟ و اگر همسرم از من بپرسد چه بگویم؟ سخنان آخرین جورج همچون موریانه مغز و اعصابم را متلاشی میکند. دردی که اکنون در بدنم جایگز شده را حتی نمیتوانم به همسرم بگویم.

برای نخستین بار احساس میکنم در بدنم چیزی کم دارم. به چهره دوستم جورج نگاه میکنم. مثل اینکه سالها مسن شده است. هرچند درآغوش گرفتن و بوسیدن دو مرد در فرهنگ غرب تعبیر های ناشایسته ای دارد. اما من باید به او دلداری بدهم و از انسانیت و دوستی او بگونه ای سپاس گذاری کنم. ازجا بلند میشوم، او را در آغوش میگیرم. اما هرگز فکر نمیکردم پس از گزارش حقایق دردناکی را که بخاطر من بر زبان آورده است در درون جورج چه طوفانی شکل گرفته باشد؟ مدیر بازرگانی شرکتی به بزرگی آی. سی. آی همچون کودکان پدر مرده گریه میکند، دستهایش میلرزد.

چه میتوانم بگویم و چگونه آرامش کنم؟ جورج، دوست نازنین و خوب من خدایم بکشد مرا که سبب ناراحتی تو شده ام. این را به تو قول میدهم تا روزی که زنده هستم حرف های تو را به کسی، حتی به همسرم نخواهم گفت اما دلم میخواهد تو راحت باشی تاریخ میهن من

فراز و نشیب های زیادی داشته است. مسلم میدانم که روزی آنچه را که تو و من نگران آن هستیم، پشت سر خواهد گذارد.

اگر موافق باشی لیوان دیگر ویسکی سفارش دهیم و برای پایداری دوستی خودمان بنوشیم. فکر میکنم شاید لیوانی ویسکی بتواند به من آرامشی موقت بدهد تا بتوانم فکری مناسب برای تهران تهیه کنم، بدون اینکه برای جرج مشکلی تولید کند.

امروز هوا خیلی خوب است. احتمال بارندگی نیز نیست، از اینرو باید از آن استفاده کرد. در وقتی که میخواهیم از هتل خارج شویم، آی فون لابی اعلام میدارد برای یک مکالمه راه دور به نزدیکترین تلفن بروم.

حتما تهران است. دکتر مدیر فنی شرکت است. طبق معمول بدون سلام و تعارف شروع به صحبت میکند: «چطوری؟ خوبی؟ هوا چطوره؟ تصمیم گرفتیم با درخواست آی، سی، آی موافقت کنیم.» گزارشت را تهیه کن تا در هیأت مدیره مطرح کنی، زودتر حرکت کن! «صحبت های او هیچ اثری در من ندارد. او معمولا اینطور حرف میزند، همکاران نزدیک او را می شناسند آنها نیز با اوبه همین نحوه صحبت میکنند. بدون خداحافظی گوشی تلفن را روی تلفن میگذارم.

کمی احساس آرامش میکنم، زیرا اگر تهران اصرار در ادامه مذاکرات داشت، اجبار داشتم توضیحات بیشتری بدهم، در این صورت ممکن بود مشکلاتی برای جرج و خود من بوجود آید.

جرج هرچند اوضاع و احوال برطبق مراد نیست، اما خوشحالم تهران در این باره کوتاه آمده، حالا کار من در تهران راحت تر شده است.

من هم خوشحال هستم، چون برخلاف امروز صبح چهره ات کمی آرام تر شده است.

از هتل بیرون می آیم. در ریجنت استریت، پاب خیلی جالبی است، فکر نمیکنم آنجا رفته باشی. نه! نرفته ام." این پاب علاوه بر اینکه همیشه بهترین آبیجوی انگلیسی را دارد، سوسیس آهو و تی بون استیک آن هم در لندن معروف است. فقط همین دو غذا را دارد، اگر بتوانیم میزی گیر بیاوریم خیلی شانسی آورده ایم.

ریجنت استریت پاب آبیجو فروشی معروف لندن، مثل آبیجو فروشی مونیخ میباشد، کارگران همه مسن، اما خوش اخلاق و موقر هستند، از مشتریان خوب استقبال میکنند و سریع هم سرویس میدهند. مشتریها یا توریست هستند یا انگلیسی های مسن و سنت گرا که خلاف سنت و موقعیت خود، در این پاب بلند می خندند و لطیفه تعریف میکنند. با آشنایی جرج یک میز گیر میآوریم.

جرج به خانم مستخدمی که ما را روی میز می نشاند میگوید: به بین این آقا دوست من ایرانی است، خیلی پولدار، عصبانی و دستپاچه، اگر برای ما زود آبیجو و سوسیس نیاوری ممکن است به شاه بگوید پاب را بخرد و همه کارکنان مسن را اخراج کند!

خانم مسن از زیر عینک نگاهی به من میکند و میگوید: من ایرانی ها را خیلی دوست دارم، آنها مهربان هستند و انعام خیلی خوبی هم میدهند. این آقا با این قیافه جنتلمانه باید از شاه بخواهد بجای خریدن این پاب وزارت کشور و پارلمان را بخرد و آن شکم گنده های پر حرف و بی خاصیت را از آنجا ها بیرون کند! از این شوخی معنی دار هر سه نفر به خنده می افتیم. خانم مسن بطرف من میآید و صورتم را می بوسد.

ساعت ها در پاپ می نشینیم و حرف میزنیم. شب هنگام از پاپ بیرون آمده به خانه جورج میرویم تا ضمن خداحافظی از او و همسرش شام را با هم در آنجا بخوریم. ضمن صرف شام ناگاه افکارم به عقب برمیگردد، برگذاری اوپک در تهران افزایش بهای نفت و سخنرانی شاه درباره قرارداد نفتی ایران با شرکت های بین المللی نفت و تمدید قرارداد برای سه دوره پنجساله بعد از پایان بیست و پنج سال، علت اجرای سناریوی جلسه صبح امروز، همچون فیلم از پیش ساخته ای از برابر دیدگان من میگذرند.

جورج، استذلات جلسه امروز درمورد تأخیر 6 ماهه قرارداد آی. سی. آی با ایران راحالا متوجه شده ام. اگر بیاد داشته باشی در جلسه اوپک سال 1973 در تهران و سخنرانی شاه درمورد عدم تمدید بخش دوم قرارداد پانزده ساله نفتی ایران با کنسرسیوم بین المللی «مبنی بر اینکه به هیچ وجه قرارداد نفت با کنسرسیوم تمدید نخواهد شد زیرا منافع ملی ما را تأمین نخواهد کرد» آن گفته کاملاً درست و در راستای منافع ملت ایران بود. اما این واقعیت از زبان کسی گفته میشود که خود عامل تدوین آن قرارداد بود، و بر اساس همین خیانت در راستای منافع تراست های نفتی و روش خودکامه ای که شاه در 25 سال گذشته بر ملت ایران تحمیل کرده، در بحران های آینده نمیتواند از پشتیبانی مردم ایران برخوردار گردد، بنا بر این هرچند آن سخنان در راستای منافع مردم ایران بوده باشد، چون ایرانی ها به او اعتماد ندارند از اینرو متأسفانه توطئه های تراست ها که با پشتیبانی دولت های آن کشورها خواهد بود میتواند خطر بزرگی علیه ملت ایران باشد، که متأسفانه ممکن است از پشتیبانی اکثریت مردم ایران، حتی روشنفکران ایران نیز هماهنگی داشته باشد که فاجعه بزرگی است که آغاز پرتو های آن در جلسه دیروز پدیدار گردید.

شب از نیمه گذشته است، نگاه جورج هرچند سخنان مرا تأیید میکند، اما برای آرامش من اظهار میدارد، "دوست عزیز من این قدر بدبین مباش" وقت خداحافظی فرا میرسد. احساس میکنم ممکن است این آخرین باری باشد که این دوست خوب را می بینم.

موقع خداحافظی مدتی درآستانه در میایستم، چشمان جورج پراز اشک است. یک انگلیسی آریستوکرات برای ملت ایران گریه میکند. نمیدانم چرا؟ گریه او مرا آزار میدهد، به خود مسلط میشوم، با دو دست دستهای همسر جورج و جورج را در دست میگیرم، امیدوارم یکبار دیگر شما دو نفر را در تهران به بینم. به سرعت دور میشوم و با تাকسی که منتظرم است به هتل باز میگردم.

دوستان در لابی منتظر من هستند. رئیس! کجا بودی؟ پدر ما را درآوردی.

رفته بودم الواطی! مگر من حق ندارم؟ همه دوستان می خندند. منم همراهشان میخندم و تلفن دکتر را به آنها میگویم. احتمالاً تا آخر هفته برمیگردیم تهران.

همکاران برخلاف همیشه که شبها خدا حافظی میکردیم و قرار میگذاشتیم چه ساعتی برای صبحانه بیاییم، بدون گفتن شب به خیر، هرکدام به اطاق خود میرویم

هوای لندن برای من خفقان آور و زجر دهنده است، افکارم مغشوش و درهم است. سخنان صبح امروز و گریه تأثر انگیز جورج به هنگام خداحافظی امشب همچون پتک گرانی بر مغز و اعصاب من میکوبد. اوسیاستمدار نیست، یک تکنوکرات صرف است، از اینرو با یادآوری رخداد های پنجسال گذشته، حرفهای او را خیلی جدی و مستند نمیدانستم و فکر میکنم شاید آی. سی. آی. اعتبار کافی برای همکاری در پروژه را ندارد. یا به دلیل اینکه میتسوبیشی میخواهد بازار این الیاف را در سطح بین المللی در اختیار داشته باشد، حاضر نشده است رویالیتی آنرا به ایران بدهد. این کارها از شرکت های بزرگی چون او غیرعادی نباید باشد. اما

افکاری که ناخواسته در مغزم نفوذ کرده فاجعه ای را خبر میدهند که ممکن است برای آینده میهن و هم میهنانم بهای گرانی را همراه داشته باشد.

با این افکار برتختواب میروم، اما اطمینان دارم که خواب خوبی نخواهم داشت. و افکارپراکنده تا صبح آزارم خواهند داد. از خود شرمنده هستم، از بی خبری و باورهای دروغین، خود را در برابر ملت ایران و نسل های آینده مسؤل و سرافکنده میدانم.

روز یکشنبه در هاید پارک

برخلاف چند روز گذشته لندن امروز هوای آفتابی و زیبایی دارد. بادگرمی از کرانه های مانس می وزد. ساعت 6:30 از هتل بیرون میآیم، تا سری به هاید پارک بزنم. ساعتی در هاید پارک قدم میزنم و حدود ساعت 8:30 به هتل بازمیگردم، دوش می گیرم و لباس راحتی می پوشم و در لابی هتل منتظر می مانم. همکاران با اطلاع از اینکه باید به تهران برگردیم و برنامه ای نیز نداریم، با خیال راحت در روز یکشنبه استراحت میکنند و حدود ساعت 9:30 برای صرف صبحانه به لابی هتل میآیند. وقتی همه در لابی جمع میشوند برای صرف صبحانه به رستوران هتل میرویم. بعد از صرف صبحانه یکی از همراهان پیشنهاد میکند "امروز از فکر کار و قرارداد بیرون بیاییم و کمی تفریح کنیم."

در چند روز گذشته اوقات خوبی نداشته ایم، مخصوصا رئیس خیلی ناراحت بود. همه موافقت کردند، یکی پیشنهاد کرد اول برویم هاید پارک قدم بزنیم و سری هم به هاید پارک کرنر بزنیم، فکرمیکتم شنیدن سخنانی های انتقادی روزهای یکشنبه خودش میتونه تفریح خوبی باشه همه موافقت میکنیم و قدم زنان به طرف هاید پارک میرویم.

همه اعضای گروه دارای مشاغل و موقعیت اجتماعی نسبتا خوبی هستند، و درآمد خوبی نیز داریم. طبیعت کارما طوری است که درجهت راستای منافع و پیشرفت کلی کشور میبایست اما با توجه به جو کشور که امکان هیچگونه فعالیتهای اجتماعی و سیاسی وجود ندارد مثل بیشتر هموطنان بمجرد خارج شدن از کشور دنبال این هستیم که با شنیدن حرفها و سخنان انتقادی خود را ارضاء کنیم. از اینرو رفتن ما به طرف هاید پارک کورنر ناشی از این غریزه و احتیاج است.

در گوشه ای از محوطه عده ای جمع شده اند، قیافه ها نشان میدهد که بیشتر آنها ایرانی یا عرب میباشند، در دست افراد یا روی درختهای اطراف اجتماع پلاکارد هایی دیده میشوند که روی همه آنها جملاتی درمورد فلسطین و انقلاب تا پیروزی نوشته شده است. سخنانی باید در مورد فلسطین باشد؟ به نظر اینطور است. اگر موافق هستید بمانیم؟ اکثریت موافقت میکنند. درکناری می ایستیم. سخنانها همه انگلیسی هستند، با لهجه سلیس انگلیسی لندنی.

سخنرانی از فلسطین و اشغال توسط ایسرائیلی ها آغاز میشود، اما با یک گردش خیلی سریع ایران و شاه به جای ایسرائیلی ها مورد حمله قرار میگیرد. عده ای دختر و پسر جوان که به نظر میرسند ایرانی باشند، اعلامیه هایی بین حاضران پخش میکنند. دختران روسری های سیاه و پسران دارای ته ریش میباشند.

یکی ازدختران که روسری به سر دارد بطرف من می‌آید، با لهجه انگلیسی لندنی از من سؤال میکند: "شما ایرانی هستید؟" بله ایرانی هستم، اما اتفاقی به اینجا آمده ام. باعث حوشحالی من است! با لبخند فریبده ای که اصلا با لباس پوشیدن و روسری او همخوانی ندارد، به هر کدام از ما یک جزوه و یک اعلامیه میدهد که هردو به دو زبان ایرانی و انگلیسی چاپ شده اند. نگاه سریعی به اعلامیه میکنم. عکس یک روحانی که برای من ناآشنا است درکنار نوشته ها قرار دارد. با خواندن چند سطر از اعلامیه متوجه میشوم نام روحانی خمینی میباشد و اعلامیه ظاهرا توسط ایشان نوشته شده است.

اطلاعات من درمورد این روحانی خیلی کم است. به علت سالها کار و زندگی درخوزستان مثل بیشتر کارکنان صنایع نفت و پتروشیمی آنقدر در کار خود غرق شده بودیم که فرصت مطالعه روزنامه یا رادیو و تلویزیون را نداشتیم و از روند رخداد های اجتماعی و احتمالا نقش روحانیون در کشور زیاد اطلاع نداشتیم جز آنها که در نهضت ملی شدن نفت در راستای منافع بریتانیا با دولت مخالفت کرده بودند.

موضوع اعلامیه همان حرفهای تکراری است که بیشتر روحانیون ضد رژیم در روضه خوانی ها و مراسم عزاداری محرم میگویند. اما آنچه از روحانیون در خاطر من از دوران دانشجویی که مصادف با ملی شدن نفت و نقش روحانیونی مشابه کاشانی و فلسفی در راستای منافع شرکت سابق نفت وانگلیس بود هنوز فراموش نشده اند، از دخترانم هم میهن که با طنازی به ما چشم دوخته است می پرسم:

این آقا که عکس مبارک ایشان درقلب انگلستان توزیع میشود چکاره هستند و منظور ازپخش آن در مراسمی که برای همدردی با مردم فلسطین میباشد چه معنی دارد؟

باعث تعجب است که شما این آقا را نمی شناسید! همه مردم ایران از زن و مرد، سیاسی و بی طرف ایشان را می شناسند.

نمیدانم، شاید باید متأسف باشم که تا حالا به ایشان ارادت پیدا نکرده ام. از دوستان دیگر می پرسم «آیا شما این آقای روحانی را می شناسید؟» همه اظهار بی اطلاعی میکنند. همه ما که حالا افتخار سخن گفتن با سرکار را داریم یک دوره مبارزه برای آزادی و رهایی میهن و هم میهنان را در پرونده زندگی خود داریم. با توجه به تصویر ایشان در این اعلامیه ایشان باید در دوران مبارزه برای ملی کردن نفت سن و سال و مقامی میداشتند، اما نام یا خاطره ای از ایشان را بیاد نمی آوریم. شاید جزو آن روحانیونی بودند که با ملی شدن نفت مخالف بودند، یا بی تفاوت!

ما مسلمان ها به مبارزه برای ملی کردن صنایع نفت و یا هر مبارزه ای که در جهت اهداف ملی گرایي باشد کاری نداریم. حضرت امام و ما مبارزات را از بعد انسانی نگاه می کنیم. بهمین جهت مبارزه آغاز عملی مسلمانان راستین که پیرو حضرت امام بوده و هستند از خرداد سال 42 آغاز شده است.

بخشید، هم میهن عزیز، آیا این اعلامیه در انگلستان چاپ شده است؟ روی پلاک کاردها فقط مسائل فلسطین مطرح شده، اما بجای اینکه اسرائیل مورد حمله قرار گیرد لبه تیزحمله متوجه کشور شما و رژیم حاکم برآن است، و سخنرانان نیز همه انگلیسی هستند. نمیدانم نقش شما دخترانم هموطن که با پول ملت ایران برای درس خواندن باینجا آمده اید، دراین گردهمایی ضد ایرانی چه میباشد؟

من مجبور نیستم به مأمورین ساواک پاسخ دهم.

هم میهن عزیز، ما مأمورین ساواک نیستیم. خودت نیز این را میدانی. وقتی اعلامیه ای را توزیع میکنی که مسائلی در مورد زادگاه خودت در آن مطرح شده است قاعدتا باید بتوانی پاسخ گوی سؤالاتی که پیش میآید باشی. چطور میخواهی سایرهم میهنانت را به این ترتیب جذب کنی و برای خمینی تبلیغ نمایی؟

امام نیازی به تبلیغ ندارد، مبارزه ایشان یک مأموریت و مبارزه برای خدا است و بطور حتم پیروز خواهند شد.

ممکن است سؤال کنم شما دختر خانم عزیز از چه و از کجا میدانید؟ آیا از نقشی که روحانیون و مبلغین اسلام، یا بهتر بگویم مرجعیت روحانیت شیعه در چهار صد سال گذشته در کشور ما داشته اند آگاهی دارید؟ نظامی را که امام میخواهد در ایران برقرار سازد آیا همان نظریات ملا باقر مجلسی یا ملاحسن مجلسی، شیخ احمد نراقی، میرزای قمی و شیخ جعفر کاشف القطار که ابداع کنندگان ولایت فقیه و عامل تجزیه بخش بزرگی از ایران بودند میباشد؟ یا شیخ فضل الله نوری و امام جمعه تهران مخالفین مشروطه، زیرا آن را مخالف با شریعت و اسلامیت میدانستند. کاشانی، فلسفی و گروهی از علمای قم و نجف..... که در راستای منافع انگلستان با دکتر مصدق مخالفت ورزیدند که منجر به کودتای بیست هشت مرداد سال 1332 گردید.

آیا این ایدئولوژی میتواند رفاه و سعادت ملت ایران را در نیمه دوم قرن بیستم فراهم کند؟ چرا خود را فریب میدهیم و واقعیات را نمی پذیریم؟

رژیم فعلی ایران رژیمی متکی به مردم، و دموکراسی نیست. آیا میخواهید آنها را از بند یک حکومت خودکامه درآورید و گرفتار یک نظام مذهبی کنید؟ آیا نظامی را که خمینی در نظر دارد متکی بر آزادی و برابری حقوق همه انسان ها است یا فقط توضیح المسایل را اجرا میکند؟

شما اشتباه میکنید، قبول رهبری یک روحانی گرفتار شدن در بند یک نظام خودکامه خشن تر نمیشد؟ بلکه رها شدن از قیودات و آزاد ساختن نفس است.

متأسفانه باید بگویم تو نه تنها اطلاعی از دین نداری، بلکه هیچ مطالعه ای در این زمینه نکرده ای و آنچه میگوئی پیروی کورکورانه از فردی واحد یا افرادی که هنوز سوء نیت آنها به تو آشکار نشده است میباشد. پیروی کورکورانه از باورهای ماقبل تاریخ هرچه هست یک طرز تفکر است که بر اصول نظام عشیره ای، فاقد هرگونه ضوابط و روابط قانونی در اوج بربریت، قتل، کشتار و غارت از اجزاء این نظام است، و تو که برای تحصیل به انگلستان آمده ای و حالا اجبارا روسری سر گذارده ای، مبلغ این نظام شده ای، شاید این کار برای یک سرگرمی و تفریح باشد؟ اما خاطر جمع باش جزوه ای را که به من داده ای کامل و با دقت خواهم خواند.

برخلاف نظرات کوتاه بینانه تو و امثال تو که بوی تعفن غرب زدگی از حرف ها و حرکاتشان به مشام میرسد، من دنبال سرگرمی و تفریح نیستم، مبارزه ما و پیروی از تفکر امام برای برقراری عدالت اجتماعی خارج از طرز تفکر الحادی و سرمایه داری میباشد. برخلاف نظر تو ما کورکورانه از حضرت امام پیروی نمی کنیم.

افسوس که شما پیروان راستین امام میخواهید کشور خود را مثل یک خوکچه آزمایشگاهی در این آزمایشگاه عدالت مذهبی مورد آزمایش قرار دهید، درحالی که اگر چشم واقع گرا می داشتید نگاهی به نظام سعودی ها میکردید که الگوی زنده ای دربرابر دیدگان شما قرار دارد.

دختر هم میهن با عصبانیت بدون تعبد ها و دلفریبی های اولیه دور میشود و چند دقیقه بعد نیز سخنرانی به پایان میرسد و جمعیت با دعوت سخنران جمعیت به طرف خیابان آکسفورد

براه می افتند. دوربین های فیلم برداری بکار میافتند، و بر خلاف انتظار فریادها و شعارها در محکومیت دولت اسرائیل نمیباشد، بلکه فریاد ها علیه شاه و رژیم ایران است.

مسیر راه پیمایی بطرف سفارت ایران و سپس خیابان آکسفورد انتخاب شده است. تا ایرانی هایی که برای خرید در آکسفورد پرسه میزنند آنها را به بیند و در بازگشت به ایران با آب و تاب آن را تعریف کنند.

پلیس مسیر راه پیمایی را برای عبور جمعیت آماده میسازد. تعداد جمعیت به تدریج اضافه میشوند و به حدود 300 نفر میرسند. در میدان پیکادیلی یکی از ایرانی ها قطعنامه ای میخواند و رژیم ایران را به علت تجاوز به حقوق انسانی و نبود آزادی های فردی و اجتماعی در ایران محکوم میکند، اما از قطعنامه هیچگونه بوی ضد شاه نمآید.

به نظر میرسد همکاران از اینکه توانسته اند در راه پیمایی شرکت کنند خوشحال شده اند، بر خلاف آنها من در آن نشانه ای از یک جنبش و جوشش مردمی نمی بینم.

سخنان مدیر بازرگانی آی. سی. آی درون مغزم کوبیده میشود و مرا مجدداً به فکر فرو میبرد، مشابه این سخنرانی و راه پیمایی ها را در سفرهای خود در اروپا و امریکا دیده ام، اما امروز حرفهای دخترک دردهنم درغلیان است. با خاطراتی که ازروحانیون اززمان ساسانی تا نهضت مشروطیت و ملی کردن نفت دارم، در چنین کشتی ای نمیتوانم نور رستگاری به بینم.

راه پیمایان در میدان متفرق میشوند و ما به ایستگاه مترو پیکادلی میرویم. روز یکشنبه است ایستگاه مملو از مسافر میباشد. ایستگاه پیکادلی یکی از شلوغ ترین ایستگاه های متروی زیر زمینی لندن است، بیشتر خطوط مترو زیرزمینی لندن در این ایستگاه بایکدیگر تلاقی میکنند و مسافرین ترن عوض میکنند. برای اینکه کشش حداکثر مسافر را داشته باشند، پله های برقی این ایستگاه سریع ترین پله های برقی در لندن میباشد.

به علت شلوغ بودن ایستگاه و نزدیکی آن با پیکادلی و سوهو که محل بار ها، کاباره ها و عشرتکده های لندن است پلیس به شدت از این ایستگاه حفاظت میکند. اگر انفجاری در این محل رخ دهد علاوه برتلفات انسانی زیاد، ازدرآمدهای ارزی انگلیس که از توریستهای ایرانی، عرب و افریقایی که اکثراً مشتری های کاباره ها و پیکادلی وسوهو هستند، کاهش می یابد، میتواند حمل و نقل در لندن را نیز کاملاً مختل کند.

بعد از ساعت 12 شب که آخرین ترن ایستگاه پیکادلی را ترک میکند، درهای ورودی ایستگاه بسته میشود و در ساعت 6 بامداد مجدداً باز میگردد. در روی دیوار های محوطه ایستگاه و در کنار پله های برق جمله مرگ بر شاه به زبان های ایرانی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و عربی نوشته شده اند.

دوستان فکر میکنید این شعارها را چه وقت روی دیوارها و در کنار پله ها برقی که با سرعت حرکت میکنند نوشته شده باشد و چرا؟ یکی از همکاران با خنده میگوید شاید خود انگلیس ها می نویسند و بقیه می خندند!

اتفاقاً من هم با این نظر موافق هستم. زیرا امکان ندارد بدون اجازه مسئولین شرکت مترو یا پلیس جملاتی با این دقت و خوش خطی نوشته شده باشد. مثل سایر آگهی های بازرگانی هستند که به دیوار های اطراف چسبانیده اند.

ممکنه، اما آگهی های تجارتی چاپی هستند که با چسب به دیوارها می چسبانند و بعد از مدتی آنها را کنده و عوض میکنند. اما رنگ ها را چطور ممکن است به آسانی پاک و دیوار ها را تمیز کنند؟ بودجه این کار از کجا تأمین میشود؟

شاید از بودجه خمس و سهم امام! متینگ هموطنان شکم سیری که امروز در هاید پارک و خیابان آکسفورد ترتیب داده شده بود چه معنی میدهد؟ ملاحظه کردید بجای انتقاد و شعار دادن علیه اسرائیل از زبان فلسطینی ها به شاه و مردم ایران مرگ و فرمان نابودی میفرستادند. من فکر نمیکنم شاه بدترین دیکتاتورهای جهان باشد. حالا چرا دوستان سخنران انگلیسی فقط از او صحبت میکردند و او را منفورترین فرمانداران جهان اعلام میداشتند، و از دیکتاتوران عراق، عربستان، کویت، مصر و یا کشورهای امریکای جنوبی و مرکزی و افریقایی حرفی نمیزدند. این برای من معمای شده است!

شاید شاه فصول ترین دیکتاتورها باشد، وقتی دست در جیب جلیقه اش میگذارد و میگوید ما دیگر نمیخواهیم به چشم آبی ها باج بدهیم. او دارد میخ های تابوت رژیم خود را میسازد و چشم آبی ها بدنال فرصتی هستند تا او را گوشمالی دهند. مسأله ای که به چشم آبی ها کمک میکند، متأسفانه عدم رضایت و نارضایتی ملت ایران از عملکرد او در 25 سال گذشته میباشد. به نظر من مسأله باید یک سیاست و سناریوی خیلی پیچیده و از پیش تنظیم شده باشد و متأسفانه ما سیاستمدار نیستیم تا همه آنها را کنار هم بگذاریم و نتیجه گیری کنیم.

باید سرفرصت اعلامیه و جزوه ای که دخترک انقلابی به ما داده بخوانیم و در کنار نمایش هایی که درهایدپارک و ایستگاه مترو دیده ایم درکنارهم بگذاریم تا بفهمیم چه آشی برای ما پخته اند؟

مهندس شیمی گروه میگوید: رئیس آیا قبول نکردن امضای قرارداد همکاری به وسیله آی. سی. آی نمیتواند گوشه ای از این ماجرا و سناریو باشد که ما دیروز و امروز شاهدان آن بودیم؟

از سؤال او دچار شوک میشوم. سعی میکنم خود را بی تفاوت نشان دهم و به حالت اول بر گردم. اما سؤال آنقدر بی مقدمه بود که همه متوجه تغییر حالت من میشوند و شک میکنند که ممکن است من چیزهایی بدانم که به آنها نگفته باشم.

درست نمیدانم. ممکن است، اما احتمال خیلی کم و ضعیف است!

به نظر میرسد که همکاران از پاسخ راضی نمیشوند و حتم دارند که پاسخ من مصلحتی بوده است و من از آن وقوف کامل دارم، اما فعلا صلاح را در ساکت بودن میدانم و نمیخواهم آنها به دلایل مختلف از واقعیات آگاه گردند.

همه به فکر فرو میرویم و در سکوت سنگینی که برقرار میشود هریک به دنبال خیال خود به دنبال نظریه ای هستیم، اما ما اهل سیاست نیستیم. در این بامداد زیبا و آفتابی لندن بوی ناخوش آینده جان ما را آزار میدهد. شاید افکار ناشی از شکست مأموریت همه را بدبین و حساس کرده است. مثل پلیسی که بدنال کشف یک قتل دنبال هر برگه ای میگردد، ما نیز سعی داریم هر مسأله و حادثه ای را به انصراف آی. سی. آی از امضای قرارداد وصل کنیم و آنرا برای خود توجیه نماییم.

دوستان، بگذریم. امروز قرار بود تفریح کنیم، متأسفانه راه خود را بد انتخاب کردیم، اگر مسیر خود را از هاید پارک انتخاب نکرده بودیم شاید حالا حال و هوای دیگری داشتیم. بریم به یک آبخو فروشی، بعد ببینیم چه پیش خواهد آمد.

به طرف سوهو به راه می افتیم، وارد اولین پاب شده و پشت یک میز می نشینیم. پنج آبجو سفارش می‌دهیم، دومی و سومی را نیز سفارش می‌دهیم. اگر موافق باشید پیش از ناهار به سینما برویم. جوان‌ها ترجیح می‌دهند به یکی از کلاب‌های سوهو برویم تا تفریح کنند. اما همه پیشنهاد مرا برای رفتن به سینما می‌پذیرند. در یکی از گوشه‌های میدان پیکادلی دو سینما نزدیک هم قرار دارند. در یکی فیلم «پیام آور» با شرکت آنتونی کوئین و دیگری «مادام کلود» را نمایش می‌دهند.

انتخاب مشکل است، دیدن شمشیر برهنه جنگجوی عرب که روی سر در سینما نصب شده همه ما را مشغول و خاطره سقوط امپراتوری ساسانی و یورش اعراب را زنده می‌سازد. فریاد دهشت آور بربرها در مداین، آتش زدن کاخ و کتابخانه آن، تکه تکه کردن فرش بهارستان، کشتار بی رحمانه ایرانیان و به اسارت گرفتن زنان ایرانی، فرو پاشیدن دیوار باورهای ایرانیان، گرفتن جزیه و تاراج دسترنج کشاورزان ایرانی و انتقال آنها به ده کوره‌های عربستان، نام گذاری ایرانیان به نام موالی و مجوس به مغز من و احتمالا سایر دوستان حمله می‌کنند، سرم داغ می‌شود، سایرین نیز همین حالت را دارند. در اعماق مغز هرکدام یک کلمه در طیران است، اما هیچکدام در شرایطی نیستیم که آن بر زبان آوریم "آیا تاریخ می‌خواهد تکرار شود؟" امروز بیداد شاهان و موبدان مردم ایران را به جان آورده بود. تبعیضات طبقاتی و نبود تفکری واحد در اجتماع قدرت مقاومت و حس تشخیص را از توده مردم باز ستانیده بود. آنها به امید رسیدن به عدالت و رهایی از سیطره طبقاتی شاهان و مؤبدان در مقابل آئینی فرا رسیده از صحرای سوزان بربرها تسلیم شده و زنجیری به پای بستند که هنوز گرانباری آن مردم را از حرکت باز داشته است. آیا همان ایدئولوژی بار دیگر می‌خواهد مردم ایران را به بند بکشاند؟ بدون اینکه سخنی بگوییم همگی متوجه فیلم مادام کلود می‌شویم.

درسالن انتظار در گوشه ای از سالن چشمان من به دختر وپسری می‌افتد که درآغوش یکدیگر لب بر لب هم گذارده اند. منظره‌ی چنین در بیشتر کشورهای اروپایی هر روز در گوشه و کنار شهرها به چشم می‌خورد، اما این بار دیدگان با منظره‌ای مواجه است که باور کردن آن برای ما سخت می‌باشد.

دختر خانمی که در آغوش پسر انگلیسی است، همان دختر خانم محجه ای است که امروز اعلامیه خمینی را پخش میکرد.

دوستان آنچه را که من می بینم، شما هم می بینید؟ جوان‌ها جلو می‌روند که خود را بدخترک نشان دهند، یکی از آنها بقدری عصبانی است که اعلامیه را از جیب خود درآورده با نهایت بی نزاکتی به صورت دخترک می‌کوبد.

پسرک انگلیسی به علت توهینی که نسبت به دختر انجام شده پرخاش میکند و می‌خواهد به پلیس شکایت کند، اما دختر او را آرام می‌سازد. توجه همه به آن رخداد جلب می‌شود، دوست ما فریاد زنان می‌گوید: "بدبخت صبح اعلامیه مذهبی پخش می‌کند و حالا درآغوش یک جوان انگلیسی لمیده ای، بیچاره ملتی که افرادی چون تو می‌خواهند سرنوشت آنها را تعیین کنند. دختر و پسر همراه او بعد از این اعتراض از سالن خارج میشوند و غائله پایان می‌یابد.

دوستان اعلامیه و جزوه‌هایی را که صبح امروز دریافت کرده بودند پاره کرده، بداخل سطل زباله می‌اندازند، اما من آنها را نگه میدارم.

در سالن نمایش باز میشود. پس از گذشت تقریبا پنج دقیقه نمایش فیلم آغاز میگردد.

مادام کلود زن مشهوری در میان رجال و ثروتمندان جهان است. دخترانی که زیر نظر او کار میکنند از زیباترین دختران و مانکن ها انتخاب میشوند که فقط برای هم خوابگی با رؤسای جمهوری، شاهان و فرمانروایان بزرگ جهان و میهمانان سیاسی آنها انتخاب میگردند.

داستان فیلم سرگذشت و زندگی سه نفر از این دختران است. یکی از آنها به درخواست هنری کسینجر برای هم صحبتی با نخست وزیر ژاپن که برای مأموریتی به امریکا می آید. و دیگری در رل معشوقه صدر اعظم آلمان، اسرار دفتر او را به اداره جاسوسی شوروی میدهد و دختر سوم که دخترک دلفریب و زیبای آلمانی است به درخواست یکی از فرمانروایان خاور میانه سفر میکند، اما به جای اینکه هم خوابه فرمانروا شود در اطاقی با چند جوان عشقبازی مینماید و فرمانروا بعلت ناتوانی جنسی نمیتواند از تحفه زیبایی که مادام کلود برای او فرستاده بهره گیرد، اما از پشت پنجره ای که شیشه آن یک سویه است، شاهد عشق بازی دخترک و جوانانی است که در آن اطاق هستند.

فرمانروا از دیدن عشقبازی آنها لذت می برد. فرمانروا به گونه ای ایستاده که صورت او دیده نمیشود. اما حرکات و هیكل وموهای پشت سر و چگونه سیگار کشیدن او کاملاً مشابه شاه ایران میباشد.

بعد از پایان فیلم، به دوستان میگویم "قسمت آخر این فیلم، متأسفانه آخرین تک خال گردش امروز ما خواهد بود که به سوقات خواهیم برد!"

طوفان فرا میرسد

در جمبوجت 747 که در مسیر لندن، تهران پرواز میکند، برای روز سه شنبه پنج صندلی رزرو می کنیم. در آخرین شب اقامت در لندن به جورج تلفن میکنم تا از او خدا حافظی کنم. جرج بار دیگر از من دعوت میکند در ولین فرصت برای کار در آی. سی. آی لندن یا هریک از شعبه های آن درخواستی برای او بفرستم. پاسخی نمیدهم. افکارم آنقدر مغشوش و درهم است که نمیتوانم پاسخ مناسبی پیدا کنم.

بامداد روز سه شنبه در فرودگاه هیت رو سوار هواپیما می شویم. همکاران ظاهراً خوشحال هستند که به تهران باز میگردند. من نیز در قسمت اکونومی صندلی گرفته ام تا در مسیر پرواز با دوستان صحبت کنم تا بتوانیم با روحیه ای بهتر با خانواده خود روبرو شویم. نیمساعت بعد از پرواز همکاران شروع به نوشیدن ویسکی میکنند تا 5:30 ساعت پرواز را در آرامش بگذرانند.

همه از اینکه در کنار هم هستیم خوشحالیم. نمیدانم چرا نخواستیم در قسمت درجه یک صندلی بگیریم، شاید فکر کردم باید تغییراتی به وجود آید. دنیا تغییر میکند بنابراین مسائلی که نظم نوین جهان با پیشرفت تکنولوژی و فلسفه در جهان بوجود آورده، آنقدر بنیادی است که تند باد آن خواهی نخواهی به کشور ما هم سرایت خواهد کرد، از اینرو تغییرات و تحولات نوی را ایجاب میکند. دیگر نمیتوان با اصولی که قرن ها از زمان فاصله دارد کشور و مردم را اداره کرد و انتظار داشت ما همراه و همآهنگ با شتاب رو بتزاید دنیا باشد.

بدون شک کشورآبستن حوادثی است واین حوادث و رخدادها غیرقابل گریز میباشند. مردمی که میتوانند راحت سوار هواپیما شوند و به اروپا و آمریکا سفر کنند و ناظر پیشرفت جهان گردند و کشور خود را با آنها مقایسه کنند و چگونگی روابط مردم و دولت های دیگر را به بینند چگونه خواهند توانست تابع نظامی باشند که متعلق به دوران قبل از انقلاب صنعتی

است؟ و برنامه ریزی و چگونگی اداره کشور توسط فرد واحدی اجرا گردد. و همه ارگان های کشور زیر فرمان یک نفر قرار داشته باشد؟

کشور ظاهرا دارای قانون اساسی میباشد که حقوق مردم و ارگان های نظام، اعم از دولت، قوه های قضائیه، مقننه و اجرائیه ظاهرا از یکدیگر جدا هستند، اما منتخب همه آنها فرد واحدی است که هیچ مسؤولیتی در برابر قوانین ندارد، درحالی که او خود تدوین کننده همه قوانین است. شاه اگر نخواهد به قانون اساسی کشور احترام بگذارد و خود را منحصر به عنوان سمبل ملیت نگه دارد، نخواهد توانست خود را از تند بادهای حوادث به دورنگه دارد، زیرا در آن حالت پشتیبانی مردم ایران را با خود همراه ندارد.

اما کارنامه گذشته او، مخصوصا کودتا علیه منافع میهن و هم میهنان خود که با نادیده گرفتن نهضت ملی گرایبی ملی کردن صنایع نفت ایران که با پایان دادن به سلطه شرکت سابق نفت انگلیس بوده است آینده تاریکی را نه فقط برای خود و رژیم شاهنشاهی ایران رقم زده است بلکه آینده ملت ایران را نیز در هاله ای از نابسامانی و فقر اجتماعی و اقتصادی گرفتار ساخته که میتواند خاکریزی را برای حاکمیتی واپسگرا و ضد ایرانی هموار سازد که نقطه تاریکی برای آینده کشور و نظام آینده ایران خواهد بود. مضافا اینکه اگر باین نقطه تاریک دوره شاهی و سرشت خودکامگی او را نیز اضافه کنیم، دیگرجایی برای او در یک بحران اجتماعی نخواهد گذاشت، مخصوصا اگر طرح کنار گذاری او در راستای حفظ منافع کشورهای فرصت طلب و تراست های جهانی نفت باشد.

از حوادثی که در اطراف او میگذرد بی خبر است. سقوط او در شرایط موجود بین المللی و با توجه به به عدم آگاهی توده مردم برای میهن ما فاجعه بار است. منظور این نیست که برای مردم ایران او یک مائه آسمانی است. فاجعه بدین سبب بروز خواهد کرد که نظام دیکتاتوری او مانع رشد و شکوفایی فکری توده مردم ایران شده است. نظام حکومتی او اجازه نداده رهبرانی که بتوانند در بحران ها بر اوضاع مسلط شوند، و عامل رشد فکری توده مردم شوند و مردم را به سوی درستی رهبری نمایند.

میهن ما در زیرسلطه دیکتاتوری شاه همچون بیماری است که نمیتواند هنگام هجوم میکروب ها به حوبی از خود دفاع کند. شاید مردم ایران دارای رفاه نسبی باشند، اما فقر فرهنگی ناخواسته وندانسته آنها را بگردابی میکشاند که ژرفای خطرناک آن برای خود آنها مشخص نمیشد.

سلسله پهلوی بطور مسلم منشاء تحولات بزرگی در ایران بوده اند. تشکیل دانشگاه و مدارس عالی راه پیشرفت اقتصادی وفکری گروه قابل توجهی از اجتماع را سبب شده است، اما در شهرهای دور افتاده و روستا ها به علت جمود فکری و وابستگی به خرافات مذهبی، تا اندازه ای به ترقی گرایی گرائیده اند، اما جهش آنچنان نمیشد که فراگیر باشد و تا اعماق جامعه نفوذ کند، از اینرو اطمینانی وجود ندارد که توده مردم تمایل به قهقرا نداشته باشند.

درپنجاه سال گذشته میهن ما به پیشرفت هایی رسیده است و زیربنای اجتماعی و اقتصادی کشور دچار تغییراتی شده است، اما درشرایط فعلی جهان، نظام خودکامه شاه به بن بست رسیده است و این بن بست برای مردم و کشور ما خطرناک و نابود کننده است. زیرا سازمان و تشکیلات متشکلی که بتوانند درشرایط غیرعادی مردم را رهبری کنند وجود ندارند. بیشتر روشنفکران کشور، مشابه خود من به خوبی نمیدانیم مذهب چه اندازه ریشه در افکار مردم دارد. اما این را میدانم تنها گروهی که در شرایط فعلی تشکل دارند و میتواند توده را به

خیابان ها سرازیر کنند روحانیون هستند که حداقل چهار صد هزار طلبه را در اختیار دارند. توده فرودست جامعه و چادر نشینان کرانه های شهرها را نیز که در شرایط نامناسبی زندگی می کنند، نیروهایی هستند که با اعتقادات مذهبی به راحتی جلب آنها میشوند.

متأسفانه دولت مردان جامعه نمیتوانند این واقعیات را درک کنند و شهامت آنها نیز ندارند که حقایق را آنچنان که هست، نه آنچنان که شاه می خواهد به او گزارش دهند.

شاه مشابه اکثر دیکتاتور ها در گذشته نشان داده است مرد بحران ها نیست و خیلی زود در برابر مشکلات تسلیم خواهد شد، و چون استخوان بندی ارتش را نیز روستائیان تشکیل داده اند، بسبب نفوذ مذهب در اندیشه روستا زادگان، این ارتش در برابر فتاوی مذهب روحانیون دیسپلین خود را از دست میدهد و تمایلی به دفاع از نظام نخواهد داشت، و اگر خواست سرمایه داری جهانی همان باشد که جورج در راستای تحول در ایران بیان داشته، گفته آن دخترک مدافع نهضت روحانیون در هاید پارک کورنر نمیتواند چندان دور از واقعیات باشد که ارتجاع فنودالی ساقط و ارتجاع ماقبل تاریخ جانشین آن خواهد شد.

رئیس، حالا که با ما هم کابین شده ای، با ما هم پیاله هم باش. ما که باید شاهد یک عقب گرد دورانی صد و هشتاد درجه ای به عقب باشیم، لااقل از فرصت استفاده کنیم و از حال لذت ببریم. مهندس شیمی گروه، که در ردیف پشت سر من نشسته بود لیوانی ویسکی را که دقیقی پیش بدون اینکه به من گفته باشد برایم سفارش داده بود به دستم میدهد و لیوان خود را به سلامتی من مینوشد.

نمیدانم رئیس چرا چند روز است در دریای تفکر فرو رفته، فکر میکنم آن روز شنبه که بعضی از ما تنهایش گذاردیم نمیدانم چه تحولی در او به وجود آمده است؟ گوشه گیر و متفکر شده، جوکی نمیگوید، حرفی نمیزند. اگر رئیس را نمی شناختم فکر میکردم یکی از دختران لندنی رئیس را از راه بدر کرده است. نمیدانم حالا به سرکار خانم چه بگوییم. او همیشه سفارش رئیس را به ما میکند، اگر از ما در این مورد بپرسد، نمیدانم من چه جوابی بدهم؟

لبخندی میزنم و لیوان را به سلامتی و شادمانی دوستان می نوشم. میهمانداران نهار را سرو و بعد از جمع کردن سرویس، موزیک ملایمی پخش میشود. دوستان کم کم به خواب میروند. من نمیتوانم چشمان خود را حتی برای یک لحظه ببندم. افکارم مجددا متلاطم میشوند. اگر روزی کشور در دام ارتجاعی خشن تر از نظام شاهی گرفتار شود، مقصر واقعی او و سیستم حکومتی او است. ظاهرا یا عمدا او می خواهد با چشم آبی ها پنجه در پنجه شود، اما حاضر نیست قبول کند مبارزه با غولها باید موقعیت او در داخل مستحکم باشد و نیروهای مردمی از او پشتیبانی نمایند. او چطور نمیداند به علت اعمال گذشته، مخصوصا همکاری با کودتای سیا اکثریت هموطنان از او دل خوشی ندارند، او می خواهد گرگ ها را شکار کند، اما پناهگاهی ندارد تا اگر گرگها به او حمله کنند بدانجا پناه ببرد. غرور بی جای خودکامگان به آنها فرصت نمیدهد از تاریخ گذشته پند بگیرند. آنها همچون شعله های خانمان برانداز آتشی هستند که نخست خود را می سوزانند و ویران میکنند، سپس خود ناگهان خاموش میشوند.

صحبت از فضای باز سیاسی شده است، نمیدانم مقصود او از فضای باز سیاسی چه میباشد؟ شاید انتظار دارد کسانی را که زیر عنوان "بازرسان شاهنشاهی" دور هم جمع کرده، همه مشکلات کشور را حل کنند. چند نفر از آنها را می شناسم و میدانم چگونه بازرسان هابی میباشد. مشتی سوء استفاده چی و سود طلب که از عنوان بازرسان شاهنشاهی سوء استفاده میکنند و از مردم باج میگیرند تا مشکلات آنها را به اصطلاح حل نمایند، اما کاری از آنها ساخته نیست.

فضای باز سیاسی باید اول سالم سازی جامعه و تفویض مسئولیت جامعه به آنها باشد که نخستین آن در این مرحله اعلام پایان دوره مجلس شورا و سنا و برگذاری انتخابات آزاد میباشد تا درمردم، مخصوصا فرهیخته گان جامعه این احساس را به وجود آورند که مسئولیت بیشتری احساس نمایند. در آنها انگیزه ای به وجود آورد که بیشتر احساس مسئولیت کنند، کشور و جامعه را از خود بدانند و برای آنها بیشتر فداکاری کنند.

برای رسیدن به این اهداف، افراد باید بدانند در اطراف آنها چه میگذرد. آینده کشور و خود آنها چه خواهد بود؟ مسئولین و دولتمردان چگونه فکر میکنند؟ برای سلامت جامعه و آینده کشور چه برنامه هایی دارند؟ آیا فضای بازی که شاه وعده آنها داده است چنین است؟

چه کسانی روی کرسی های قدرت نشسته اند؟ عملکرد گذشته آنها چه و چگونه بوده است؟ آیا کسانی را که شاه وعده میدهد در فضای باز سیاسی مسئولیت های کشوری را به عهده خواهند گرفت، همان کسانی هستند که در فضای بسته سیاسی به نام نماینده، وزیر، مدیر کل و استاندار، فرماندار حاکمیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور را بر عهده داشته اند، امروز نیز بر اریکه قدرت نشسته و اهرمهای قدرت را در دست دارند، اما حرفهای آنها تغییر کرده که مصنوعی و فریبکارانه شده است.

مردم ایران، مخصوصا نسل جوان امروز که اکثریت با آنها است به راحتی سخنان فریبکارانه را از کلمات درست و صادقانه تشخیص میدهند. از اینرو سخنان و رفتار آنها که دم از فضای باز سیاسی میزنند به دل نمی نشیند و باور کردنی نیستند و براحتمی میتوان تشخیص داد که آنها شیپور را از سرگشاد آن مینوازند که گوش خراش و آزار دهنده میشود. و سریع میتوان فهمید که دستگاه را عوضی میزنند. من آدم بدبینی نیستم و اینرا میدانم رسیدن به آزادی و دموکراسی را باید از جایی شروع کرد، اما از کجا؟ هرچند از همه کس میتوان انتقاد کرد، اما انتقاد باید سازنده و دور از غرض باشد. یعنی نگویی کارت و حرف هایت همه اشتباه است، حق نداری تو خودت را قیم مردم بدانی و بجای همه آنها فکر کنی. اما همه دیکتاتور ها همین حرف ها را میزنند.

شاهنشاه قیم همه است و بجای همه فکر میکند. این مغایر فضای باز سیاسی است. از اینرو از این راه به جایی نخواهیم رسید. شاید انتهای کوچه نزدیک باشد، اما با وضع موجود و مشخص نبودن خطوط سیاسی سازمانهای مخفی و ناپیدایی انتهای کوچه من اعتقاد ندارم که دروازه سعادت و آزادی ملت ما در انتهای این راه باشد، متأسفانه نظر من این است که سقوطی حتمی و غم انگیز تر از آنچه امروز داریم در انتظار ما میباشد و این سرنوشت مخوم ملت هایی است که رژیم های دیکتاتوری شانسان رشد فکری و آینده نگری به مردم نمیدهند.

متأسفانه در این کشور ها انتقال قدرت همواره با کشتار، ویران سازی همراه میباشد. متأسفانه میهن ما نیز در انتظار چنین فاجعه هایی خواهد بود.

اینجا فرودگاه مهرآباد تهران، درجه حرارت پانزده درجه سانتیگراد. خواهش میکنیم تا توقف کامل هواپیما و باز شدن درهای خروج، از صندلی های خود بلند نشوند و کمربند ها را بسته نگاه دارید.

بعدازپیاده شدن نیمساعت طول میکشد تا به اداره مهاجرت برسیم. و برای کنترل پاسپورت ها در صف قرار میگیریم. بعداز ورود به سالن گمرک به همسرم تلفن میکنم و آمدن خود را به او میگویم. از اینکه زودتر از موقع مقرر بازگشته ام تعجب میکند و می پرسد آیا خوب هستیم؟ وقتی پاسخ مثبت میدهم باور نمیکند. فکر میکند شاید به سبب بیماری زود تر آمده ام. نه خدا را شکر. وقتی به خانه آمدم همه چیز را تعریف میکنم.

روز شنبه اول وقت به خانم غفاری منشی آقای مهندس مستوفی تلفن میکنم.

سلام آقای مهندس، از کجا تلفن میکنید؟ تهران هستم. از سفر راضی بودید؟ پاسخ میدهم: "ای بد نبود". خوش آمدید. آقا تشریف دارند؟ گوشی را داشته باشید. ساعت 9 صبح به دفتر آقای مهندس مستوفی میروم. من برای آقای مهندس مستوفی احترام فوق العاده قائل هستم نه به عنوان یک مدیر عامل، بلکه به عنوان یک ملی گرای فداکار و میهن دوست.

در شروع مبارزات مردمی برای ملی کردن صنایع نفت در آخرین روزهای مجلس شورای ملی دولت ساعد برای اینکه قرارداد تحمیلی نفت سال 1312 را که با توجه به شرایطی که پس از کنار گذاشته شدن رضا شاه از سلطنت توسط انگلیس ها در کشور به وجود آمده بود را با تصویب مجلس شورای ملی قانونی نماید. لایحه ای بنام قرارداد الحاقی نفت گلشائیان- گس را به مجلس تقدیم میدارد، تا الحاقیه ای که همان متن قرارداد سال 1312 شرکت نفت بود که در راستای منافع مردم ایران نبود، از تصویب مجلس شورای ملی بگذراند. چند نفر از نمایندگان مجلس شورا برای جلوگیری از تصویب آن قرارداد در روزهای آخر عمر مجلس نطقهایی قانونی و مستدل ایراد مینمایند که توسط آقای مهندس حسینی به آقای مکی داده شده بود که شامل آنقدر سؤال و جواب های فنی و قانونی بود که وقت کافی برای دولت نماند که بتواند لایحه را از تصویب مجلس شورای ملی بگذراند.

حسین مکی نماینده ای که یکی از سخنرانان مخالف قرارداد بود، در کتاب «نفت و مکی» از قول آقای مهندس حسینی مینویسد: " تمام اطلاعات مربوط به نفت را آقای مهندس باقر مستوفی در اختیار او گذاشته بود".

مستوفی بعنوان مدیرعامل شرکت ملی صنایع پتروشیمی ایران با شهادت و علاقه صنعتی را پایه گذاری میکند که آینده میهن بدان وابسته است. اکنون من در برابر چنین شخصی نشسته ام تا عدم موفقیت خویش را در سفر اخیر به آگاهی او برسانم. افکارم به افق های دور پرواز میکند. باقر مستوفی واقعا چه شخصیتی است؟ زمانی با منتقدین نظام همکاری میکند. در اوج قدرت دکتر اقبال با او مخالفت میورزد و دستورات او را که رئیس کل صنایع نفت میباشد و پتروشیمی نیز زیر فرمانروایی او قرار دارد و همچنین از نخست وزیری بوده که همواره مورد اعتماد شاه و غلام جان نثار او بوده است، را ندیده میگیرد.

مهندس کجایی؟ و در چه فکر هستی؟

بیخشید! نمیدانم از کجا باید شروع کنم. ضمن اینکه از او خواهش میکنم مکالمات امروز را تا ثابت شدن آنها جزء اسرار بدانند، سخنان جورج را برای او تعریف و تشریح میکنم. همچنین از دیدار خود از هایدپارک و رخدادهای آنروز سخن میگویم و اعلامیه و جزوه را به او نشان میدهم. مستوفی اعلامیه را میخواند و از من سؤال میکند این عکس را نمی شناسی؟ جواب من منفی است.

نمیدانستم اینقدر دور از جریانی، این بابا را همه می شناسند، چطور میگوئی تو او را نمی شناسی! باور کنید نمی شناسم. شاید به این علت که من اکثر سال های کارم را در خوزستان گذرانیده ام و محیط کار و زندگی ما در خوزستان محیط سربسته ای بود و ما اکثر وقت خود را صرف کار میکردیم و ساعات فراغت خودمان را یا در باشگاه های شرکت می گذرانیدیم یا سرگرم با خانواده بودیم. در دیدارها و میهمانی های دوستانه نیز بیشتر حرف ها در باره کار و رخدادهای کاری بودند.

به نظر میرسد سخنان جورج و اتفاقات هاید پارک کورنر برای او غیر عادی نباشد. پوکی به سیگار میزند و با خونسردی سؤال میکند: "بچه ها در جریان کارها میباشند؟"

خیر، بچه‌ها در جریان هاید پارک کورنر بوده‌اند، اما درمورد سخنان جورج و تفکر خودم صحبتی نشده است. من حتی دلیل زود آمدن خود از مأموریت را به همسرم نگفته‌ام. و زود آمدن را حاضر نبودن مقابله نامه‌ها، به سبب عدم حضور مدیر عامل آی. سی. آی در لندن گفته‌ام.

من به تو اعتماد کامل دارم و مطمئن هستم که در این مورد حتی به رئیس هم حرفی نخواهی زد، و رخدادهای هاید پارک را هم یک مسأله عادی تلقی میکنی. در یکی از روزهای هفته آینده ترتیب برگزاری کنفرانسی را در این مورد بده و دلیل عدم امضای قرارداد نهایی را عدم آمادگی و مشکلات داخلی شرکت مقابل گزارش بده. و به بچه‌ها هم سفارش کن جز گفته‌های تو حرفی نزنند و فقط گوش باشند. ضمناً خودت نیز سخنان جورج را فراموش کن و آنها را از دفتر خاطرات مغزت به تدریج خارج نما.

در شرفیابی نیز من چیزی نخواهم گفت و خود بهتر میدانی مسأله تأخیر امضای قرار داد را بچه‌ها نمیتوانند بکسی نگویند، مخصوصاً حقوقدان ما که از کاه کوهی میسازد و تفسیرهایی خود ساخته با آب و تاب منتشر میسازد. از اینرو باید باو این اخطار را بدهی که من هم این را میخوام. هرچند کار مشکلی است، همانطور که گفتم در شرفیابی به حضور شاه من نیز در این مقوله چیزی نخواهم گفت و سعی میکنم دلیلی پیدا کنم و آنرا به شرفعرض برسانم.

گفته اخیر مستوفی را نمیتوانم بپذیرم، زیرا مطمئن هستم او همه چربانات را جز آنچه در مورد هاید پارک تعریف کرده‌ام را به شاه خواهد گفت. هرچند اینروز شایعات زیادی در افواه است که پسر فاطمه به او تیراندازی کرده و شاه مجروح و بستری شده است. اما با توجه به حساسیتی که شاه در مورد توسعه صنایع پتروشیمی دارد و حتی در مواردی ریزه کاری‌های طرح را نیز مورد سؤال قرار میدهد، نگران هستم بعد از گزارش من تو نیز احضار شوی. با توجه به شناختی که من از تو دارم، این شرفیابی را صلاح نمیدانم، بنابراین فکر میکنم بعد از برگزاری کنفرانس بلافاصله سفری را که قرار بود یک ماه دیگر انجام شود، هرچه زودتر ترتیب بده که فعلاً اگر احضار شدی در ایران نباشی. هرچند میدانم که روزهای خیلی سختی را گذرانیده‌ای و روحیه چندان مناسبی نه از لحاظ فکری، و نه از لحاظ جسمی برای این سفر نداری، اما چه باید کرد؟ این متأسفانه تنها راه چاره‌ای است که به نظر میرسد که تو احضار نشوی.

سپاسگزارم، همانطور که میفرمایید، از لحاظ فکری و جسمی آمادگی این سفر را ندارم و حتم دارم شما داشتن یک کارمند بیمار را نمی‌پسندید، بنابراین برای نخستین بار فرمایشات جنابعالی را برای رفتن به ژاپن نمیتوانم بپذیرم. به دو دلیل: یکی اینکه مسافرت‌های پی‌پی و دوری از بچه‌ها در خانواده مشکلاتی را سبب میشوند که همراه با بدرفتاری همسر من نسبت به بچه‌ها در غیبت من و نسبت به خودم در بازگشت از سفر است که پی‌آمد هر دو آن سستی نهاد خانواده خواهد بود و بطور حتم میدانم خود جنابعالی نیز از آن راضی نیستید. دوم اینکه من متأسفانه به هر دلیل نمیتوانم در حضور شاهنشاه بدون تفسیر گزارش واقعی را بیان دارم، زیرا حتم دارم اگر همه گزارش را بگویم، چاهی خواهد شد برای مدفون کردن خود من، چون بعد از گزارش تنها فردی هستم که در مظان کم کاری یا تعدد برای عدم اجرای قرارداد خواهم بود در آن صورت باید پاسخگوی بازجوی ساواک باشم، که خود میدانید چگونه خواهد بود؟

بعد از این مکالمه به دفتر خود میروم تا شاید کمی استراحت کنم. اما دقایقی بیش نمیگذرد که از دفتر مستوفی احضار میشوم. مستوفی در اطاق قدم میزند، ناراحت و عصبانی است. برخلاف صبح پی‌پی به سیگاری که بر لب دارد پوک میزند. امیدوارم اتفاق سوئی نیفتاده باشد. «از دفتر اعلیحضرت خواسته‌اند صبح فردا به دفتر ایشان شرفیاب شوم» و جزئیات را شرح دهم و دلایل عدم اجرای طرح را به استحضار ایشان برسانم.

نمیخواهم تو در گیر گردی، از اینرو نمیدانم چگونه مسأله را توجیه کنم؟

چند لحظه ای ساکت می مانم، اما بالاخره باید جواب او را بدهم. با توجه به ارادت و اطمینانی که نسبت به او دارم، و قلباً نمیخواهم شاهد ناراحتی او باشم، ناچار میگویم اگر اجازه دهید آنچه در فکرم میباشد به عرض برسانم. اما آنها چیزی نیست که بشود به شاه گفت به اعتقاد من شخص اعلیحضرت خود مسؤل واقعی مسائلی است که متأسفانه در شرف اجرا است.

آقای مستوفی پس از گفته ام مات و مبهوت به من چشم میدوزد. میخواهد سخنی بگوید، اما مردد است. ناچار در ادامه میگویم «وقتی نماینده اعلیحضرت در نشست اوپک در تهران صراحتاً و با قدرت درخواست افزایش قیمت نفت را میکند و کشورهای دیگر را نیز تشویق میکند و غولها را تهدید میکند که پس از پایان 25 سال قرارداد کنسرسیوم، به هیچوجه تمديد نخواهد شد» درحالی که به علت دروغها و تملق های اطرافیان خائن خویش که حقایق حاکم به کشور را واژگونه به اطلاع او میرسانند، آزانچه در پشت پرده سیاست ایران میگردد بی اطلاع هستند.

ساواک نیز، نه آن است که ایشان می پندارد، چطور ممکن است با وجود سفارت و مأموران ساواک در آنجا که بطور قطع و یقین شمار زیادی نیز هستند، از آنچه در روزهای یکشنبه در هاید پارک و دانشگاه های انگلیس که با بودجه وزارت خارجه در آنجا تحصیل میکنند، سفارت یا دولت ایران اخطار یا سؤالی از دولت انگلیس ننمایند و گزارشی به شاه نمیدهند؟

علاوه برآن همانطور که جنابعالی مستحضر میباشید و کراراً نیز درمورد نیاز و میزان کارکنان و تخصص های هر پروژه پیش از آغاز کارهای ساختمانی توصیه های لازم را میفرمایید، وقتی کشوری درحال توسعه و پیشرفت صنعتی است، تکنوکرات ها و کارشناسان میبایست دقیقاً از منابع مالی، انسانی جامعه آگاه باشند تا بتوانند بر اساس آن بودجه لازم را درخواست نمایند.

همانگونه که مستحضر میباشید نیروی انسانی مورد نیاز برای دو پروژه ای که در حال حاضر در برنامه کاری پتروشیمی میباشد، بطور مستدل و با ذکر دلایل تهیه گردیده است و جناب عالی آنرا به سمینار سالیانه رامسز به آگاهی شاه رسانیده اید. ملاحظه کرده اید آشکارا در انتهای آن اضافه شده «با توجه به امکانات آموزشی کشور برای آموزش کارکنان مورد نیاز برای پروژه های آینده که لیست آن تقدیم گردید، به 10 سال کار فعالانه نیاز میباشد» انتظار این بود که شاهنشاه در مورد این فراز سؤالات لازم را مینمودند و یا مسؤولین سازمان برنامه توضیحات لازم را از جنابعالی درخواست میکردند، اما جنابعالی آگاه میباشید که سؤالی در این مورد نه از جانب شاه، نه سازمان برنامه که مسؤل تأمین بودجه آن میباشد نشده است.

چون میدانم آقای مستوفی درموردی که مجبور بتوضیح «کاری غیر منطقی و امکان ناپذیر» به شاه یا مقامات میباشد، یکی از رؤسا یا مسؤل و مجری مربوطه را مأمور پاسخگویی مشکلات مینماید، از اینرو من نگران هستم اگر آقای مستوفی از من بخواهد که همراه او به دفتر شاه برویم و گزارش سفر و علت عدم امضای قرارداد توسط آی. سی. آی و همه آنچه را که در مذاکرات لندن، درهاید پارک، مقابل سفارت ایران دیده ام را به آگاهی شاه برسانم گرفتار چه مشکلی خواهم شد؟ زیرا من تملق گو و فرصت طلب نیستم که برای خرسندی و رضایت شاه همه مسائل را معکوس بیان دارم، زیرا نمیخواهم همچون سایر گزارشگران تخیلات او را بازگویی کنم که «آسوده بخوابید که شهر امن و امان است».

در اینگونه موارد مستوفی از شخص دیگری میخواهد که همراه او شرفیاب شده و سخنگو باشد تا اگر مشکلی پیش آید او مسئول قلمداد نگردد. بنابراین چنانچه بخواهم درخواست او را نپذیرم تا مجبور نشوم جریان را تقلیب نمایم، میگویم برای اینکه شاه از همه حقایق آگاه گردد بنظر من باید به آگاهی ایشان برسانیم همانطور که در گزارش خود در رامسر به استحضار رسانیده ام بر اساس توافق های انجام شده چون ما به شرکت هایی که لیسانس و بخشی از هزینه های شرکت را میپردازند متعهد شده ایم که با پایان کار ساختمانی نیروی انسانی لازم را آماده کار سازیم. درحالی که چنین نخواهد شد! آن وقت مشخص میشود که زمان لازم برای آمادگی راه اندازی پروژه ها دقیقاً تنظیم نشده است. در این وضعیت کسی که مورد بازخواست و احتمالاً تنبیه قرار خواهد گرفت مجریان پروژه میباشند که به عنوان کم کاری متهم میگردند. و معلوم نیست بچه سرنوشتی دچار خواهند شد. زیرا یک مسأله تخصصی و فنی تبدیل به کاری سیاسی میگردد.

از اینرو صلاح دراین است که خود جنابعالی این مسأله را بدان گونه که درست میدانید به اطلاع ایشان برسانید. چون واقعاً معلوم نیست چه خواهد شد و چه پیش خواهد آمد، زیرا اگر سؤالی غیر از آنچه که باید گفته شود، از من بنمایند آمادگی پاسخگویی را ندارم که مسلماً به نفع شرکت نخواهد بود.

مستوفی چند دقیقه ساکت به من مینگرد، سپس میگوید من نیز چنین تصور میکنم. بهتر است اول خود بروم و آنها را که تو گفته ای بطور خلاصه البته سانسور شده بیان کنم و امیدوارم کافی باشد، اما اگر توضیحات بیشتری خواست و بخواهد مستقیماً از زبان یکی از اعضای گروه بشنود، چاره ای نیست که تو همراه من بیایی. من نیز ناچار می پذیرم.

فردای آنروز آقای مستوفی مرا به دفتر خویش فرا میخواند، فکر میکنم اگر پیشنهاد دیروز را تکرار کند، من ناچار از رفتن هستم. باید فکر کنم چه بگویم؟ اما مستوفی سخنی از حضور شاه نمیکند، اما در چهره او حالت عادی می بینم. بعد از چند دقیقه که به اوراق روی میز خود نگاه میکند میگوید "خیلی بد شد، برای نخستین بار چهره اعلیحضرت را آشفته و افسرده دیدم".

چند لحظه ای ناراحت میشوم، اما نه برای شاه، برای فاجعه ای که درانتظار میهن، زادگاه و هم میهنانم میباشد. فکر کردم حالا خودش برای من مطرح نیست، سرنوشت کشورم است که مرا به فکر فرو میبرد. این اندیشه خیلی سریع از مغزم عبور میکند، به عقب برمیکردم. عصر روز 25 مرداد سال 1332، میدان بهارستان، دکتر فاطمی وزیرخارجہ دکتر مصدق بعد از رهایی از بازداشت سربازان گارد جاوید در خانه خود که همراه با اهانت و ضرب و شتم نسبت به او و همسر او بود. در اجتماع مردم تهران در میدان بهارستان در سخنرانی خود فریاد میزدند، فریاد او فریاد خشم ملتی بود که سالیان دراز درچنگال استعمار بریتانیا گرفتار بودند. اما با هماهنگی مردم ایران با ملی کردن صنایع نفت و خلع ید از شرکت نفت بریتانیا آزادی خود را بدست میآوردند، اما شاه به دستور کرومیت روزولت از نوشهر فرمان عزل دکتر مصدق و انتصاب زاهدی را صادر میکند تا بر آزادی هم میهنان خود از سلطه انگلستان خط بطلان بکشد.

آنروز من دانشجویی درکنارنهضت مردم ایران بودم، 25 سال بعد از آنروز وقتی خبر افسردگی شاه را از زبان مهندس مستوفی میشنوم ناخودآگاه متأثرمیکردم، اما نه برای او، با آنچه در هاید پارک لندن و دریانیه و جزوه ای که دخترک بمن داده بود برای آینده هم میهنانم، برای نسل های فردای ایران و برای سرنوشت آینده میهنم افسرده و ناراحت شدم. با شناختی که مستوفی از من دارد حالت من برای او چنان بود که مستوفی با پوزخندی به صورتم نگاه

میکند، بنابراین بدون اینکه سخنی بگوید، متوجه شدم من باید دفتر او را ترک کنم. وقتی به نزدیک در رسیدم شنیدم که میگوید: « به نظر من، نیازی به برگذاری کنفرانس نمیباشد! »

چند روز از ملاقات من با آقای مستوفی میگذرد که من مدیر عامل را ندیده ام، از خانم غفاری سؤال میکنم، او نیز اظهار بی اطلاعی مینماید. چند روز بعد از سؤال من از خانم غفاری روزی وقت سوار شدن به آسانسور حاجی کلانتری باغبان خانه مهندس مستوفی را می بینم که با کارگران و راننده ها صحبت میکند و اظهار میدارد چند روز است آقا را نمی بینم. دو سه روز است که آدمهایی برای دیدن خانه می آیند، با خانم صحبت کردم، حرفی نزدند، به نظر من خانه را برای فروش گذاشته اند.

کنفرانس گوادلوپ

شب اول ژانویه سال 1379 کارتر به تهران می آید. در سر میز شام میزبان و میهمان جام خود را به سلامتی یکدیگر مینوشند. کارتر ضمن تقدیر از شاه، ایران را جزیره ثبات در خاور میانه می نامد.

شش روز بعد از میهمانی دوستانه تهران در شامگاه شب 6 ژانویه با دعوت ژیسکار دستانگ رئیس جمهور فرانسه کنفرانسی در جزیره گوادلوپ با شرکت جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا، جمس کالاهان نخست وزیر انگلیس و هلموت اشمیت صدر اعظم آلمان برای بررسی بحران ایران و اثرات آن در جهان به مدت 4 روز برگزار میگردد.

در این جلسات رئیس جمهور فرانسه با شور و هیجان خیلی زیاد بیش از سایر شرکت کنندگان اصرار میورزد چنانچه محمد رضا شاه در قدرت بماند امکان بروز جنگی که با حمام خونی همراه خواهد بود حتمی میباشد.

شرایطی که امروز در ایران به وجود آمده است در مسیری قرار دارد که کمونیست ها هر روز نیرومند تر خواهند شد و در حالی که شمار بسیاری از مستشاران امریکایی در ایران هستند، ناخواسته مجبور به شرکت در منازعه خواهند شد که بهانه ای برای مداخله اتحاد جماهیر شوروی در ایران خواهد بود.

بعد از سقوط شاه و برقراری حاکمیت روح الله خمینی ژیسکار دستانگ این گفتار را انکار میکند اما با توجه به تسهیلاتی که دولت فرانسه در مدت اقامت آقای خمینی در نوفل لوشاتو برای ایشان فراهم مینماید امکان درست بودن گفتاری که به او نسبت داده میشود بیشتر محتمل به نظر میرسد. هر چند هر یک از شرکت کنندگان بعد ها سعی کردند دیگران را متهم به پشتیبانی نیروهای انقلابی مذهبی بنمایند. اما بر اساس گفته ژیسکار دیستن، جیمی کارتر نخستین کسی بود که موافقت خود را با برکناری شاه اعلام داشت: «شاه نمیتواند بماند، مردم ایران دیگر او را نمیخواهند، ما نباید هیچ نگرانی در این باره داشته باشیم».

شاید روزی حقایق گفته ها و مباحث مطروحه در آن جلسات که به مدت چهار روز بطول انجامید فاش گردد. اما تمام مدارک و شواهد نشان میدهد که هر چهار مقام شرکت کننده

در آن اجلاس با رفتن روح الله خمینی به ایران و خروج شاه از ایران موافقت داشتند، ولی کمترین علاقمندی نسبت به این نقل و انتقال توسط صدر اعظم آلمان ابراز نشد.

در پایان کنفرانس سایروس ونس وزیر امور خارجه امریکا در یک کنفرانس مطبوعاتی اعلام میدارد «شاه ایران آماده سفر به خارج کشور است، ضمناً نقش شاه در سیاست گذاری های آینده ایران نیز به پایان رسیده است».

برای اجرای این تصمیم ژنرال هایزر، قائم مقام امریکایی فرمانده کل نیروهای ناتو مأموریت می یابد که خروج شاه از ایران را سرعت بخشد. ژنرال هویزر به تهران عزیمت میکند بدون اینکه در این مورد با شاه و یا یکی از مقامات ایرانی نزدیک به شاه قبلاً مذاکره ای شده باشد.

در ایران هویزر نخست با افسران عالیرتبه ارتش مذاکره میکند و جلسات متعددی نیز با رهبران و روحانیون نزدیک به آقای خمینی گفتگو مینماید و در مرحله آخر در معیت سولیوان سفیر امریکا در ایران به دیدار شاه میرود. مذاکرات با شاه کوتاه و مؤدبانه بود، به گفته شاه در پاسخ به تاریخ «مذاکرات با من فقط به منظور تعیین تاریخی برای خروج از ایران بود». شاه حتی از آمدن هویزر آگاهی نداشت درحالی که بیشتر مخالفین شاه و پاره ای از افسران ارتش ایران از آمدن هویزر به ایران با اطلاع بودند و در مورد مأموریت هویزر بحث میکردند. جز شاه که در آخرین روزهای اقامت هویزر در ایران در ملاقات با سفیر امریکا از آمدن هویزر و نیت او آگاه گردید.

هویزر تقریباً با بیشتر رهبران انقلابی حداقل سه بار ملاقات نمود. یکی از این ملاقات ها 10 ساعت بطول انجامید. شایع بود که بعضی از افسران ارتش بعد از آگاهی از مأموریت هویزر در فکر بودند که هویزر را ترور کنند و سوء قصد را به انقلابیون نسبت دهند. اردشیر زاهدی که اسماً سفیر ایران در واشنگتن بود و در آن وقت در ایران حضور داشت در مورد اقامت شاه در امریکا و یا کشور دیگری در صورتی که امریکا از دادن اجازه ورود به شاه خودداری کند درتلاش بود، با شنیدن شایعه سوء قصد به هویزر تلفنی با قره باغی رئیس کل ستاد ارتش نگرانی خود را ابراز میدارد. قره باغی پاسخ میدهد نگران نباش، هویزر مشاور سیاسی من میباشد.

بنا بر اظهار شمار زیادی از شاهدان ماجرا، ژنرال هویزر مأموری بود از جانب امریکا و دولت های صاحب نفوذ اروپایی با هدف تشکیل دولتی از «خمینی - بازگان» بر مبنای موازین اسلامی و با حمایت ارتش، زیرا آنها معتقد بودند که این رخداد مسأله ای است که بطور مسلم اتفاق خواهد افتاد. و بعد از کناره گیری شاه و برقراری جمهوری اسلامی که بطور یقین دموکراسی در ایران مسافر خواهد شد.

هویزر چند روز بعد از ترک شاه از ایران نیز در ایران اقامت داشت و سپس خارج میشود. در تمام این ماجرا مقامات سفارت امریکا در آن شرکت و همکاری داشته اند.

آیا نظام آخوندیسم پیامد کودتای 28 مرداد نمیشد؟

استیفن کینزر (نویسنده و تحلیل گر سیاسی)

آغاز استخراج نفت توسط شرکت نوبنیاد انگلیس و ایران

" این موهبتی است از سرزمین پریان ، که ماوراء تصور ما است"

پائیز ۱۳۹۶- وینستون چرچیل

با پی بردن به ارزش عظیم این ماده ، انگلیس ها در سال ۱۹۱۹ قرارداد یک جانبه ایران و انگلیس را بر احمد شاه تحمیل کردند. براساس این قرارداد انگلیس ها برارتش ، خزانه داری، شبکه حمل و نقل و شبکه ارتباطی ایران تسلط یافتند. آن ها برای تقویت قدرت جدیدشان حکومتی نظامی را بر ایران تحمیل کردند و با قلدری به حکومت پرداختند. لرد کرزن که یکی از طراحان این قرارداد بود اعلام داشت که عقد این قرارداد ضروری بوده تا سیاست صد ساله انگلیس را نسبت به ایران روشن سازد

"اگر سؤال شود که چرا ما این مسؤولیت ها را به عهده گرفته ایم و چرا ایرانیان به حال خود گذاشته نمی شوند تا پیوسند ، پاسخ این است که موقعیت جغرافیائی ایران و گستردگی منافع ما در آن کشور و امنیت آینده امپراتوری شرقی ما این امر را غیر ممکن میسازد. همان گونه که در ۵۰ سال گذشته برای ما غیرممکن بود که وضع ایران را نادیده بگیریم. به علاوه اکنون که در آستانه تحت قیمومیت درآوردن بین النهرین هستیم که باعث میشود با غرب آسیا مرزهای مشترک داشته باشیم نمیتوانیم اجازه دهیم که مستعمرات جدیدمان در نکبت و بدبختی و فقر و آشوب سیاسی بسر ببرند و اگر ایران تنها میماند به یقین بلشویک ها آن را نابود میکردند. حرف آخر این که ما در گوشه جنوب غربی ایران دارائی های عظیمی به شکل چاه های نفت داریم که مورد مصرف نیروی دریائی انگلیس قرار میگیرد و منافع ما را در آن بخش از جهان تأمین میکند.»

عملکرد شرکت نفت در ایران

در اواخر سال ۱۳۲۹ شرکت نفت بدون هیچ دلیل مبادرت به کاهش حقوق کارگران مناطق نفت خیز میکند. این امر ساکنین مناطق نفتخیز را به خیابان ها میکشاند و آنان به طرفداری از کارگران میپردازند. بخشی از این عمل به دلیل همدردی مردم با کارگران و بخشی دیگر به خاطر نابرابری چشمگیر قرارداد شرکت نفت ایران وانگلیس بود. مثلاً در سال ۱۳۲۶ این شرکت گزارش داد که پس از کاهش مالیات سودی معادل ۴۰ میلیون لیره داشته است، درحالی که سهم ایران از این سود عظیم تنها ۷ میلیون لیره بود. بدتر از همه این بود که شرکت هرگز به توافقنامه سال ۱۳۱۲ با رضا شاه مبنی بر بهبود وضع کارگران واقعی نهاد و مدرسه و بیمارستان، جاده و خطوط تلفنی که وعده داده بودند ساخته نشده بودند.

منوچهر فرمانفرمایان که در سال ۱۳۲۸ رئیس اداره نفت در وزارت دارائی بود در مورد کارگران ایرانی صنعت نفت چنین میگوید :

حقوق کارگران روزانه ۵۰ سنت بود. آن ها در زمان بیماری و یا تعطیلات حقوق دریافت نمیکردند. کارگران در شهر مخروبه ای به نام حلبی آباد زندگی میکردند که فاقد آب و برق بود. در زمستان سیل جاری میشد و شهر را دربر میگرفت. مردم تا زانو در گل و لای فرو میرفتند و با قایق رفت و آمد میکردند. پس از توقف باران هجوم مگس ها که از مرداب های

درون شهر برمیخواستند اهالی را به تنگ می آوردند. دسته های مگس بر لبه ظروف پخت و پز می نشستند، انگار با چسبی محکم به آنها چسبیده بودند.

تابستان بدتر از سایر فصول بود زیرا ناگهان به جهنمی تبدیل میشد، گرما کشنده بود، بدترین گرمائی که در عمرم دیده ام، مرطوب و وحشتناک، درحالی که باد و توفان شن دربیابان به چشم میخورد ساکنین حلیی آباد بشکه های نفت زنگ زده را با چکش صاف میکردند و از آنها به عنوان سر پناه استفاده مینمودند، در همه جا بوی نامطبوع گوگرد ناشی از سوختن نفت به مشام میرسید. مدیران شرکت نفت ایران و انگلیس با پیراهن های اتو کشیده و دفاتر مجهز به دستگاه های تهویه مطبوع کارگران را به صورت زنبورهایی نامرئی میدیدند که تنها صدای وزوزشان را می شنیدند.

در بخش انگلیسی آبادان چمن های سبز، باغچه های پر گل، زمین تنیس و باشگاه های متعدد به چشم میخورد. در حلیی آباد چیزی دیده نمیشد. نه قهوه خانه، نه حمام نه حتی درختی، حوض های کاشیکاری شده و سایبان هایی که به گونه سنتی در همه شهرهای ایران حتی شهر های فقیر و خشک به چشم میخورد در آبادان دیده نمیشد. کوچه های خاکی مراکز موش ها بودند. فروشندگان دکان ها هنگام فروش کالاها در تشتی از آب می نشستند تا گرما را احساس نکنند. تنها مسجد گلی و نیمه ویران محله قدیمی شهر بود که به اهالی امید رهایی و رستگاری میداد.

کارمندان دون پایه که دارای دیپلم دبیرستان و یا فارغ التحصیل از آموزشگاه شرکت نفت بودند در خانه هایی زندگی میکردند که تنها وسیله خنک کردن آنها در تابستان یک پنکه سقفی بود. از داشتن یخچال محروم بودند. شرکت نفت در روزهای تابستان یک بار در روز با ماشین مقداری یخ به منازل این کارکنان تحویل میداد.

بعد از ملی شدن نفت، وزیر مختار انگلیس در تل آویو گزارشی از روزنامه جروسالم پست به لندن ارسال میدارد «شرکت نفت مستحق این مکافات است» در این گزارش یک اسرائیلی که سالیان زیاد درآبادان بسر میبرد مینویسد: «مردم آبادان فقیرترین مخلوقات روی زمین هستند. آن ها هفت ماه تابستان سوزان سال را در زیر درخت ها زندگی می کنند. در زمستان این توده جمعیت به سالن های بزرگی که شرکت نفت ساخته بود انتقال می یافتند و درحدود ۳۰۰ یا ۴۰۰ نفر در هر یک از این سالن های بهم پیوسته زندگی میکردند. هر خانواده فضائی به اندازه یک پتو اشغال میکرد. دستشوئی و توالت وجود نداشت. ما درگفتگو با همکاران انگلیسی خود تلاش میکردیم که اشتباهاتشان را به آن ها نشان بدهیم و معمولا پاسخ آنها این بود «ما انگلیسی ها تجربه صد ساله در رفتار با ملت ها را به دست آورده ایم، در کشور ما سوسیالیزم قابل قبول است، اما این جا شما باید ارباب باشید.»

ایران بعد از ملی کردن صنایع نفت

در خانه سدان رئیس شرکت نفت در تهران پرونده های مهمی به دست آمد که نشان میداد شرکت نفت ایران و انگلیس در همه زمینه های زندگی سیاسی ایران دخالت میکند. این مدارک نشان داد که این شرکت بر سناتور ها، نمایندگان مجلس و وزرای کابینه سابق نفوذ داشته و مخالفان خود را از کار برکنار میکرده است. همچنین به جراید رشوه میداد تا مقالاتی درمورد فساد رهبران جبهه ملی و رشوه گیری آن ها از شرکت نفت انگلیس و ایران چاپ

کنند. یکی از مدارک حاکی بود که علی منصور نخست وزیر اسبق به شرکت نفت ایران و انگلیس التماس کرده بود که او را از نخست وزیری برکنار نکنند، در عوض او قول میدهد وزیر دارائی دیگری را که طرفدار انگلیس ها است در کابینه اش وارد کند. همچنین مؤید این است که بهرام شاهرخ رئیس تبلیغات و رادیو سابق در استخدام شرکت نفت بوده است.

اوضاع هر روز بدتر میشد، رئیس جمهور ترومن که هنوز امیدوار بود راه حلی برای بحران بیاید کمیته امنیت ملی را در اوایل تیر ماه فرا خواند. واقعیات هشدار دهنده بودند. تلاش های جرج مک گی برای تغییر سیاست شرکت نفت و وزارت امور خارجه انگلیس کاملاً بی اثر مانده بود. شرکت نفت شروع به خارج کردن کارمندان از ایران نموده بود و احتمال بسیار میرفت که پالایشگاه نفت آبادان تعطیل شود. متخصصان خاور میانه در وزارت امور خارجه امریکا گزارش دادند که اگر مسأله نفت ایران حل نشود احتمال می رود که جهان آزاد ایران را از دست بدهد. مصدق در پیامی که برای ترومن ارسال داشت متذکر گردید که انگلیس ها قصد خراب کاری در جریان ملی شدن نفت را دارند و افزوده بود که در ایران هیچ خطری خارجی ها را تهدید نمیکند.

مک گی در بازگشت از لندن در گزارش خود به دین آچسن گفت «موریسون درمورد عکس العمل های ما نسبت به وضع ایران اعتراض کرد و از پیشنهاد امریکا در مورد ارائه قطعنامه ای ملایم به شورای امنیت عصبانی بود و چندین بار تکرار کرد «من با مصدق دیوانه پشت یک میز محاکمه نمی نشینم» او وقتی یادداشت آچسن را خواند گفت نا امید کننده است موریسون اطمینان داشت که سر گلاوین چپ شورای امنیت سازمان ملل متحد را تحت تأثیر قرار خواهد داد و ایران محکوم خواهد شد.

اما آن ها اشتباه میکردند. مصدق این مباحثات را دوست داشت تا اندازه ای که حاضر شد شخصا به نیویورک سفر کند و از کشورش دفاع نماید. این حمله جانانه ای علیه انگلیس ها بود. محبوب ترین شخصیت ایران در طول قرن ها اکنون در صحنه بین المللی ظاهر شده بود و نه تنها مظلومیت کشوری ضعیف در قبال حکومتی قوی، بلکه ظلم و ستمی را که اغنیا بر فقرا در سراسر جهان اعمال مینمودند به نمایش در میآورد، مصدق می خواست سخنگوی فصیح حرکت های ملی کشورهای عقب مانده شود که زیر یوغ استعمار قرار داشتند. او به خوبی و فصاحت از حقوق ملی کشورش دفاع کرد و برخلاف اطمینان موریسون به موفقیت نماینده اش در سازمان ملل، در آخرین جلسه شورای امنیت سر گلاوین چپ ضمن ستایش از شخصیت دکتر مصدق به شکست سیاسی انگلیس در شورای امنیت اعتراف نمود.

نوشته ای از مجله تایمز در کتاب مردان شاه

روزی، روزگاری در سرزمینی کوهستانی که میان بغداد و دریاچه خاویار واقع شده است نجیب زاده ای زندگی میکرد که پس از یک عمر شکوه و شکایت از حکومت سلطنتی کشورش رئیس دولت شد. او در عرض چند ماه همه دنیا را متوجه کلمات و رفتار و لطیفه ها و خنده ها و کج خلقی های خود کرد. در پشت دلقک بازی های مضحک او نکات متعددی در مورد جنگ یا صلح وجود داشت که بسیاری از سرزمین های ماورای این سرزمین کوهستانی را تحت تأثیر قرار داد. او محمد مصدق، نخست وزیر ایران در سال ۱۳۳۰ بود. او مرد سال بود. او تجارت نفت را به آشوب کشید. اشک های او ستون های باقیمانده یک امپراتوری

بزرگ را ویران کرد. او با صدای بریده بریده و محزون ، مبارزه ای جسورانه را که مملو از حسرت و نفرت و برای غرب تقریباً غیر قابل درک بود منعکس ساخت.

موفقیت بریتانیا در سراسر خاور میانه ناامید کننده است. آن ها همه جا مورد نفرت و بی اعتمادی اند. رابطه استعماری گذشته به آخر رسیده است و هیچ قدرت دیگری نمیتواند جانشین بریتانیا شود. ایالات متحده امریکا چه بخواهد و چه نخواهد ناچار به اتخاذ سیاستی برای خاور میانه است ، هنوز مردد است و تصمیمی اتخاذ نکرده است... امریکا در نقش رهبر کشورهای غیر کمونیست ، مسئولیت خطیری برشانه هایش احساس میکند ، یکی از آنها رویا روئی با مبارزات اخلاقی است که جادوگری پیر و عجیب که در این سرزمین کوهستانی زندگی میکند و مرد سال است آغاز نموده است.

آغاز کودتا توسط طرح آژاکس

در این زمان تبلیغات منفی علیه مصدق به اوج رسیده بود. مطبوعات بر ضد او حرف میزدند و مقالاتی که مرکز عملیات دیکته میکرد در روزنامه ها منعکس میشد. سازمان سیا با یادداشت های جعلی از جانب حزب توده به رهبران مذهبی هشدار میداد که اگر با مصدق مخالفت کنند به مجازات سنگینی محکوم میشوند و تلفن های تهدید کننده به خانه های آنها زده میشد و در خانه یکی از رهبران مذهبی بطور ساختگی بمب گذاری شد. به زودی خبر رسید که شاه مستقیماً در عملیات ضد مصدق دخالت دارد. این خبر از طریق مرکز عملیات روزولت بر سر زبان ها افتاد.

در ۲۳ مرداد ، مرکز عملیات تلگرافی به واشنگتن فرستاد و اعلام داشت که پس از پایان عملیات آژاکس حکومت زاهدی با خزانه خالی روبرو خواهد بود و نیاز به کمک مالی دارد و پنج میلیون دلار پول تقاضا شد که سازمان سیا باید چند ساعت پس از پایان عملیات این مبلغ را تهیه میکرد.

شامگاه ۲۴ مرداد روزولت و سایر عوامل کودتا کاری نداشتند جز این که منتظر خبر اعلام پیروزی باشند اما خبری که دریافت داشتند نا امید کننده بود. زیرا آنچه روزولت از آن وحشت داشت اتفاق افتاد و نه تنها سرتیپ ریاحی بازداشت نشد بلکه نصیری که فرمان عزل مصدق را داشت خلع سلاح و بازداشت شد. ولی ۳ روز بعد کودتا با موفقیت انجام و شاه دوباره جایگاهش را بدست آورد اما....

دیدگاه هایی درمورد کودتا

بعد از آنکه نسل انقلابی ایران به سن بلوغ رسید ، روشنفکران ایران شروع به ارزیابی تأثیرات دراز مدت کودتای سال ۱۳۳۲ نمودند.

در یک مجله سیاست خارجی امریکا

حقیقت این است که اگر آن کودتا نبود ، ایران میتوانست از دموکراسی بالغی بهره مند شود. یادآوری آن کودتا آن قدر دردناک بود که در سال ۱۳۵۷ ، زمانی که شاه ایران را ترک میکرد بسیاری ترس از آن داشتند که تاریخ تکرار شود و این یکی از انگیزه های دانشجویان برای اشغال سفارت امریکا بود. بحران گروگان گیری در مقابل موجب تهاجم عراق به خاک ایران گردید و ازطرفی انقلاب اسلامی در ایران موجب شد که روسیه به افغانستان حمله کند.

حاصل کلام آنکه ، بخش وسیعی از تاریخ تنها به دلیل عملیاتی که فقط یک هفته به طول انجامید شکل گرفت.

کودتای سال ۱۳۳۲ و پیامدهای آن ، نقطه آغازین صف بندی های سیاسی امروز خاور میانه و درون قاره آسیا بود. آیا کسی میتواند با اندیشیدن به گذشته بگوید که انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ ایران اجتناب ناپذیر بود؟ یا اینکه انقلاب به وقوع پیوست زیرا امید های ملت ایران در سال ۱۳۳۲ برای همیشه به باد رفته بود؟

با دید تاریخی آسان است که تأثیرات فاجعه آمیز عملیات آژاکس را به عیان دید. این تأثیرات سال های طولانی دنیا را به ستوه خواهد آورد. اما اگر کودتا در ایران اجرا نمیشد چه اتفاقی میافتاد؟ رئیس جمهور ترومن تا آخرین لحظه حضورش در کاخ سفید اصرار داشت که امریکا نباید در امور داخلی ایران دخالت کند. راستی اگر رئیس جمهور آیزنهاور نیز با ترومن اتفاق نظر داشت ، چه اتفاقی میافتاد؟

ریچارد کاتم: « تصمیم بر براندازی مصدق راستی تصمیمی تاریخی بود. ایران در نقطه عطفی قرار گرفته بود که در آن درصد افرادی که وارد جریانات سیاسی میشدند و یا از شرکت در این جریانات منع می گشتند ، با رشدی سریع افزایش می یافت. این افراد بیدار شده رهبران خود را به الگوی ارزش ها و سنت های خود می پذیرفتند و از آنها حمایت میکردند. اگر مصدق، جبهه ملی و رهبران مذهبی که گفته های قرآن را به نحو ملایم تری بیان میکردند حکومت را در دست خود حفظ مینمودند ، می توانستند در نقش ناجیان اجتماعی به این ملت بیدار خدمت کنند. اما در عوض پادشاهی دیکتاتور حکومت را بدست گرفت و از مردم جدا ایستاد. سیاست امریکا شالوده تاریخ ایران را دگرگون ساخت ، این سیاست کمک کرد تا افراد فرهیخته ملی گرا ، همان هائی که امریکا را دوست خود می پنداشتند و آن را حامی خارجی قابل اعتماد خود تلقی میکردند از میدان خارج شوند.»

مارک گازیوفسکی: « با نگاهی به گذشته ، کودتای امریکائی که در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در ایران روی داد به صورت حادثه ای بحرانی در تاریخ پس از جنگ دوم جهانی به ثبت رسیده است. اگر این کودتا اجرا نشده بود ، آینده ایران به یقین متفاوت بود. نقش امریکا در تقویت قدرت دیکتاتوری شاه پس از کودتا نیز در ارتباطات آتی ایران با امریکا بسیار سرنوشت ساز بود. دخالت امریکا در این حوادث به وضوح در حملات تروریستی به امریکا و رویدادهائی که در اوایل دهه ۱۳۵۰ در ایران رخ داد ، در طبیعت انقلاب ضد امریکائی سال ۱۳۵۷ و همچنین در سایر عملیات ضد امریکائی که در ایران پس از انقلاب رخ داد و مهم تر از همه در ماجرای گروگان گیری در سفارت امریکا در تهران منعکس شده است. امروز طرفداران این کودتا ادعا میکنند که حداقل بیست و پنج سال ثبات و آرامش کشور ایران تحت رهبری حکومتی طرفدار امریکا مدیون همین کودتا بوده است ، درحالی که مضرات انقلاب ایران برای منافع امریکا هر روز آشکارتر میشود، این سؤال پیش میآید که « آیا کودتا ارزش چنین بهای سنگین و طولانی مدتی را داشته است؟ »

مری آن هاپس: «شاید در دراز مدت بپذیریم که ناتوانی بریتانیا در معامله با مصدق، که دارای سیاست معتدلی بود ، راه را نه تنها برای شاه و عواملش در طول چند دهه بعدی، بلکه برای حکومت افراطی ضد غربی که پس از سال ۱۳۵۷ روی کار آمد هموار ساخت. دخالت امریکا در کودتای سال ۱۳۳۲ و قرارداد کنسرسیوم در سال ۱۳۳۳ ، ملت ایران را

متقاعد ساخت که امریکا کوچکترین توجهی به منافع آنها ندارد و بیشتر نگران تثبیت نظام امپریالیستی بریتانیا است تا خواسته های ملی و استقلال طلبی ایرانیان. این امر موجب گشت که ملی گرایان ایران امریکا را شیطان بزرگ بخوانند و آن را مسبب همه بدبختی های ملت ایران بدانند.

منازعات نفتی دهه ۱۳۳۰ با سرکوبی ایرانیان ملی گرا هسته اصلی انقلاب اسلامی را در دل ایرانیان کاشت که ۲۵ سال بعد منجر به روی کار آمدن حکومتی شد که حتی بیش از مصدق احساسات ضد غربی داشت. نتیجه آنکه این پیامد ها حتی اکنون بر خلیج فارس و ماورای آن سایه ای سنگین افکنده است.»

نیکی اورکدی : « کودتای سال ۱۳۳۲ که نتایجش در قرارداد نفت سال بعد ظاهر گشت و محصولات نفتی و بازاریابی و ۵۰ درصد منافع نفت را در اختیار کارتل های نفتی خارجی گذاشت ، تأثیرات دردناکی بر افکار عمومی ایرانیان نهاده که تا به امروز ادامه یافته است. احساس خشم ملت پس از آگاهی از دخالت مستقیم امریکا در کودتای ایران به اوج رسید. حمایت امریکا از دیکتاتوری شاه به مدت ۲۵ سال به آتش این خشم دامن زد. اما در هر حال اتهامات گاه مبالغه آمیز و افراطی ایرانیان، هم درمورد امریکا و هم انگلیس میتواند ریشه در رویداد های مهم و حقیقی داشته باشد ، به ویژه شرکت در سرکوب حرکت های انقلابی مردمی و حمایت از حکومت های غیر مردمی.»

ویلیام راجرز لوئیس : « ملت ها نیز چون افراد نمیتوانند استثمار شوند ، مگر آنکه سرانجام استثمار کننده باید روزی تصفیه شود... در کوتاه مدت ، دخالت امریکا در کودتای سال ۱۳۳۲ مفید واقع شد ، اما در طولانی مدت ، شاید درایت سیاسی حکم میکرد که امریکا دستان خود را از ایران کوتاه کند.»

این نگرش ها هم جهت با آرای عمومی است ، و کسانی را که مخالف براندازی مصدق بودند، بطور قابل ملاحظه ای تبرئه میکند. رئیس جمهور ترومن پیش بینی میکرد که روش نادرست مقابله با بحران ایران موجب ایجاد « فاجعه ای برای جهان آزاد» میشود. هنری گریدی ، سفیر ترومن در تهران هشدار داده بود که اجرای کودتا در ایران « کاملاً احمقانه است و موجب تجزیه ایران و عواقب آن میشود ». اگر کسی در طی ربع قرن پس از کودتا در ایران این کلمات را میخواند آنها را اشتباه میدانست ، اما اکنون تاریخ درستی آنها را نشان میدهد. نتایج عملیات آژاکس همان طور که آن ها پیش بینی میکردند وحشتناک بود. اگر چه ضربات نهائی آن را ، بیش از آنچه مردم انتظار داشتند به طول انجامید.

اگر عوامل انگلیس و امریکا آن چنان بی شرمانه در امور داخلی ایران دخالت نکرده بودند، سرانجام صلح آرامش و رفاه به ایران باز میگشت. نمیتوان تصور کرد که هیچ حادثه دیگری چون عملیات آژاکس نمیتوانست این همه درد و وحشت در طول ۲۵ سال بعد بر ملت ایران نازل کند.

کودتا ایرانی قابل اعتماد را به مدت ۲۵ سال به ایالات متحده امریکا ، انگلیس و غرب اهدا کرد و این یک پیروزی کامل بود ، اما با توجه به آنچه بعد ها رخ داد و با پذیرش فرهنگ عملیات پنهانی به صورت بخشی از سیاست خارجی امریکا ، پیروزی ای خدشه دار بود. از

خیابان های پرهرج و مرج تهران و سایر پایتخت های کشورهای اسلامی تا صحنه های حملات تروریستی در سراسر جهان ، اسطوره دردناک و وحشت آفرین عملیات « آژاکس » به چشم میخورد.